رستم ابن یوسف مولوی

تحفهٔ الاخوان

به اهتمام: فیروز رفاهی علمداری

رستم بن یوسف مولـوی

تحـفهٔ الاخـوان

لغتنامه فارسی- ترکی قرن نـهم هجری
بر اساس نسخه دستنویس مجلس شورای اسلامی

باهتمام:
فیروز رفاهی علمداری

سرشناسه	:	مولوی، رستم‌بن یوسف، قرن۹ق.
عنوان و نام پدیدآور	:	تحفه‌الاخوان:لغتنامه فارسی ترکی قرن نهم هجری رستم بن یوسف مولوی؛ باهتمام فیروز رفاهی‌علمداری.
مشخصات نشر	:	تهران: فیروز رفاهی‌علمداری، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	:	۲۱۰ص.: مصور ؛ ۵/۱۴×۵/۲۱سم.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۰٤-٤٤٤٣-۳
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
موضوع	:	فارسی -- واژه‌نامه‌ها -- ترکی
موضوع	:	زبان ترکی -- واژه‌نامه‌ها -- فارسی
موضوع	:	زبان ترکی -- دستور
رده بندی کنگره	:	PL۱۹۳ /ف۲م۸ ۱۳۹۴
رده بندی دیویی	:	۴۹۴/۳۵۳فا
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۱۵۲۰۱۹

******

عنوان: تحفهٔ الاخوان

مولف: رستم بن یوسف مولوی (قرن نهم هجری)

تصحیح و مقدمه: فیروز رفاهی علمداری

ناشر: فیروز رفاهی علمداری

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

نوبت چاپ: چاپ اول

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

سال نشر: ۱۳۹٤

شابک: ۳-٤٤٤٣-۰٤-٦۰۰-۹۷۸

آدرس الکترونیک: firuzrefahi@gmail.com

حق چاپ مخصوص ناشر است

مندرجات

- مقدمه ۷

پیشگفتار رستم ابن یوسف المولوی ۲۳

باب اول- در مصادر ۲۵
لغتنامه مصادر فارسی به ترکی ۲۵

باب دوم- در امثله (صرف افعال) ۳۷
امثله جمع مصدر ۳۷
نفی المصدر ۳۷
الماضی ۳۸
امثله ماضی ٤۰
المستقبل ٤۰
امثله المستقبل ٤۹
الحال ٤۹
امثله حال ٥۰
الامر ٥۰
النهی ٥۱
النفی ٥۱
امثله نفی ٥۳
الجحد ٥۳
امثله جحد ٥٤
اسم فاعل ٥٥
اسم مفعول ٥٥
تصرفات اسماء بدین قیاس ٥٥

باب سوم- در اسماء ٥۷
لغتنامه اسماء فارسی به ترکی ٥۷

باب چهارم – فی المضمرات وحروف الادوات ٩٣
در بیان صورت ادوات و مضمرات ٩٤

باب پنجم- در اعداد ١٠٣
اعداد فارسی ١٠٣
اعداد فصول و شهور فارسی ١٠٤
فصول و شهور یونانی ١٠٥
اسماء شهور عربی ١٠٦
در بیان تاریخ کتاب ١٠٦

بخش دوم- لغتنامه ترکی به فارسی ١٠٧
بیرنئچه سؤز ١٠٩
ألیازمانین دیل اؤزه للیکلری ١٠٩
واژه نامه ترکی – فارسی "تحفهٔ الاخوان" ١٢٥
مقددمه به زبان ترکی آذربایجانی ٢٠٤

مقدمه

لغتنامه "تحفۀ الاخوان" تصنیف رستم ابن یوسف مولوی پس از "تحفه حسام"، "صحاح العجم" از کهنترین لغتنامه های دو زبانه ترکی بفارسی در ایران است، که اینک متن کامل آن در دسترس علاقمندان قرار میگیرد.

این اثر "رستم ابن یوسف مولوی" تاکنون ناشناخته بوده و برای اولین بار توسط مولف این پژوهش منتشر میشود. تاکنون هیچ اثر دیگری از رستم مولوی منتشر نشده و اطلاعات بسیار اندکی از وی در دست است. اثر دیگر رستم بن یوسف مولوی یعنی "وسیلة المقاصد الی احسن المراصد" دارای نسخه های متعددی در سرتاسر جهان- ایران، ترکیه، مصر ، روسیه، امریکا و گرجستان است ، که نشان از اهمیت کار وی دارد. این اثر وی نیز مورد کم توجهی محققان و شرق شناسان قرار گرفته و علیرغم ارزش بی همتای آن در بررسی تطبیقی زبان های ترکی و فارسی، تاکنون کسی به این مقوله نپرداخته است. تاریخ کتابت "وسیلة المقاصد الی احسن المراصد" به استناد ماده تاریخی «برات منیر» مربوط به سال ۹۰۳ هجری قمری میباشد[۱]. تاریخ کتابت نسخه کتابخانه اورحان قاضی سال ۹٤٤، دو نسخه کتابخانه فرهنگستان زبان ترکیه سالهای ۹٦۰

---

[۱]. این تاریخ در پایان اثر در شعر "تاریخ وسیلة المقاصد" اینگونه ثبت است:

اول مبارک یللک که اشبو فقیر — *قلـدی انـده لغاتـه سعی کثیر*
کنلـرنده اوتـوز بشیله یـوزی — *قلمشـدی کـه دفتـرین حقـیر*
چون تمام اتدی نصف شعبانده — *یازدی تاریخنـی **برات منیرده***
هـرکـه او نیـک میکـند یا بـد — *نیـک بـد هـرچه میکند یابد*
مقربا (با)ما مکـن قهر عتـاب — *در خطای رفته باشد درکتاب*

در برخی نسخه ها این اشعار ضبط نشده و باعث گمراهی کاتالوگ نویسها شده است.

و ۹٦٥ و نسخه مجلس شورای اسلامی سال ۹۸۸ را نشان میدهند. در برخی از فهارس وفات خطیب رستم مولوی را سال ۱۱٦۳ هجری قید کرده اند، که با توجه به تاریخ نسخ خطی موجود نادرست میباشد. وی به یقین در دوران سلطان یعقوب و اوایل حکومت صفویه زیسته و دارفانی را وداع کرده است. در کتب متقدمین اطلاعات بسیار ناچیزی از رستم بن یوسف مولوی ثبت است. نخستین کسی که درمورد رستم مولوی نوشته است لطف الله حلیمی متوفا در سال ۹۲۲ هجری است که در شرح فرهنگ فارسی ترکی «بحرالغرائب» نام خطیب رستم مولوی و «وسیلة المقاصد» را ذکر میکند. نعمت الله ابن احمد ابن مبارک الرومی نیز در مقدمه لغت خود (لغت نعمت الله) که در سال ۹٤۷ هجری تالیف کرده است ، وسیلة المقاصد را جزو ماخذ خود نام برده است. در جلد دوم کشف الظنون کتاب "وسیلة المقاصد" فی لغت الفرس به رستم مولوی منسوب شده است[۱]. در کتاب «مولفین عثمانی» هیچکونه اشاره ای به رستم ابن یوسف مولوی به عنوان مولف و یا شاعر عثمانی نشده است. تنها در پانوشت مربوط به "فرهنگ شعوری" ، به نام خطیب رستمم مولوی به عنوان لغت نامه نویس اشاره و نوشته شده است : فضلای مولویه دن، (خطیب رستم) ده ده نک (وسیلة المقاصد الی احسن المراصد) اسمنده بر لغت فارسیه سی واردر که ، کندی سویله دیکی (برات منیر) تاریخنک دلالتی اولان (۹۰۳) ـده مولفدر. اوچ باب بر خاتمه اوزره مرتب بولونان بو اثرده هر بحثده تورکجه منظوم قواعد فارسیه یازیلوب، سونرا تفصیل ایدلمشدر[۲]. ***(ترجومه متن: از فضلای مکتب مولویه است و اثری بنام "وسیلة مقاصد" دارد که در خاتمه آن ماده تاریخی «برات منیر» دلالت بر سال ۹۰۳ دارد. از سه باب و یک خاتمه ترتیب یافته اسو. در این اثر قواعد فارسی هر بخش به نظم توصیف شده است).***

---

[۱]. کاتب چلبی، کشف الظنون، الجلد الثانی، استامبول ، ۱۹٤۳، ص. ٦۳٤

[۲].عثمانلی مولفلری ،محرری بروسه لی محمد طاهر، استانبول، مطبعهٔ عامره، ۱۳۳۳،جلد ۲، ص.۲٦۳

تاریخ کتابت مندرج در پایان نسخه دستنویس "تحفهٔ اخوان" سال ۸۷۸ هجری است، که دوران زندگی مولف را در نیمه دوم قرن نهم محرز میکند.

تنها نسخه منحصر بفرد این اثر با ارزش در مجموعه نسخ خطی مجلس شورای اسلامی به شماره ۲۱۰۷۹۲ نگهداری میشود. این نسخه دستنویس مجموعه ای از چندین لغتنامه فارسی، عربی و ترکی است ، و آخرین لغتنامه این مجموعه «تحفهٔ الاخوان» رستم مولوی است. رستم مولوی در پیش گفتار مختصری که در مورد اثر و سبب تالیف آن ذکر کرده است، مینویسد: «*این فقیر دیرین و نیازمند کمترین درویش رستم بن یوسف المولوی اغنی الله بمغفرتهما که در بندگی مرشد السالکین و مفخرالعاشقین فی مشرب المحمدیه بالصدق و الیقین شیخ ادهم بن شیخ سنان الشهیر بحاجی فنایی الانکوری بود. مدالله ظله علی الطالبین و بقوة العنین و ابسهما الله نباتا حسناً تعلیمی نمود و رغبت ایشانرا بزبان پارسی بیشتر دید، خواست که برآورد اوقات را زبان فارسی در بیاموزد آن مقداری که ز دستش آید که السخی ماملک . ولیکن دست از روزگار گریبانش تافت و بازکشیده چنانکه بخدمت رفتن دیگر پایش می نیافت. پس این رساله را بقدر الواسع و الطاقه در بیان آورد و برای عذر تقصیر فرستاد که العذر عند کرام الناس مقبول و بر پنج باب مرتب کرد و نیز حروف تهجی را بثلث حرکات اعتبار گرفت، چنانکه متعلمانرا آسان نماید و الله خیر المیسرین.*»

درویش رستم بن یوسف مولوی در پیش گفتار اثر دیگرش- "وسیلة المقاصد الی احسن المراصد" چنین مینویسد: "*اضعف عباد الله القوی خطیب رستم المولوی ، چون مولوی زادگان بعون عنایة یزدان حفظ قران کردند نانکه هر یکی را که اهل الله و امین الله و خازن الله گفتن لازم آمد ، پس خواستم که از سایر علوم بهرمند و بر مراد شوند بطریق سلوک محصلین ابتدا بلغات تازی کنند، دیدم که بی زبان پارسی آسان*

نمی کردند این رساله را کسیکه فارسی نخواند سر از پا ندانستست، تازی را چه داند. از آن جهت جمع کردم و قوانین کلیات فرس را بقدر الوسع و الطاقة بنظم آوردم ، تا طالبانرا مرغوب نماید.

یارب بمرادش برسان طالب را
مرغوب بکن هر دو جهان مراغب را
از ورطهٔ نفس اورا برهان
مغلوب مکردان چنان غالب را
من چشم جهان دارم ازآن جان عزیز
گر لطف دعایی بکن کاتب را

و نیز بیش از همه مباحث ماتتفق علیها را اشارت نمودم تا سالک طریقة را بشارت باشد و ترتیب حروف تهجی را در مصادر و اسما بکار بردم، دیگر حرکات ثلثه را اعتبار نهادم تا خوانندگان را دریافتن آسان شود. و اللـه خیر المیسرین و بر سه باب و خاتمه مرتب شد. باب اول در ترتیب مصادر و اوزان و حالات آنها که مشتملست بر بیست فصل و هر فصلی بر سه حالات . باب دوم در ترتیب امثله من المختلفه و المطرده و تغییرات و ایدالات آنها که مشتملست بر بیست فصل و هر فصل بترتیب حروف من الادات و الظروف و الاعداد و الوقوف و اورا «وسیلة المقاصد الی احسن المراصد» نام نهادم. امیدست که خوانندکانش بمطالب علوم رسد و اللـه الوفق و المرشد"

در پیشگفتار «تحفهٔ اخوان» رستم مولوی خود را شاگرد و درویش مینامد. کلمه درویش یقینا لقب وی است، و بخشی از نام وی نیست، زیرا در اثر دومش که بیست و پنج سال بعد نوشته و بسیار کاملتر و جامعتر از اثر نخست وی است، او خود را خطیب میخواند. بنظرم واژه خطیب در ارتباط با حرفهٔ وی بوده است، زیرا وی سالها نزد شیخ ادهم بن سنان دروس دینی را فراگرفته و عالم دین بوده است. از مقدمهٔ اثر دومش روشن میگردد، که دارای سه فرزند ذکور بوده است ، و آنها تحت تربیت

پدرشان تاحدی با علوم اسلامی آشنا شده اند، که آنها را "*اهل اللـه و امین اللـه و خازن اللـه*" میداند. بهمین جهت کتابش را برای یادگیری زبان فارسی و برای فرزندانش نوشته است. در داخل اثر نیز درجایی فرزندش را «حسن» و در نسخه مجلس شورای اسلامی «حسین» خطاب می کند.

*بولردر مثالی درم ای **حسن***   *بریدن پریدن دخی بیختن*[1]
*بولردر مثال دیرم ای **حسین***   *بریدن پریدن دخی بیختن*[2]
*بولردر مثالی درم ای **حسن***   *بریدن پریدن دخی بیختن*[3]

رستم مولوی در پیشگفتار «تحفۀ اخوان» مینویسد، که قصد وی از نوشتن کتاب علاقمندی استادش به یادگیری زبان فارسی است. شیخ ابراهیم ادهم علوم زمانه را به زبان عربی تدریس میکرده است. از مضمون مطالب کتاب نیز این امر محرز است ، زیرا عناوین بابها و مطالب به زبان عربی است و نه زبان فارسی. نکته دیگر تدریس زبان فارسی به تبعیت از روش یادگیری زبان عربی درآن روزگار است.

درمورد رستم بن یوسف مولوی در ایران اطلاعات بسیار ناچیزی در دسترس است؛ و آن هم نوشته مختصر مرحوم نفیسی است. زنده یاد نفیسی در کتاب "تاریخ نظم و نثر فارسی از آغاز تا امروز" اطلاعات بسیار اندک و تاحدی نادرست را بیان کرده است. وی مینویسد : " (او) *از صوفیان ساکن قونیه از طریقۀ مولوی و از لغت نویسان خاک عثمانی بوده و شاعر نیز بوده است و از جمله مولفات اوست کتاب "وسیلة المقاصد" در لغت ترکی بفارسی که برای مولوی زادگان قونیه در سال ۹۰٤ تالیف کرده و نیز خلاصه ای در صرف و نحو فارسی بشعر ترکی*

---

[1]. نسخه دستنویس دانشگاه هاروارد.
[2]. نسخه دستنویس مجلس شورای اسلامی. در نسخه دوم مجلس شورای اسلامی بدلیل حذف بخشهای منظوم اثر توسط کاتب به این شعر برنمیخوریم.
[3]. نسخه دستنویس دانشگاه کوچ ترکیه

نظم کرده است"[1]. مطالب سعید نفیسی بدون اینکه ذکر مرجع بکند تکرار پانویس "مولفان عثمانی" است و در آنجا نیز مشخص نمیشود، بر اساس کدام مرجع این مطالب نقل و قول میشود. در "وسیلة المقاصد الی احسن المراصد" در فصل شرح ادات ذکری از شهر تبریز میشود و این تنها نامی است که در سرتاسر آثار وی برده شده است. در هیچ منبعی به محل زندگی او و احوالات خانواده اش اشاره نشده است. لیکن، زبان مورد استفادهٔ و واژگان بکار رفته در آثارش متعلق به ترکی آذربایجانی است و بدون شک وی از اهالی آذربایجان و ترکان ایران بوده است.

روش رستم مولوی در ترتیب لغات سنن متقدمینش و از جمله هندوشاه نخجوانی پدر در «صحاح العجم» است. وی ترتیب حروف را در ابتدا و انتهای واژه ها رعایت کرده و به تبعیت از قطرب ابن احمد البصری بر سه وجه فتحه ، مضمومه و مکسوره، نیز مقید شده است. در همان مجموعه (مجلس شورای اسلامی) کتاب دیگری نیز ضبط است ، که پیش گفتار و ساختار آن بسیار به «تحفهٔ اخوان» شباهت دارد و «کتاب المثلثه»[2] نامیده شده است. این اثر نیز لغت سه زبانه عربی، فارسی و ترکی میباشد. سیاق و ترتیبات آن اثر (امثال و حالات دستوری و واژگان استفاده شده) نیز این گمان را بوجود میآورد که شاید نوشته رستم مولوی باشد.

«تحفهٔ اخوان» لغتنامه خاص ترجمه است و در آن کلمات فارسی با واژه های معادل ترکی ترتیب میشوند. در اینجا، به استثنا دو-سه مورد ، کلمات فارسی توضیح داده نمیشوند؛ روشی که در سایر لغتنامه های همین دوره مثل "بحر الغرایب" بکار گرفته شده است. برخی واژه ها نیز بدون معادل

---

[1]. سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان پارسی، تهران ۱۳۴٤، ص. ۲۵۸.
[2]. نسخه دستنویس شماره ۲۱۰۷۹۲ مجلس شورای اسلامی، ص. ۷۱

ترکی ارائه شده و در مقابل آن حرف (ف) قید شده است ، که معرف لغات دخیل یا مشترک در هردو زبان ترکی و فارسی هستند.

"تحفه اخوان" در پنج باب ترتیب شده است؛ **باب اول** بر مصادر ، **باب دوم** در امثله، **باب سوم** در اسماء ، **باب چهارم** در مضمرات و حروف ادوات و **باب پنج** در اعداد.

در باب اول مصادر فارسی و معادل آنها در زبان ترکی میانه ارائه شده است. دراینجا ۳۷۵ مصدر فارسی مرتب شده است. این مصادر دو گروه هستند ؛ مصادری که امروزه رایج نمیباشند و مهجور شده اند و دوم مصادری که هم اینک در زبان فارسی و ترکی کاربرد دارند. مصادر برخی به صورت لازم و برخی به صورت متعددی ترتیب شده اند.

در باب دوم حالتهای مختلف مشتق از مصادر ارائه میشود. در "امثله جمع مصادر" جمع اسم مصدر و معادلهای ترکی آنها ارائه شده است. نکته جالب و دید علمی مولف در ادامه این قسمت به روشنی دیده میشود. مولف با انتخاب چند مصدر ثابت مانند آفریدن (یرتمق)، آمرزیدن (یرلغمک)، اراستن (بزه مک)، آرامیدن (دکلمک) آنها را در تصریفات مختلف مورد استفاده قرارداده است، تا یادگیری آسانتر شود. در ادامه در بخش «نفی المصدر» حالت نفی در مصادر تصریف میشود. در همین باب، در ادامه، حالت گذشته افعال در بخش «الماضی» و صیغه های «جمع الماضی»، «مخاطب الماضی»، «جمع مخاطب الماضی»، «نفس متکلم وحده» ، «نفس متکلم مع الغیر» جدا-جدا و با افعال کلیدی مورد نظر صرف میشوند و در پایان در بخش «امثله ماضی» زمان گذشته در صیغه های شش گانه ارائه میشوند. سپس در بخش «المستقبل» کلیه مصادر به ترتیب حروف و حرکت سه گانه به ترتیب رده بندی میشوند. بعد ازین صیغه های «جمع المستقبل»، «مخاطب المستقبل»،«جمع مخاطب المستقبل»،«نفس متکلم وحده» و «نفس متکلم مع الغیر» و در

پایان «امثله مستقبل» شامل صرف همان فعل ثابت در کلیه صیغه ها ارائه میگردد. در فصل بعدی همین باب زمان «الحال» افعال به ترتیب در صیغه های «جمع الحال»، «مخاطب الحال»، «جمع مخاطب الحال»،«نفس متکلم وحده» ،«نفس متکلم مع الغیر» ودر دنباله آن «امثله» با صرف همان فعل ثابت (آراییدن) ذکر میشود. پس از زمانهای سه گانه، افعال در وجه «الامر» و «جمع الامر»، «النهی» ، «جمع النهی» و حالت منفی افعال در فصل «النفی»؛ «جمع النفی» ، «مخاطب النفی»،«جمع مخاطب النفی» ، «نفس متکلم وحده» و «نفس متکلم مع الغیر» و در پایان در «امثله نفی» در کلیه صیغه ها صرف میشوند. پس از آن افعال در وجه «الجحد» و به همان ترتیب در فصل «نفس متکلم وحده» ، «نفس متکلم مع الغیر» و در «اثله الجحد» صرف میشوند. در ادامه همین فصل افعال در اشکال «اسم الفاعل» ، «اسم المفعول» ، جمع اسم المفعول» و در پایان این باب «تصرفات اسماء بدین قیاس» صرف میشوند.

در باب سوم رستم مولوی کلیه اسماء رایج آن دوران (شامل اسم، صفت، قید و ضمایر) را به ترتیب حروف در ابتدا و حرکات مثلثه تنظیم کرده است. واژه های این قسمت نیز در مقایسه با زبان کنونی فارسی و ترکی شامل لغات مهجور و لغات مصطلح امروزی هستند. این بخش از لغات نیز برای بررسیهای تطبیقی زبان فارسی و ترکی ، بسیار پراهمیت است، و مقایسه زبان کنونی با گذشته این زبانها به نتایج جالبی منتج میشود. آنچه دراین مقوله جلب توجه میکند حجم بیشتر لغات مهجور فارسی در مقایسه با زبان ترکی است. کلماتی مثل آسته (هسته)، برو (ابرو) ، پلپل (فلفل)، خرشید (خورشید)، شناو (شنا) و سایر نیز فرایندهای آوایی را در زبان فارسی نشان میدهند. ضبط حرکات مثلثه در روی کلیه واژه های فارسی موقعیت تلفظی کلمات را در قرن هشتم و نهم به روشنی نشان میدهد. "تحفه الاخوان" و اثر دیگر رستم مولوی نشان میدهد ، که او

تبحر بسیار در زبان فارسی داشته است. به همین جهت لغت نویسان قرون بعدی از تالیفات وی مکرر بهره برده اند.

باب چهارم «تحفة الاخوان» با شعری از رستم مولوی در بیان نظری مطالب آغاز میشود.

مضمراتک حالنی بلمک دلرسک بی ریا
غاییک شیندر ضمیری حاضرک بی شک تا
گفتمش دیسک اکا دیدمدمکدر بی کمان
گفتمت دیسک دمک اولور که دیدم بن سکا
یتمدر دایم ضمیری قندسه متکلمک
واحدنده و مع الغیرنده بی چون و چرا
گفتم و گفتم دیدوکم ندر برسک بکا
بن دیرم کیم دیدم و دیدک ایشت سوزم مها
پارس دلنده ایکی معنیه محصوردر
یاخطابیچون کلور یا وحدتیچون بلک یا
کاملی دمک اکی معنیه یرر ای خبیر
بیر بر کامل دمکدر بیر کاملسین شها
بترنه اسمه لفظ تر اولشسه اول تفضیل اولور
کاف اولشسه لیکن اول تصغیر قیلور اقتضا
بهتر و مهتر دمک یا که دمکدر اولورق
سن بو معنیدن دکلسین غافل ای عاقل فتا
نازیجک جانک دسک بر دلنوازه سن همین
نازک یم جانجوغز دیمش اولورسین ای کیا
کی دورش ای کوزلوم نوری کتابی یاد قل
*تا که جان **رستم درویش** سندن شاد اولا*
خاطرکده طوت بو ابیاتی که قلدقده خطور
شاید اولاکم قلاسین شاعرینه بیر دعا

این تجربه جدید باعث میشود تا رستم مولوی در اثر دیگرش « وسیلة المقاصد الی احسن المراصد» کلیه مباحث نظری و توضیحات علمی را با زبان نظم بیان کند. تبحر وی در شعر و صنعت شاعری را درین اثر بخوبی میتوان مشاهده کرد. در این فصل ضمایر شخصی ، ضمایر

استفهامی و ضمایر در حالت های مفعولی ارائه میشوند. رستم مولوی این باب را با شعری کوتاه به پایان می برد:

مر بنم ما را بزمدر با که دیمکدر مرا
هم شما را سیزه دیمک سکا دیمکدر ترا
یا چنان یا ایلدر یا همچنین یا بویلدر
بس دسک بیتر دمکدر ای نچه دیمک بسا
تحفة الاخوان را کر یاد داری ای جان من
*در **لغت** مثلت نباشد ز ابتدا تا انتها*

از محتوی این شعر مشخص میشود که رستم مولوی اینکار خود را نه یک کتاب آموزش زبان فارسی ، بلکه آنرا «لغتنامه » میداند.
«باب پنجم در اعداد» شامل اعداد فارسی از یک الی میلیون و معادل عددی آنها، اسامی شهور و فصول عربی ، یونانی است.

در پایان «تحفۀ الاخوان» در بیان تاریخ کتاب ، سنۀ کتابت اثر را با این شعر بیان میکند:

بـر خـدای خـالق جـن و انـاس   حمـد و بی حد و فراوانش سپاس
شد تمام این تحفه الاخوان من   بـا عنـایـات خـدای ذی المـتن
بیستـم روز ربیـع اولـست   هشت صد هفتاد هشت اندر سنن

سال هشتصد و هفتاد و هشت، سال حکومت آغ قوینلوها و توجه امرای آن- اوزون حسن و خصوصا سلطان یعقوب به ادب پارسی است. از طرف دیگر کلیه شعرای ترک زبان دربار سلطان یعقوب علاوه بر ترکی به فارسی و برخی به عربی نیز شعر سروده اند. همین نشان از اهمیت چندزبانگی در آن دوران است. شاید بهمین دلیل لزوم تدوین کتب لغت فارسی به یک ضرورت تبدیل شده بود. ازین دوران کتابهای بسیاری چه منظوم و چه به نثر برای آموزش زبان فارسی به ترکان در ایران و در سرزمینهای همجوار به یادگار مانده است. بانی این روش در زبان ترکی حسام الدین عبدالرحمن خویی است ، که تحفه حسامش به نظم مشهور

جهان است. از پیشگامان دیگر احمدی با سلک الجواهر سال ٨٦٨، عبدالحمید ابن عبدالرحمن الانکوری[١] با معشرات السحریه سال ٧٥٧، سراج القاضی با محنتات ادبیه و محمد ابن اقسنقر ابن عبدالله البرغلوی الراجی را میتوان نام برد.

نسخه دستنویس مجلس شورای اسلامی به خطی خوانا نوشته شده، و ترتیب و آماده سازی آن مشکل عدیده ای را بوجود نیاورد. باوجود این، عدم وجود نسخه های دیگر ازین اثر تدوین متن علمی آنرا امکانپذیر نمیسازد. لذا ما از روش دیگری در تصحیح اثر استفده کردیم. خوشبختانه کپی نسخه های متعددی از « وسیلة المقاصد الی احسن المراصد»[٢] را در اختیار داشتیم ، که در تطبیق و مقایسه واژه ها ازآنها سود فراوان بردیم.
لازم به ذکر است که اثر دوم رستم ابن یوسف مولوی نیز مشابه اثر اول است، و تنها تفاوت آنها در حجم بسیار بالای آن و کیفیت تجربی مولف در تدوین اثر دومش است. تنها ذکر این نکته کفایت میکند، که در اثر نخست، "رستم مولوی" از ٣٧٥ مصدر فارسی-ترکی سود برده ، لیکن در اثر دومش این میزان نزدیک به دوهزار عدد میرسد . این رقم بیشتر از مصادر مندرج در «صحاح العجم» هندوشاه نخجوانی است که در سال ٧٢٤ هجری تدوین شده است. حجم لغات مندرج در تحفۀ الخوان از فرهنگ «اسدی طوسی»، «صحاح الفرس» هندوشاه (پدر)، و از «تحفه حسام» حسام الدین خویی نیز بیشتر است. در پانوشت ها از دو روش استفاده شده است: در صورتیکه واژه فارسی در نسخه (وسیلة التقاصد) معادل های ترکی دیگر داشته باشد ، در پی واژه فارسی علامت پانوشت درج شده است، و در صورتیکه معادل ترکی آن به گونه دیگری نوشته

---

[١]. در پایان دستنویس الانکوری این بیت تاریخ تالیف اثر را بیان میکند:
حمید بو نسخیۀ یدی یو اللی یدی ال ایجنده
ارشدردوک تمامینه یری قلدی سکا یزدان
[٢]. برای مقایسه صورت ساختاری واژه ها و املای کلمات از نسخه دانشگاه کوچ ترکیه و نسخه های مجلس شورای اسلامی استفاده شده است، و در متن حرف «و» مخفف "وسیلة تقاصد الی احسن المراصد" در نظر گرفته شده است. ف.ر..ع.

شده است و یا املای آن با واژه مندرج در «تحفه اخوان» متفاوت است رقم پانویس پس از واژه ترکی درج شده است. در پایان نسخه و در بخش دوم لغتنامه ترکی به فارسی به روش وارونه نویسی ترتیب داده شده است، تا کاربران ترک زبان نیز ازآن بهره مند گردند. حسن دیگر این واژه نگاریها بررسی ساختاری واژه های ترکی در قرن نهم و پژوهشهای زبانشناختی این اثر است.

زبان اثر ترکی اوغوزی میانه و یا ترکی اوغوزی شرقی است. زبانشناسان ترکیه باتفاق زبان این دوره را زبان آناطولی قدیمی میخوانند. در این اصطلاح آنان بیشتر خصوصیات ترکی اوغوزی غربی را مدنظر دارند. این زبان اگرچه وجوهات بسیار مشترکی با زبان ترکی آذربایجانی دوره میانه دارد، ولی ویژه گیهای خاص خود را به لحاظ دستور و واژگانی بروز میدهد. همین امر تاحدی به تمییز منابع این دوره کمک میکند. یکی از نکات قابل توجه در ترکی آذربایجانی دوره میانه علاوه بر واژگانهای خاص آن، استفاده از عناصر دستوری مختص آن است. کلماتی مثل قلبیر(غربال) ، مله (ماله)، قین (نیام)، بورکجی (کلاهدوز)، بورک (کلاه)، کوک (آسمان)، اود (آتش)، چریش (آهار-سریش)، دوا (درمان)، بوستان (پالیز//جالیز)، اوغری، دورمک (لقمه) ، اوکی اته (پدرخوانده)، سمک (استخوان) و یا استفاده از همخوان «ق –ک » در نشاندادن ضمیر اول شخص جمع . این حالت را در زبان رستم مولوی نیز مشاهده میکنیم: یرتدق (آفریدیم)، یرلغلدوق (آمرزیدیم) ، بزه دوق (آراستیم، آراییدیم)، دکلندوق (آرامیدیم). بزه دوک (آراییدیم)، بولاشاق (بیالاییم)، دقق (بیاکنیم)، دکلنک (بیاساییم) بزه مدوک (نیاراییدیم). کلمات دخیل استفاده شده در اثر که برخی جنبه محاوره ای دارند و مختصات زبان ترکی آذربایجانی را دارا هستند، نیز از نکات بارز این اثر است. مانند: شربت (نوش)، ابریق (آفتابه)، آستانا (آستانه)، حکایت (افسانه)، قد (بالا)، آخر (پایان)، پاچه (پایچه)، فتیل (پتیل) و سایر. وجه اشتراک

لغات «تحفهٔ اخوان» و «صحاح العجم» وابستگی زبانی آنرا به ترکی آذربایجانی محرزتر میکند. بررسی دقیق زبان اثر نشان میدهد که بدون شک این اثر در میان آذربایجانیان نگاشته شده است و قول سعید نفیسی به نقل از پانویس «مولفین عثمانلی» کاملا مردود است.

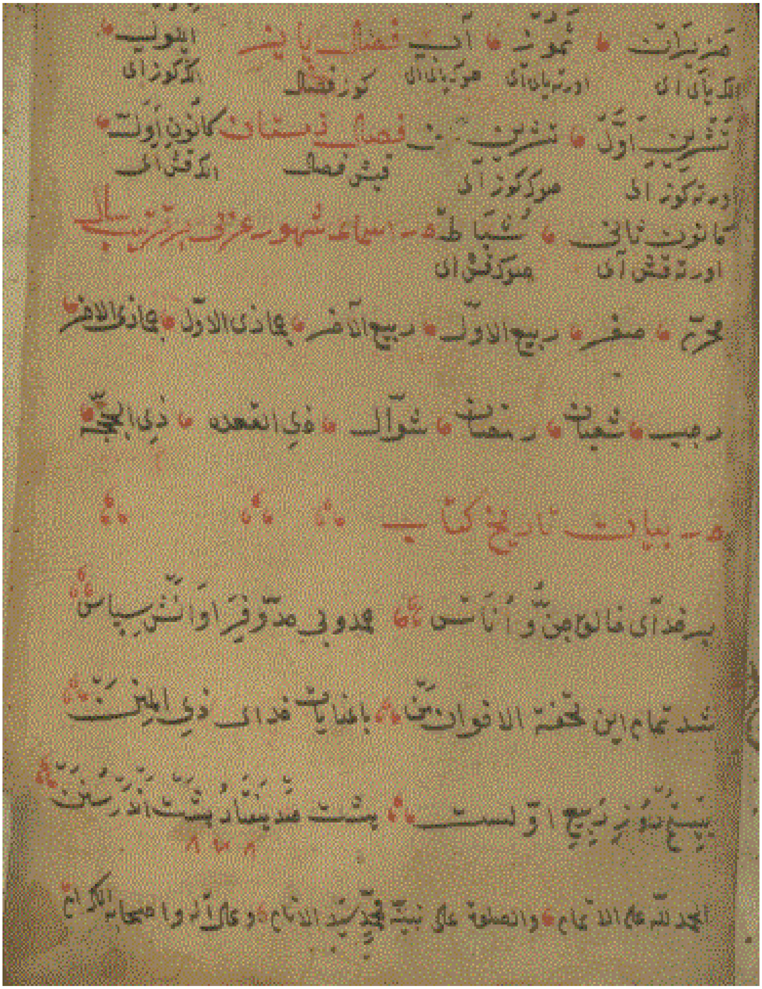
محرم ، صفر ، ربیع الاول ، ربیع الآخر ، جمادی الاول ، جمادی الآخر
رجب ، شعبان ، رمضان ، شوال ، ذی القعده ، ذی الحجه
شد تمام این تحفة الاخوان ، باعنایات خدای ذی المنن
الحمد لله علی الاتمام ، والصلوة علی نبیه محمد سید الانام ، وعلی آله واصحابه الکرام

صفحهٔ آخر دستنویس «تحفهٔ اخوان»

رستم مولوی کلمات هوموفون (همجنس آوایی) را که دارای معانی

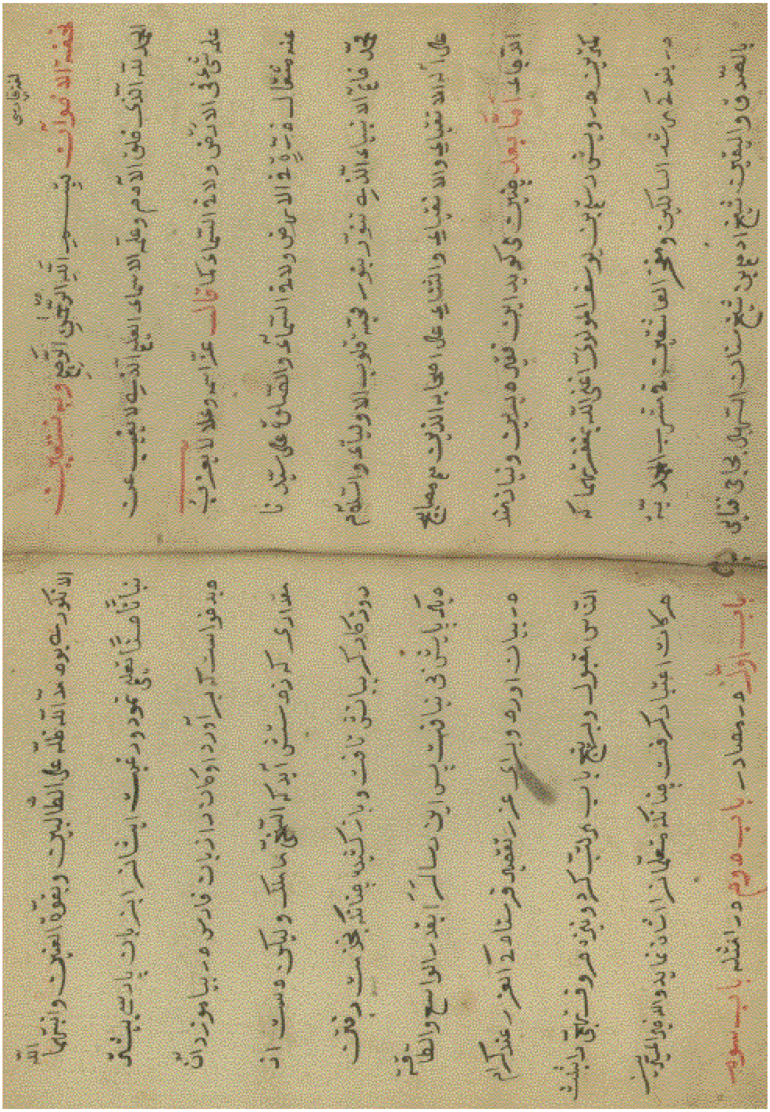

صفحه نخست دستنویس مجلس شورای اسلامی

متفاوت هستند، بصورت جداگانه نوشته است. مانند: باز (قولج)،باز(ینه)، باز (طغان) ؛ بام (صباح)، بام (او اوستی)؛ بالا (یوجه)، بالا (قد)، بالا (یوقش)؛ بر (یوقارو)، بر (کوکس)، بر (یمش) و س. کلماتی که در زبان فارسی و ترکی بصورت مشترک بکار میروند با حرف اختصار (ف) و کلماتی هم که مفهوم آن مشابه واژه قبلی است با حرف اختصار (م) مشخص کرده است. نکته جالب توجه در مورد واژه های دخیل این است که برخی از آنها هنوز هم در زبان معاصر ترکی آذربایجانی رایج هستند. البته برخی ازین کلمات تلفظ دیگری دارند، لیکن مفهوم آنها با زبان فارسی مشترک است مانند بنفشه (تلفظ آن بنؤشه)، پنبه (تلفظ آن پامبیق)، پرهیز (تلفظ آن پهریز)، پنیر (تلفظ آن پئندیر) و س.

رستم مولوی درمورد منابعی که از آنها بهره برده، ذکری نکرده است. شاید این بخاطر اندک بودن منابع درآن زمان بوده است. البته نباید از نظر دور داشت که رستم مولوی از جمله پیشگامان لغت نویسی و خصوصا لغتنامه های چندزبانه در ایران است. به همین جهت تالیفات وی از ارزش بیشتری برخوردارست. پایه گذار لغت نویسی و خصوصا لغتنامه های چندزبانه ایرانیان ترک زبان بوده اند. متاسفانه این لغویون چندان شناخته شده نیستند و آثار آنان نیز تنها در سالهای اخیر مورد توجه و پژوهش قرار گرفته است. زبانشناسان از ارزش کارهای آنها در مطالعات تطبیقی و روند تحولات زبانهای مورد استفاده درین آثار غافل مانده اند. برای مثال با توجه به ضبط حرکات مثلثه بر روی واژگان فارسی تلفظ دقیق این واژه ها محرز است، فلذا در مقایسه با تلفظ مندرج در فرهنگ سخن میتوان شاهد تفاوت فاحش میان این دو فرهنگنامه شد.

رستم ابن یوسف مولوی در وسیلة المقاصد نه تنها تلفظ لغات فارسی را با گذاشتن حرکات مثلثه معین کرده است، بلکه وی در مورد واژ گان ترکی نیز از همین روش بهره جسته و تلفظ دقیق کلمات در آن دوران را برای ما به یادگار گذاشته است.

این کتاب جهت استفاده دانشجویان زبانشناسی و زبان و ادبیات و سایر رشته های مرتبط و کلیه کسانیکه که به تاریخ زبان و فرهنگ زبان ترکی علاقمند هستند تدوین شده است . در آینده ای نزدیک متن علمی اثر دیگر "رستم بن یوسف مولوی" که اینک در دست تصحیح و بازنویسی است، منتشر و در دسترس علاقمندان قرار خواهد گرفت.

فیروز رفاهی علمداری
تهران
۱۳۹٤

لغة فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم
و به نستعین

تحفۀ الاخوان

الحمد الله الذی خلق لآدم و علمه الاسماعه العلیم الذی لایغیب عن علمه شیء فی الارض و لا فی السماء کما قال عزاسمه و علا لایعرب عنه مثقال ذر فی الارض و لاقی الاشماء و الصلوۀ علی سیدنا محمد خاتم الانبیاء الذی تنور بنور محبۀ قلوب الاولیاء و السلام علی آله الا تقباء و الاتقبائ و الثنائ علی اصحابه الدین سم مصابیح الدجاء اما بعد چنین می کوید این فقیر دیرین و نیازمند کمترین درویش رستم بن المولوی اغنی الله بمغفرتهما که در بندکی مرشد السالکین و مفخر العاشقین فی مشرب المحمدیه بالصدق و الیقین شیخ ادهم بن شیخ سنان الشهیر بحاجی فنایی الانکوری بود، مدالله ظله علی الطالبین و بقوۀ العنین و ابسهما الله نباتأ حسنأ تعلیمی نمود و رغبت ایشانرا بزبان پارسی بیشتر دید خواست که برآورد اوقات را زبان فارسی در بیاموزد آن مقداری که ز دستتش آید که السخی مامِلک و لیکن دست از روزکار کریبانش تافت و بازکشیده چنانکه بخدمت رفتن دیکر پایش می نیافت پس این رسالرا بقدر الواسع و الطاقۀ در بیان اورد و برای عزر تقصیر فرستاد که العزر عندکرام الناس مقبول و بر پنج باب مرتب کرد و نیز حروف تهجی را بثلث حرکات اعتبار کرفت چنانکه متعلمانرا اسان نماید و الله خیر المسترین

باب اول در مصادر باب دوم در امثله باب سوم در اسماء باب چهارم در مضمرات و حروف ادوات باب پنجم در اعداد و او را **تحفۀ الاخوان** نام نهاد و الله الهادی الی سبیل السداد

الباب الاول- فى المصادر

الالفيهٔ A

(fəthə ilə) المفتوحه

آفریدن: یرتمق (yaratmaq)
آمرزیدن: یرلغمق (yarlığamaq)
ارامیدن: دکلنمک (dinlənmək)
آسودن: م (dinlənmək)
ارابیدن: بزمک (bəzəmək)
اراستن: م (bəzəmək)
آلودن: بولشمق (bulaşmaq)
آکندن: دقمق[1] (dıqmaq)
آوردن: کتورمک (gətürmək)
آزردن: انجتمک (incitmək)
آغشتن: دوغرمق[2] (doğramaq)
آزمودن: صنمق (sınamaq)
آموختن: اوکرنمک (ögrənmək)
آمدن: کلمک (gəlmək)
آهنک کردن: قصد ایلمک (qəsd eləmək)
آسا کشیدن: اسنمک (əsnəmək)
آبادان کردن: شین ایلمک[3] (şin eləmək)

[1]. و. طقماق و طولدرمق (tıqmaq)
[2]. و. طوقرمق؛ در فصل مستقبل معادل ترکی اصلمق نیز افزوده شده است.
[3]. و. معمور ایلمک (məmur eləmək)

آزاد شدن: ازاد اولمق (azad olmaq)
آروغ کردن: ککرمک (gəgirmək)
آویختن: اصمق[4] (asmaq)
آمیختن: قرشمق (qarışmaq)
انکیختن: قپرمق[5] (qoparmaq)
انکاشتن: صنمق (sanamaq)
انباشتن: طولدرمق (toldurmaq)
افراشتن: دوشمک (döşəmək)
افراشتن: یوجلتمک (yücəltmək)
افراختن: صایقلمق[6] (sayıqlamaq)
انداختن: اتمق (atmaq)
افروختن: ینمق[7] (yanmaq)
اندوختن: قزنمق (qazanmaq)
اماسیدن: ششمک[8] (şişmək)
اشامیدن: اچمک (içmək)
افزودن: ارتمق (artmaq)
اندودن: صومق (suvamaq)
افسردن: دوکمق[9] (donmaq)

[4].و. اسمق (asmaq)
[5].و. قوپرمق (qoparmaq)
[6].و. یوجلمک (yücəlmək)
[7].و. یالکلنمق (yalınlanmaq)
[8].و. شیشمک (şişmək)
[9].و. طوکمق (tonmaq)

افشردن: صقمق[۱] (sıqmaq)
ارزیدن: بهاسنه دکمک[۲] (bahasına dəymək)
افکندن: برقمق (bıraqmaq)
افشاندن: صچمق[۳] (saçmaq)
افشانیدن: صچدرمق[٤] (saçdırmaq)
انجامیدن: اشی اخرینه التمک[٥] (işi axırına ilətmək)
اندوه کین کردن: غصلو ایلمک[٦] (qussəlu eləmək)
انبوهی کردن: غلبه لق ایلمک (qalabalıq eləmək)

المضمومهٔ (zəmmə ilə)
افتادن : دشمک[۷] (düşmək)

المکسورهٔ (kəsrə ilə)
ایستادن : طورمق[۸] (turmaq)

الباء B

المفتوحه (fəthə ilə)
بالیدن: یوجلمک (yücəlmək)
بالیدن: بویمک (böyümək)

[۱]. و. صقماق
[۲]. و. بهایه دکمک
[۳]. و. سلکمک (silkəmək)
[٤]. و. سلکتدرمک
[٥]. و. آخر اولمق (axır olmaq)
[٦]. و. غصه لو اولمق
[۷]. و. دوشمک
[۸]. و. ایق اوزره طورمق

باریدن: یقمق (yaqmaq)
بازیدن: اوینمق (oynamaq)
باختن: م (oynamaq)
بافتن: دوقمق[۹] (doqumaq)
باه آمدن:وازکلمک (vaz gəlmək)
بازداشتن: کر دوتمق (giro dutmaq)
بانک زدن: چاغرمق[۱۰] (çağırmaq)
باورکردن: اننمق (inanmaq)
بایستن: کرک اولمق (gərək olmaq)
باک داشتن[۱۱]: قورقمق (qorqmaq)
پاک داشتن: اری دوتمق (arı dutmaq)
باشیدن: اولمق[۱۲] (olmaq)
پاشیدن: صچمق (saçmaq)
پاسیدن: صقلمق (saqlamaq)
پاییدن: کویمک[۱۳] (küymək)
پالودن: سوزمک (süzmək)
پاداش دادن: عوض ورمک (əvəz vermək)
پاسخ دادن: جواب ویرمک (cavab vermək)
پریدن: اوچمق (uçmaq)
پزیدن: بشمک (bişmək)
پروردن: بسلمک (bəsləmək)

[۹]. و. طقومق و اورمک (örümək)
[۱۰]. و. چقرمق
[۱۱]. و. باکیدن: قورقمق
[۱۲]. و. اولمق و کویمک (göymək)
[۱۳]. و. پاییدن: کویمک و برک اولمق

پیوستن: اولشمق (ulaşmaq)
پیمودن: اولچمک (ölçmək)
پرستیدن: طپمق (tapmaq)
پذیرفتن: قبول ایلمک (qəbul eləmək)
پناهیدن: صقنمق (sıqanmaq)
پرداختن: تمام ایلمک[۱] (tamam eləmək)
برخاش کردن: جنک ایلمک (cəng eləmək)
بیکارکردن: م (cəng eləmək)
پژمرده شدن: صولمش اولمق (solmuş olmaq)
بخشودن: اسرکمک (əsirgəmək)
بخشیدن: بغشلمق (bağışlamaq)
بستن: بقلمق (baqlamaq)
برشتن: اته بنمک (ata binmək)
بدرکردن: چقرمق (çaqırmaq)
بردارکردن: اصمق[۲] (asmaq)
بخستو آمدن: اقراه کلمک (iqraha gəlmək)
بدرودکردن: اسنلشمک[۳] (əsənləşmək)

المضمومهٔ (zəmmə ilə)
بوییدن: ییلمک (yiylәmək)
پوییدن: یلمک (yəlmək)

[۱] و. تمام اتمک
[۲] و. اصلی قومق (asılı qoymaq)
[۳] و. سلام ایلمک

بوسیدن: اوپمک (öpmək)
پوسیدن: چرمک[٤] (çürümək)
پوشیدن: کیمک[٥] (geymək)
پوشیدن: اورتمک (örtmək)
پرسیدن: صورمق (sormaq)
برغالیدن: قتدرمق[٦] (qatdırmaq)
برازیدن: یرشمق (yaraşmaq)
بزرک منشی کردن: اولولنمق (ululanmaq)
پوزش کردن: عذر ایلمک (üzr eləmək)
پختن: بشمک (bişmək)
پژوهیدن: صولمق[۷] (solmaq)
بردن: التمک (ilətmək)
بریدن: کسمک (kəsmək)
بودن: اولمق (olmaq)

المکسورهٔ (kəsrə ilə)
پنداشتن: صنمق (sanmaq)
پیراستن: بزمک[۸] (bəzəmək)
بیختن: المک (ələmk)
پیچیدن: صرمق (sarmaq)
پسندیدن: بکنمک (bəgənmək)
بیهوش شدن: اوصی کتمک (üssi ketmək)
بیرون شدن: دشره اولمق

[٤] و. چورمک
[٥] و. کینمک (geyinmək)
[٦] و. قوترمق (qutarmaq)
[۷] و. جدله صورمق و استمک و قیورمق
[۸] و. بزه مک

(dışra olmaq)

التاء T

المفتوحه (fəthə ilə)

تابیدن: یلدرمق (yıldırmaq)

تاییدن: یکزمک (yekizmək)

تازیدن: چپمق[۱] (çapmaq)

تاختن: م (çapmaq)

تافتن[۲]: بوکمک (bükmək)

تنیدن: اورمک (örmək)

تباهیدن: یرمز اولمق[۳] (yaramaz olmaq)

تواضع نمودن: الچقلق کسترمک (alçaqlıq göstərmək)

تبسم کردن: کولمسومک (gülümsəmək)

ترحم کردن: اسرکمک (əsirgəmək)

تمردن: اپسم اولمق(əpsəm olmaq)

ترسیدن: قورقمق[٤] (qorqmaq)

تفضل نمودن: زیاده لق کسترمک (ziyadəlıq göstərmək)

المضمومه (zəmmə ilə)

توانستن: کوجی یتمک (güci yetmək)

تندیدن: یوزلنمق[٥] (yavuzlanmaq)

ترشیدن: اکشمک (əkşimək)

المکسوره (kəsrə ilə)

تراکیدن: چتلمق (çatlamaq)

تراشیدن: یونمق (yonmaq)

تراویدن: سیزمق (sızmaq)

تیره شدن: بلنیق اولمق (bulanıq olmaq)

تیزیدن: یللنمک[٦] (yillənmək)

الجیمه C

المفتوحه (fəthə ilə)

چاپیدن: اوشمک (evişmək)

چاهیدن: قیوقزمق (qıvqızmaq)

چاک کردن: یرتمق (yırtmaq)

چلیدن: کمورمک (gömürmək)

چریدن: اوتلمق (otlamaq)

چشیدن: دادمق[۷] (dadmaq)

چستن: صچرمق (sıçramaq)

المضمومه (zəmmə ilə)

جستن: استمک (istəmək)

جوییدن: م (istəmək)

جوشیدن: قینمق (qaynamaq)

جنبیدن: دپرنمک (dəprənmək)

جنبانیدن: دپرندرمک[۸] (dəprəndirmək)

---

[۱] و. سکرتمک

[۲] و. ۱- دوغمق؛۲- قزمق؛۳- جمرمک

[۳]. چورک اولمق؛ ۲- ازتماق

[٤] و. قورقماق

[٥] و. یاوزلنمق (yavuzlanmaq)

[٦] و. اکشمک

[۷]. دتمق (datmaq)

[۸] ت دبرندرمک

جدا کردن: ایرمق (ayırmaq)

المکسوره (kəsrə ilə)

چیدن: دیرمک (dizmək)

چینانیدن: دیزدرمک (dizdirmək)

چیره شدن: یکن اولمق (yenən olmaq)

الخائیه X

الفتوحه (fəthə ilə)

خاییدن: چینمک (çeynəmək)

خاریدن: قشمق (qaşımaq)

خاموش شدن: اپسم اولمق (əpsəm olmaq)

خندیدن: کولمک[1] (gülmək)

خلیدن: صان جلمق[2] (sancılmaq)

خستن:[3] م (sancılmaq)

خفه کردن: بوغمق[4] (boğmaq)

ختنه کردن: سنت ایلمک (sünnət eləmək)

المضمومه (zəmmə ilə)

خواندن: اوقومق[5] (oxumaq)

خواستن: دلمک[6] (diləmək)

---

[1] و. کلمک

[2] و. صنجمق (sancmaq) و باتورماق (baturmaq)

[3] و. زحمت لنمک

[4] و. بوغماق boğmaq

[5] و. اوقمق oqumaq

[6] و. استمک istəmək

خوردن: یئمک (yemək)

خفتن: اویمق[7] (uyumaq)

خسبیدن: م (uyumaq)

خوچاریدن: صغمق (sığmaq)

خرسند شدن: خوشنود اولمق (xoşnud olmaq)

خجسته شدن: قوتلو اولمق (qutlu olmaq)

المکسوره (kəsrə ilə)

خرامیدن: صلنمق[8] (sallanmaq)

خراشیدن:درملمق[9] (dırmalamaq)

خیسیدن: اصلمق[10] (islamaq)

خیزیدن: سورنمک[11] (sürünmək)

خریدن: صاتون المق (satun almaq)

خریداری نمودن: مشتریلک کسترمک (müştərilik göstərmək)

خدمت کردن: خذمت ایلمک (xizmət eləmək)

الدالیه D

الفتوحه (fəthə ilə)

دانستن: بلمک (bilmək)

دادن: ویرمک (vermək)

---

[7] و. اویوماق uyumazq

[8] و. صالنمق sallanmaq

[9] و. جرمالاماق>درمالاماق عوضلنمه سی

[10] و. اصلامق

[11] و. قلقمق (qalqımaq)

دامیدن: صورمق (savurmaq)
دمیدن: افرمک (üfrəmək)
دمیدن: بلورمک (bülürmək)
دویدن: سکرتمک (səkrətmək)
دریافتن: اکلمق (anlamaq)
دریافتن: بولمق (bulmaq)
درآمدن: اچرولمک (içərülmək)
دربرکردن:[۱] قوجمق(qucmaq)
درسیوختن: صنجمق (sançmaq)
درسیوختن: درتمک (dərtmək)
دست نماز کردن: ابدست المق
(abdəst almaq)

المضمومه (zəmmə ilə)
دوست داشتن: دوست دتمق[۲]
(dost dutmaq)
دشنام دادن: سوکمک[۳] (sögmək)
دوشیدن : صغمق[٤] (sağmaq)
دوسیدن: یپشمق[٥] (yapışmaq)
دوختن: دکمک (dikmək)
دوزانیدن: دکدرمک (dikdirmək)

المکسوره (kəsrə ilə)
دیدن: کورمک (görmək)

دریدن: یرتمق (yırtmaq)
درویدن: بچمک (biçmək)
درخشیدن: یلدرمق (yıldırmaq)
درنک کردن:اکلنمک (əglənmək)
دلماندکی نمودن: کوکل قلماقلق کوسترمک[٦]
(könül qalmaqlıq göstərmək)
دلماندکی نمودن: کوکل کوسترمک
(könül göstərmək)

الرائیه R

الفتوحه (fəthə ilə)
راندن: سورمک (sürmək)
روابودن: لایق اولمق
(layiq olmaq)
رسیدن: ارشمک[۷] (irişmək)
رمیدن: اورکمک (ürkmək)
رنجیدن: انجتمک (incitmək)
رهیدن: قورتلمق (qurtulmaq)
رستن: م (qurtulmaq)
رفتن: کتمک (getmək)

المضمومه (zəmmə ilə)
رستن: بتمک (bitmək)
رفتن: سپورمک[۸] (süpürmək)
ربودن: قپمق[۹] (qapmaq)

---

[۱]. معادل ترکی پاک شده است. از قسمتهای بعدی (امر) معادل اخذ شده است.

[۲].و. سومک (sövmək)
[۳].و. النمک (ilənmək)
[٤].و. صاغمق
[٥].و. صومق و یپشماق (soqmaq)

[٦].و. کوکل قالمش لغن کوسترمک
[۷].و. یتشمک (yetişmək)
[۸].و. سپرمک
[۹].و. قاپمق

روزه داشتن: اورج طوتمق
(oruc tutmaq)

المکسوره (kəsrə ilə)

ریستن: اکرمک[١] (əgirmək)
ریختن: دوکمک (dökmək)
ریدن: صچمق (sıçmaq)

الزائیه Z

المفتوحه (fəthə ilə)

زادن: دوغمق[٢] (doğmaq)
زاییدن: دوغرمق[٣] (doğurmaq)
زاریدن: اکلمک (inləmək)
زنخ زدن :ارقلنمق (arıqlanmaq)
زدن: اورمق (urmaq)

المضمومه (zəmmə ilə)

زدودن: صیقلمق[٤] (sıyıqlamaq)

المکسوره (kəsrə ilə)

زنویدن: سزلمق (sızlamaq)
زیستن: درلمک (dirilmək)

السینیه S

الفتوحه (fəthə ilə)

ساییدن: ازمک (əzmək)

---

[١]. و. اکرمک و ایومک
[٢]. و. طوغمق
[٣]. و. طوغرمق
[٤]. و. پاس اچمق

ساختن: دوزمک[٥] (düzmək)
سنجیدن: درتمق (dartmaq)
سرزنش کردن: باشه قتمق
(başa qıtmaq)

المضمومه (zəmmə ilə)

ستودن: اوکمک (ögmək)
سبودن: یپشمق (yapışmaq)
سوختن: کوینمک (göynəmək)
سفتن: دلمک[٦] (dəlmək)
ستردن: بولمک (bölmək)
سپردن: اصمرلمق (ismarlamaq)
سرفیدن:اوکسورمک[٧](ögsürmək)
سوراخ کردن: دلمک (dəlmək)

المکسوره (kəsrə ilə)

سراییدن: ارلمق[٨] (irlamaq)
سرشتن: یوغورمق[٩] (yoğurmaq)
ستدن: المق (almaq)
سپری شدن: آخرینه یتشمک[١٠]
(axırına yetişmək)
ستریدن: انکولک ایلمک
(önəgülük eləmək)
سکیزیدن: سجومق (suçumaq)
سکالیدن[١]: یومز صغمق

---

[٥]. و. دزمک
[٦]. و. دلک دلمک
[٧]. و. اکسرمک
[٨]. و. سرودن: ایرلمق (irlamaq)
[٩]. و. یوغرمق
[١٠]. و. تمام اولمق

(yomuz sanmaq)

الشینیه Ş

المفتوحه (fəthə ilə)

شاستن: کوک اولمق(kök olmaq)

شاشه کردن:ایشه مک[۲] (işəmək)

شرمیدن: اوتنمق (utanmaq)

المضمومه (zəmmə ilə)

شکوفیدن: چچک اجلمق

(çiçək açılmaq)

شکفتن:عجب لمق[۳](əcəbləmaq)

شمردن: صیمق (saymaq)

شستن: یومق (yumaq)

شدن: اولمق (olmaq)

شدن: اولمق (getmək)

شنودن: اشتمک (eşitmək)

المکسوره (kəsrə ilə)

شتاب کردن: اومک[٤] (ivmək)

شتابانیدن: ایودرمک (ivdirmək)

شنیدن: اشتمک: (eşitmək)

شناویدن: اشتدورمک

(eşitdürmək)

شناو کردن: صوده اوزمک[٥]

(suda üzmək)

[۱]. و. یاوز صنمق (yavuz sanmaq)

[۲]. و. اشمک

[۳]. و. عجبلنمق و اچلمق

[٤]. و. ائیمک

[٥]. و. صوده یوزمک

شفلیدن: صقلق ویرمک[٦]

(sıqlıq vermək)

شتافتن: ایومک (ivmək)

شکافتن: یرمق[۷] (yarmaq)

شناختن: اکلمق (anlamaq)

شکستن: صمق[۸] (sımaq)

شکیبیدن: صبر ایلمک

(səbr eləmək)

التائیه T

الفتوحه (fəthə ilə)

طلبیدن: استمک (istəmək)

طپیدن: طبلمق[۹] (tabılmaq)

طرازیدن: علم لمق (ələmləmaq)

طیره شدن: ققمق[۱۰] (qaqmaq)

طیره شدن: بولنق اولمق[۱۱]

(bulanıq olmaq)

العینیه A

الفتوحه (fəthə ilə)

عار کردن:عار ایلمک(ar eləmək)

عطسه کردن:اقسورمق

(aqsurmaq)

عربده کردن: جنک ایلمک

[٦]. و. صقلق ورمک

[۷]. و. یارمق

[۸]. بورادا دانیشیق فورماسینی گؤروروک - ن م >م م ، و «سینماق» دوغرودور.

[۹]. و. طلابئنمق

[۱۰]. و. ملول اولماق

[۱۱]. آلیازمادا بو سؤزلرین اوستوو چیزیلیبدیر.

(cəng eləmək)

الغينيه Ğ

المفتوحه (fəthə ilə)

غرقیدن: باتمق (batmaq)

غلطیدن: یوالمق[١] (yuvalmaq)

المضمومه (zəmmə ilə)

غنجیدن: نزلنمق (nazlanmaq)

غنودن: اغونمق[٢] (ağunmaq)

المکسوره (kəsrə ilə)

غیریدن:امک لمک (əməkləmək)

غریدن: چاغرمق[٣] (çağırmaq)

غریو کردن: فریاد ایلمک (fəryad eləmək)

الفائیه F

المفتوحه (fəthə ilə)

فرمودن: بیورمق (buyurmaq)

فرسودن: ییرنمق[٤] (yıpranmaq)

فرسودن: سونمک (sönmək)

فرغمیدن: پنبق اتمق (panbıq atmaq)

فراموش کردن:اونتمق (unutmaq)

فنجا کردن: اسنمک[٥] (əsnəmək)

المضمومه (zəmmə ilə)

فروختن: صتمق (satmaq)

فروبردن: یوتمق[٦] (yutmaq)

فروآمدن: اشغه[٧] کلمک (aşağa gəlmək)

فرو شدن: اشغه[٨] کتمک (aşağa getmək)

فروهشتن: صلوویرمک[٩] (salı vermək)

فروتنی کردن: الچقلق ایلمک (alçaqlıq eləmək)

المکسوره (kəsrə ilə)

فرستادن: خبر ویرمک[١٠] (xəbər vermək)

فرازشدن: یوجلمک (yücəlmək)

فریفتن: الدمق (aldamaq)

الکافیه K

المفتوحه (fəthə ilə)

کاریدن: اشلمک (işləmək)

کاستن: اکسلمک[١١] (əksilmək)

کاشتن: اکمک[١] (əkmək)

---

[١] و. غلتیدن:اغنمق و یوالنمق

[٢] و. امزغنمق ımızğınmaq و اغنمق (,ağnamaq)

[٣] و. هایقرمق

[٤] و. آشنمق

[٥] و. کرنمک

[٦] و. اشغا التمک

[٧] و. اشغا کلمک

[٨] و. اشغا کتمک

[٩] و. اشقه قومق و صالیورمک

[١٠] و. وریمک

[١١] و. اکسمک

گاویدن: قزمق[۲] (یعنی یر) (yer qazmaq)

کاییدن: جماع ایلمک (cəma eləmək)

گان دادن : جمع ویرمک (cəm vermək)

کشتن: دوتمک (dütmək)

کشیدن: چکمک (çəkmək)

کردن: ایلمک (eləmək)

کندن: قزمق (qazmaq)

گندیدن: قازنمق (qazınmaq)

کندیدن : قوقمق[۳] (qoqmaq)

گزیدن: اصرمق (isırmaq)

المضمومه (zəmmə ilə)

کزیدن: ارندولمک[٤] (üründüləmək)

گفتن: دیمک (demək)

کوفتن: دکمک[٥] (dögmək)

کشتن: دپلمک (dəpləmək)

گشادن: اچمق (açmaq)

گذشتن: کچمک (keçmək)

گذاشتن: ترک ایلمک (tərk eləmək)

گماشتن: حواله ایلمک (həvalə eləmək)

[۱]. و. اکن اکمک

[۲]. و. یر سورمک

[۳]. و. ییمق (yiyimək)

[٤]. و. اورندلمک

[٥]. و. دوکمک

گماریدن: صرتمق (sartmaq)

گواریدن: سکرمک (səkirmək)

گزاردن: اوده مک (ödəmək)

گزاریدن: اودنمک (ödənmək)

کسیختن: اوزمک (üzmək)

گستردن: دشمک[٦] (döşəmək)

کورایستن: صللمق[۷] (sallamaq)

کداختن: ارمک (ərimək)

کنجیدن: صعنمق (sığmaq)

المکسوره (kəsrə ilə)

کرویدن: اتنمق (atınmaq)

کرفتن: دوتمق (dutmaq)

کریختن: قچمق (qaçmaq)

کریستن: اغلمق (ağlamaq)

کریه کردن: م (ağlamaq)

کرد کردن: دوشرمک (döşürmək)

اللامیه L

المفتوحه (fəthə ilə)

لابه کردن: یلورمق (yalvarmaq)

لاغیدن: لغلنمق (lağlanmaq)

لافیدن: اوکنمک (ügənmək)

لاییدن: ایت اورمک (it ürmək)

لرزیدن: دترمک (ditrəmək)

لکد زدن: دپمک[۸] (dəpmək)

لغزیدن: دینمق[۱] (dınmaq)

[٦]. و. دوشمک

[۷]. و. صالامق

[۸]. و. دپمه اورمق

لنكيدن: اغسمق (ağsamaq)
ليسيدن: يلمق (yalamaq)

الميميه M

المفتوحه (fəthə ilə)
مانستن: بكزمک (bənzəmək)
ماليدن: اومق (ovmaq)
ماندن: قلمق[۲] (qalmaq)
مكيدن: اممک (əmmək)

المضمومه (zəmmə ilə)
مردن: اولمک (ölmək)
موييدن: اغلمق[۳] (ağlamaq)
منكيدن:صوقرنمق[٤] (soqranmaq)

المكسوره (kəsrə ilə)
مزاح كردن: كنكل ايلمک
(kəngəl eləmək)

النونيه N

المفتوحه (fəthə ilə)
نازيدن: نزلنمق[٥] (nazlanmaq)
ناليدن: اكلمک (inləmək)
ننک داشتن: عار دوتمق[٦]
(ar dutmaq)

نماز كزاردن: نماز قلمق
(namaz qılmaq)
نفرين كردن: ايلنمک[۷] (ilənmək)

المضمومه (zəmmə ilə)
نوشيدن: اچمک (içmək)
نويشتن: يزمق (yazmaq)
نبشتن: م (yazmaq)
نمودن: كوسترمک (göstərmək)
نويدن[۸]: مزغنمق (imızğınmaq)
نهفتن: كزلمک (gizləmək)
نورديدن: درمک[۹] (dərmək)
نواختن: اوخشمق[۱۰] (oxşamaq)

المكسوره (kəsrə ilə)
نشستن: اوتورمق (oturmaq)
نكريستن: بقمق (baqmaq)
نهادن: قومق (qomaq)
نشاندن: دكمک[۱۱] (dikmək)
نكوهيدن: خورلمق[۱۲] (xorlamaq)
نكاه داشتن: صقلای دوتمق[۱۳]
(saqlay dutmaq)
نيرومند شدن: قوتلو اولمق
(quvətlu olmaq)

---

۱. و. طينمق
۲. و. قالمق
۳. و. صاغو صغمق (sağu sağmaq)
٤. و. كمرنمک (gümrünmək)
٥. و. نازلنمق
٦. و. عارلنمق
۷. و. قرش ورمک (qarış vermək)
۸. چرت زدن
۹. و. دورمک
۱۰. و. اوخشامق
۱۱. و. نشان دكمک
۱۲. و. خورلمق و يارمق
۱۳. و. نكه داشتن: صقليو دوتمق

الواویه V

المفتوحه (fəthə ilə)

واخیدن[1]: ددمک (dədmək)
واراندن: سورمک (sürmək)
واشدن: اویکنمک (öykünmək)
واشدن: اچلمق (açılmaq)
ورخاستن: ارو دورماق[2] (uru durmaq)
ورداشتن: قلدرمق (qaldırmaq)
ورنشیستن: اته بنمک (ata binmək)
وزیدن: اسمک (əsmək)
ورزیدن: بجرمک[3] (becərmək)

المضمومه (zəmmə ilə)

وضو ساختن: ابدست المق (abdəst almaq)

المکسوره (kəsrə ilə)

ویران کردن: یقمق[4] (yıqmaq)

الهائیه H

المفتوحه (fəthə ilə)

هنکیدن: یلنمک (yəlinmək)

المکسوره (kəsrə ilə)

هشتن:صلورمک[5] (salı vermək) (vermək)
هلیدن: م[6] (salı vermək)
هراسیدن: قورقمق (qorqmaq)

الیائیه Y

المفتوحه (fəthə ilə)

یافتن: بولمق (bulmaq)
یاری کردن: یارلق ایلمک[7] (yarlıq eləmək)
یاوه کردن: یاوقلمق(yavıqlamaq)
یادکردن: اکمق (anmaq)
یکسو کردن: بریاکه ایلمک (biryana eləmək)

المضمومه (zəmmə ilə)

یوشیدن: ایشتمک (eşitmək)

---

[1]. مزه کردن (dadmaq)
[2].و. اور طورمق
[3].و. اویکنمک
[4].و. خراب ایلمک
[5].و. صالیورمک (Salı vermək) قونماق
[6].و. ترک ایلمک
[7].و. یاردم ایلمک

باب دوم

امثله جمع المصدر

آفریدنیها: یرتمقلقلر
(yaratmaqlıqlar)
آمرزیدنیها: یرلغمقلقلر
(yarlığamaqlıqlar)
آراییدنیها: بزه مکلکلر
(bəzəməkliklər)
آراستنیها: م (bəzəməkliklər)
آرامیدنیها: دکلنمک لکلر
(dinlənməkliklər)
آسودنیها: م (dinlənməkliklər)
آلودنیها: بولشدرمق لقلر
(bulaşdırmaqlıqlar)
آکندنیها: دقمق لقلر
(dıqmaqlıqlar)
آوردنیها: کتورمک لکلر
(gətürməkliklər)
آزردنیها: انجتمک لکلر
الی آخره

(incitməkliklər)
آغشتنیها: دوغره مقلقلر
(doğramaqlıqlar)
آزمودنیها: صنمق لقلر
(sınamaqlıqlar)
آموختنیها: اوکرنمکلملر
(ögrənməkliklər)
آمدنیها: کلمک لکلر
(gəlməkliklər)
آهنک کردنیها: قصد ایلمکلکلر
(qəsd eləməkliklər)
آسا کشیدنیها: اسنمک لکلر
(əsnəməkliklər)
آباد کردنیها: شین ایلمک لکلر
(şin eləməkliklər)
آزاد شدنیها: آزاد اولمقلقلر
(azad olmaqlıqlar)
və s.

نفی المصدر

نیافریدن: یرتممقلق
(yaratmamaqlıq)
نیامرزیدن: یرلغممق لق
(yarlığamamaqlıq)
نیارآییدن: بزه ممک لک
(bəzəməməklik)

نیارآستن: م (.bəzəməməklik)
نیارآمیدن: دکلنممک لک
(dinlənməməklik)
نیاسودن: م (.dinlənməməklik)
نیالودن: بولشممق لق
(bulaşmamaqlıq)

نیاکندن: دقممق لق
(dıqmamaqlıq)
نیاوردن: کترممکلک
(gətirməməklik)
نیازردن: انجتممک لک
(incitməməklik)
نیاغشتن: دوغره ممق لق
(doğramamaqlıq)
نیازمودن: صنممق لق
(sınamamaqlıq)
نیاموختن: اوکرنممک لک
(ögrənməməklik)
نیامدن: کلممکلک
(gəlməməklik)
آهنک نکردن: قصد ایلممک لک
(qəsd eləməməklik)
آسا نکشیدن: اسنممکلک
(əsnəməməklik)
آباد نکردن: شین ایلممک لک
(şin eləməməklik)
آزاد نشدن: آزاد اولممق لق
(azad olmamaqlıq)
الی آخره və s.

الماضی keçmiş zaman

آفرید: یرتدی (yaratdı)
آمرزید: یرلغدی (yarlığadı)
آرایید: بزدی (bəzədi)
آراست: بزدی (bəzədi)
آرامید: دکلندی (dinləndi)
آسود: دکلندی (dinləndi)
آلود: بولشدی (bulaşdı)
آکند: دقدی (dıqdı)
آورد: کتوردی (gətürdi)
آزرد: انجتدی (incitdi)
آغشت: دوغردی (doğradı)
آزمود: صندی (sınadı)
آموخت: اوکرندی (ögrəndi)
آمد: کلدی (gəldi)
آهنک کرد: قصد ایلدی
(qəsd eylədi)
الی آخره və s

جمع الماضی keçmiş cəm

آفریدند: یرتدیلر (yaratdılar)
آمرزیدند: یرلغلدیلر
(yarlıgladılar)
ارایدند: بزه دیلر (bəzədilər)
آراستند: بزه دیلر (bəzədilər)
آرامیدند: دکلندیلر (dinləndilər)
آسودند: دکلندیلر (dinləndilər)
آلودند: بولشدیلر (bulaşdılar)
آکندند: دقدیلر (dıqdılar)

مخاطب الماضی keçmiş ikinci şəxs tək

آفریدی: یرتدوک (yaratdun)	**آرامیدی**: دکلندوک (dinləndün)
آمرزیدی: یرلغلدوک (yarlıgladun)	**آوردی**: کتوردوک (gətürdün)
آرا**ییدی**: بزه دوک (bəzədün)	**آزردی**: انجتدوک (incitdün)
	الی آخره

جمع مخاطب الماضی keçmiş ikinci şəxs cəm

آفریدید: یرتدوکز (yaratdunuz)	**آسودید**: دکلندوکوز(dinləndünüz)
آمرزیدید: یرلغدوکوز (yarlığdunuz)	**اکندید**: دقدوکوز (dıqdunuz)
آرا**ییدید**: بزه دوکوز (bəzədünüz)	**آوردید**: کتوردوکوز (gətürdünüz)
آرا**ستیدید**: بزه دوکوز (bəzədünüz)	**آزردید**: انجتدوکوز (incitdünüz)
آرا**میدید**: دکلندوکوز (dinləndünüz)	**آغشتید**: دوغردوکوز (doğradunuz)
آلودید: بولشدوکوز (bulaşdunuz)	**الی آخره**

نفس متکلم وحده birinci şəxs

آفریدم: یرتدم (yaratdım)	**آسودم**: دکلندم (dinləndim)
آمرزیدم: یرلغادم (yarlığladım)	**آلودم**: بولشدوم (bulaşdum)
آرا**ییدم**: دکلندم (dinləndim)	**آکندن**: دقدوم (dıqdum)
آرا**ستم**: بزه دم (bəzədim)	**آوردم**: کتوردم (gətürdüm)
آرا**میدم**: دکلندم (dinləndim)	**آزردم**: انجتدوم (incitdüm)

الی آخره

نفس متکلم مع الغیر birinci şəxs cəm

آفریدیم: یرتدق (yaratdıq)	آرا**ستیم**: بزه دوق (bəzəduq)
آمرزیدیم: یرلغلدوق (yarlıgladıq)	آرا**میدیم**: دکلندوق (dinləndik)
آرا**ییدیم**: بزه دوق (bəzəduq)	

keçmişə misal امثله ماضی

آرایید: بزه دی (bəzədi)	**آراییدم**: بزه دم (bəzədim)
آراییدند: بزه دلر (bəzədilər)	**آراییدیم**: بزه دوک (bəzədük)
آراییدی: بزه دوک (bəzədün)	**آراییدند**: بزه دوکوز (bəzədünüz)

gələcək المستقبل

الاف A

بیافرد: یره ده (yarada)

بیامرزد: یرلغیه (yarlığaya)

بیاراید: بزه یه (bəzəyə)

بیارامد: دکلنه (dinlənə)

بیاساید: م (dinlənə)

بیالاید: بولاشه (bulaşa)

بیاکند: یاقه (dıqa)

بیاورد: گتوره (gətürə)

بیازآرد: اینجیه (inciyə)

بیاغیشد: اصلیه (islaya)

بیاغیشد: دوغریه (doğraya)

بیازماید: صنیه (sınaya)

بیاموزد: اوکرنه (ögrənə)

بیاید: کله (gələ)

آهنک بکند: قصد ایلیه (qəsd eləyə)

اسا بکشد: اسنیه (əsnəyə)

آبادان بکند: شین ایلیه (şin eləyə)

آزاد بشود: آزاد اوله (azad ola)

اروغ بکند: ککره (gəgirə)

بیاویزد: آصه (asa)

بیامیزد: قریشه (qarışa)

بینکیزد: قوپره (qopara)

بینکارد: صانه (sana)

بیفزاید: آرته (arta)

بیندازد: آته (ata)

بیرزد: بهایه دکه (bəhaya dəgə)

بیفرازد: یوجلده (yucalda)

بیفکند: براقه (bıraqa)

بیفشاند: صاچه (saça)

بیفشرد: صیقه (sıqa)

بینجامد: ایشی آخرنه ایلته (işi axırına ilətə)

اندوه کین بکند: غصلو ایلیه (qüssəlü eləyə)

انبوهی بکند: غلبه لق ایلیه (ğələbəlıq eləyə)

بیفتد: دوشه (düşə)

بایستد: دوره (dura)

بینداید: صوویه (suvaya)
بیفسرد: طوکه[1] (tona)

البائیه B

ببالد: یوجله (yucala)
ببارد: یاغه (yağa)
ببازد: اوینیه (oynaya)
ببافد: طوقیه (toquya)
باز بیاید: کیرو کله (gerü gələ)
باز بدارد: کیرو دوته (giro tuta)
بانک بزند: چاغره (çağıra)
باور بکند: اینانه (inana)
بباید: کرک اولا (gərək ola)
باک بدارد : قورقی دوته (qorqu tuta)
پاک بدارد: اری طوته (arı tuta)
بباشد: اوله (ola)
بپاشد: صاچه (saça)
بپاید: کویه (küyə)
پاداش بدهد: عوض ویره (əvəz verə)
پاسخ بدهد: جواب وره (cavab verə)
بپرد: اوچه (uça)
بپزد: بیشه (bişə)
بپرورد: بسلیه (bəsləyə)
بپیوند: اولاشه (ulaşa)

بپیماند: اولچه (ölçə)
بپرستد: طاپه (tapa)
بپذیرد: قبول ایده (qəbul edə)
بپناهد: صغنه (sığına)
بپردازد:تمام ایلیه(tamameləyə)
برخاش بکند: جنک ایلیه (cəng eləyə)
پیکار بکند: م (cəng eləyə)
پژمرده بشود: صولمش اوله (solmuş ola)
ببخشاید: اسرکیه (əsirgəyə)
ببندد: بغلیه (bağalaya)
برنشیند: اته بنه (ata binə)
بدر بکند: چقره (çıqara)
بردار بکند: آصه (asa)
بخستو بیاید: اقراره کله (iqrara gələ)
بدرود بکند: اسنلشه (əsənləşə)
ببوید: قوقلیه (qoqlaya)
بپوید: ییله (yilə)
ببوسد: اوپه (öpə)
بپوشد: اورته و کیه (örtə-geyə)
ببرسد: صوره (sora)
ببرغالد: قتدره (qatdıra)
ببرازد: یراشه (yaraşa)
بزرک منشی بکند: اولولنه (ululana)
پوزش بکند:عذر ایلیه (üzr eləyə)

---

[1]. مصدری «دوکمق».

بپزد: بیشه (bişə)
بپژوهد: صوله (sola)
ببرد: ایلته (ilətə)
بپندارد: صانه (sana)
ببیزد: الیه (ələyə)
ببیجد: صاره (sara)
بپسندد: بکنه (bəgənə)
بیهوش بشود: عقلی کیده (aqlı gedə)
بیرون بیاید: طشره کله (tışra gələ)

التائیه T

بتابد: یلدریه (yıldıraya)
بتاید: بکزیه (bənzəyə)
بتازد: چپه (çapa)
بتافد: م (çapa)
بتند: اوره (örə)
بتباهد: یورمز اوله (yormaz ola)
تواضع بنماید: الچقلق کوستره (alçaqlıq göstərə)
تبسم بکند:کلمسیه (gülümsəyə)
ترحم بکند: اسرکیه (əsirgəyə)
تمر بزند: اپسم اوله (əpsəm ola)
بترسد: قورقه (qorqa)
تفضل بنماید: زیاده لق کوستره (ziyadalıq göstərə)
بتواند: کوجی یته (güci yetə)
بتندد: یاوزلنه (yavızlana)
بترشد: اکشیه (əkişə)
بتراکد: چاتلیه (çatlaya)
بتراشد: یونه (yona)
بتراود: سیزه (sıza)
تیره بشود: بولنه (bulana)
بتیزد : ییللنمیه (yillənməyə)

الجمیه C

بچاید: اوشیه (üşüyə)
بچاهد: م (üşüyə)
چاک بکند: ییرته (yırta)
جان بکند: جان چکشه (can çəkişə)
بجفسد: یاپشه (yapışa)
بچربد: آرتوقلنه (artıqlana)
بچکد: دامه (dama)
بجلد: کوره (görə)
بچرد: اوتلیه (otlaya)
بچشد: طاده (tada)
بجهد: صجریه (sıçraya)
بجوید: ایستیه (istiyə)
بجوشد: قاینیه (qaynaya)
بجنبد: دپرنه (dəprənə)
بجنباند: دپرندره (dəprəndirə)
جدا بکند: آییره (ayıra)
بچیند: دیزه (dizə)
بچیناند: دیزدوره (dizdürə)

جيره بشود: یکیت اوله (yigit ola)

الخائیه X

بخاید: چینیه (çeyniyə)
بخارد: قاشیه (qaşıya)
خاموش بشود: اپسم اوله (əpsəm ola)
بخندد: کله (gülə)
بخلد: صانجله (sancıla)
خفه بکند: بوغه (boğa)
ختنه بکند: سنت ایلیه (sünnət eləyə)
بخواند: اوقیه (oquya)
بخواهد: دلیه (diləyə)
بخورد: ییه (yiyə)
بخسبد: یاته (yata)
بخوجارد: صغه (sığa)
خرسند بشود: خوشنود اوله (xoşnud ola)
خجسته بشود: قوتلو اوله (qutlu ola)
بخرامد: صالنه (sallana)
بخراشد: دیرملیه (dırmalaya)
بخیسد: اصلیه (ıslaya)
بخیزد: سورنه (sürünə)
خریداری بنماید: مشتریلک کوستره (müştərilik göstərə)

خدمت بکند: خذمت ایلیه (xidmət eləyə)

الدائیه D

بداند: بله (bilə)
بدهد: وره (verə)
بدآمد: صاوره (savıra)
بدود: سکرده (səkərdə)
دربیاید: اچرو کله (içərü gələ)
دربر بکند: قوجا (quca)
دربسیوزد: صنجه (sanca)
دوست بدارد: دوست دوته (dost duta)
دشنام بدهد: سوکه (sögə)
بدوشد: صغه (sağa)
بدوسد: یاپوشه (yapışa)
بدوزد: دیکه (dikə)
بدوزاند: دکدوره (dikdürə)
ببیند: کوره (görə)
بدرد: یرته (yırta)
بدرخشد: یلدریه (yıldırıya)
درنک بکند: اکلنه (eglənə)
دلمادکی بکند: کوکل قالمش لق ایده (könül qalmışlıq edə)

الرائیه R

براند: سوره (sürə)
روا باشد: لایق اوله (layiq ola)

برسد: ارشه (irişə)
برمد: ارکه (ürkə)
برنجید: انجیده (incidə)
برهد: قورتله (qurtula)
برود: کده (gedə)
بروید: بته (bitə)
بروبد: سپره (süpürə)
بربايد: قپا (qapa)
روز بدارد: اورج دوته (oruc duta)
بریسد: اکیره (əgirə)
بریزد: دوکه (dökə)
برید: تقوط ایده (təqut edə)

الزائیه Z

بزاید: دوغه (doğa)
بزازد: اکلیه (ənləyə)
زنخ بزند: ازقلیه (arıqlaya)
بزند: اوره (ura)
بزداید: پص اچا (pas aça)
بزنود: سیزلیه (sızlaya)
بزید: درله (dirilə)

السنیه S

بساید: ازه (əzə)
بسازد: دوزه (dözə)
بسنجد: درته (darta)

سرزنش بکند: باشه قفه (baş qaqa)
بستاید: اوکه (ögə)
بسوید: یاپشه (yapışa)
بسوزد: کیونه (göyünə)
بسفتد: دله (dələ)
بسترد: بولویه (buluya)
بسپرد: اصمرلیه (ısmarlaya)
بسرفد: اوکسره (öksürə)
سوراخ بکند: دلوک ایلیه (dəlük eləyə)
بسراید: ارلیا (irlaya)
بسریشد: یوغوره (yoğura)
بستد: الا (ala)
سپری بشود: تمام اوله (tamam ola)
بستیزد: اونکولک ایلیه (önəgülik eləyə)
بسکیزد: صجویه (suçuya)
بسکالد:یومز صانه[١] (yomuz sana)

الشنیه Ş

بشاید: یوریه (yaraya)
شاشه بکند: بول ایده (bol edə)
بشرمد: اوتنه (utana)

---
[١] əsli yavuz sanmaqdır

بشکوفد: چچک آچله (çiçək açıla)
بشگفد: عجب لیه (əcəbləyə)
بشمرد: صایه (saya)
بشوید: یویه (yuya)
بشود: اوله (ola)
بشنود: اشیده (eşidə)
بشناود: اشتدوره (eşitdürə)
شناو بکند: صوده یوزه (suda yüzə)
بشفیلد: صقلق ویره (sıqlıq verə)
بشتابد: ایوه [1](ivə)
بشکافد: یاره (yara)
بشناسد: اکلیه (anlaya)
بشکند: صینه (sına)
بشکیبد: صبر ایلیه (səbr eləyə)

الطائیه T

بطلبد: استیه (istiyə)
بطپید: طبلیه (tablaya)
بطرازد: علم لیه (ələmləyə)
طیره بشود: قاقیه (qaqıya)
طیره بشود: بولانق اولا (bulanıq ola)

الغینیه Ğ

بغلطد: یولنه (yuvalana)
بغنجد: نازلنه (nazlana)
بغنود: اغونه (ağuna)
بغیژد: امک لیه (iməkləyə)
بغرد: چاغره (çağıra)
غریو بکند: فریاد ایده(fəryad edə)

الفائیه F

بفرماید: بویوره (buyura)
بفرساید: انجنه [2](incinə)
بفرغمد: پامق اته (pamıq ata)
فراموش بکند: اونوده (unuda)
فنجا بکند: اسنیه (əsnəyə)
بفروشد: صاته (sata)
فرو برد: یوده (yuda)
فرو بیاید: اشغا کله (aşağa gələ)
فرو بشود: اشغه کده (aşağa gedə)
فرو بهشد: صالی وره (salı verə)
فروتنی بکند: الچاقلق ایده (alçaqlıq edə)
بفرستد: کندوره (göndərə)
فراز بشود: یوجله (yucala)
بفریبد: الدایه (aldaya)

الکافیه K

کار بکند: اشلیه (işləyə)
بکاهد: اکسیه (əksiyə)

---

[1] Evmək (tələsmək)

[2] yorula(məsdəri siyahıda yoxdur).

بکارد: ایشلیه (işləyə)
بیکاود: قازه (qaza)
بکاید: جماع ایلیه (cəma eləyə)
کان بدهد: جمع ویره (cəmə verə)
بگردد : دونه (dönə)
بکشد: چکه (çəkə)
بکند: ایلیه (eləyə)
بکناید: قزییه (qazıya)
بگندد: قزیله (qızıla)
بگزد: ایصره (ısıra)
المضمومه
بگزیند: ارندولیه [1](üründüliyə)
بکذرد: کچه (keçə)
بکندارد: ترک ایلیه (tərk eləyə)
بکمارد: صریده (sırıda)
بکوید: دیه (deyə)
بکشد: دپلیه (dəpləyə)
بکشاید: آچه (açə)
بکماشد: حواله ایلیه (həvalə eləyə)
بگزارد: اوده یه (ödəyə)
بکنجد: صغه (sığa)
بکرود: اننه [2](anana)
بکیرد: دوته (duta)
بکریزد: قچا (qaça)

بکرید: اغلیه (ağlaya)
کریه بکند: م (ağlaya)
کرد بکند: دوشره [3](döşürə)
لابه بکند: یلوره (yalvara)
بلاغد: لاغ لنه (lağlana)
بلاقد: اوکونه (ögünə)
بلاید: ایت اوره (it ürə)
بلرزد: دتره یه (ditrəyə)
لکد بزند:دپمه اوره (dəpmə ura)

المیمیه M

بماند: قله (qala)
بمالد: اووه (ova)
بماند: بکزیه (bənzəyə)
بمکد: امه (əmə)
بمیرد: اله (ölə)
بموید: اغلیه (ağlaya)
بمنکد: صقرنه [4](soqrana)
مزاح بکند: کک کل ایلیه (gəngəl eləyə)

النونیه N

بنازد: نزلنه (nazlana)
بنالد: اکلیه (inləyə)
ننک بدارد: عار دوته (ar duta)
نماز بکزارد: نماز قله

[1] . yaxşısını seçmək
[2] . qovuşa
[3] . bir araya gətirə,toplaya
[4] . söylənmək, ağlını itirmək

(namaz qıla)

نفرين بكند: اكلنه (ilənə)

بنوشد: ايچه (içə)

بنويسد: يازه (yaza)

بنبيسد: م (yaza)

بنمايد: كستره (göstərə)

بنود: امزغنه[١] (ımızğına)

بنهند: كيزليه (gizləyə)

بنوردد: دوزه (düzə)

بنوازد: اوخشيه (oxşaya)

بنشيند: اوتوره (otura)

بنگرد: باقه (baqa)

بنهد: قويه (qoya)

بنشاند: ديكه (dikə)

بنكوهد: قورليه (qorlaya)

نكاه بدارد: صقلايو دوته

(saqlayu duta)

نيرومند بشود: قوتلو اولا

(qüvvətlu ola)

الواويه V

بواخد: دده (dada)

واراند: سوره (sürə)

وابشود: آچله (açıla)

ورخيذد: اور طوره (uru tura)

وربدارد: قالدوره (qaldura)

ورنشيند: اوتوره (otura)

[١] . mızğanmaq ,mürgülənmək

بوزد: اسه (əsə)

بورذد : بجره (becərə)

وضو بسازد: ابدست الا

(abdəst ala)

ويران بكند: يقه[٢] (yıqa)

الهائيه

بهنكد: بكليه[٣] (bənləyə)

بهلد: صالوره (salı verə)

بهراسد: قرقه (qorqa)

اليائيه

بيابد: بوله (bula)

يارى بكند: ياردم ايده

(yardım edə)

ياوه بكند: ياوقله (yavıqlaya)

ياد بكند: اكا (ana)

يكسو بكند: بريكا ايده

(bir yana edə)

بيوشد: استيه (istəyə)

[٢] . yıxmaq, viran etmək

[٣] . hörmətlənə,ululaşa

جمع المستقبل gələcək cəm

بیارایند: بزه یلر (bəzəyələr)
بیارامند: دکلنه لر (dinlənələr)
بیاسایند: دکلنه لر (dinlənələr)
بیالایند: بولشالر (bulaşalar)
بیاکونند: دقدوم (dıqayalar)
بیاورند: کتوره لر (gətürələr)
بیازارند: انجته لر (incitələr)

بیاغیشند: دوغرادلر (doğradalar)
بیازمایند: صنایه لر (sınayalar)
بیاموزد: اوکرنه لر (ögrənələr)
بیایند: کله لر (gələlər)
آهنک بکند: قصد ایله یلر (qəsd eyləyələr)
الی آخره

مخاطب المستقبل gələcək ikinci şəxs

بیافری: یره ده سن (yaradasan)
بیامرزی: یرلغیه سن (yarlığıyasan)
بیارایی: بیزه یه سن (bəzəyəsən)
بیارای: بیزه یه سن (bəzəyəsən)
بیاسایی: دکلیه سن (dinləyəsən)
بیالایی: بولشاسن (bulaşasan)

بیاکنی: دقاسن (dıqasan)
بیاوری: کتوره سن (gətürəsən)
بیازاری: انجته سن (incitəsən)
بیاغیشی: دوغرده سن (doğradasan)
الی آخره

جمع مخاطب المستقبل gələcək ikinci şəxs cəm

بیاراید: بیزه یه سز (bəzəyəsiz)
بیارامید: دکلنه سز (dinlənəsiz)
بیاساید: دکلنه سیز (dinlənəsiz)
الی آخره

بیالاید: بولشاسیز (bulaşasız)
بیاکنید: دقاسیز (dıqasız)
بیاورید: کتوره سیز (gətürəsiz)

نفس متکلم وحده gələcək birinci şəxs

بیافرم: یردم (yaradam)
بیامرزم: یرلغیم (yarlığam)
بیارایم: بزه یم (bəzəyəm)
بیارامم: دکلنم (dinlənəm)

بیاسایم: دکلنم (dinlənəm)
بیالایم: بولاشم (bulaşam)
بیاکنم: دقام (dıqam)

نفس متکلم مع الغیر gələcək birinci şəxs cəm

بیافریم: یره ده وز (yaradavuz)

بیامرزیم: یرلغه وز (yarlığavuz)

بیارابیم: بزه یک (bəzəyək)	**بیالاییم:** بولشاق (bulaşaq)
بیارامیم: دکلنک (dinlənək)	**بیاکنیم** : دقق (dıqaq)
بیاساییم: دکلنک (dinlənək)	**الی آخره**

gələcək misal امثله المستقبل

بیاراید: بزه یه (bəzəyə)	**بیارایید:** بزه یه سیز (bəzəyəsiz)
بیارایند: بزه یلر (bəzəyələr)	**بیارایم:** بزه یم (bəzəyəm)
بیارایی: بزه یه سن (bəzəyəsən)	**بیاراییم:** بزه یاک (bəzəyək)

الی آخره

indiki zaman الحال

می آفرد: شمدیکه حالده یره در (şimdiki halda yaradır)	**می آرامد:** دکلنیر (dinlənir)
می آمرزد: یرلغه یر (yarlığayır)	**می الاید:** بولاشیر (bulaşır)
می آراید: بزه یر (bəzəyir)	**می آکند:** دقایر (dıqayır)
	الی آخره

indiki zaman cəm جمع الحال

می ارایند: شمدیکه حالده بزه یلر (şimdiki halda bəzəyilər)	**می الآیند:** بولاشیرلر (bulaşırlar)
می ارامند: دکلنیرلر (dinlənirlər)	**می اکنند:** دقایرلر (dıqayırlar)
می اسایند: دکلنیرلر (dinlənirlər)	**می اورند:** کتورورلر (gətürürlər)
	می ازارند: انجدرلر (incidirlər)

الی آخره

indiki zaman ikinci şəxsمخاطب حال

می افری: شمدیکه حالده یره درسن (şimdiki halda yaradırsan)	**می ارامی:** دکلنیرسن (dinlənirsən)
می امرزی: یرلغه یرسن (yarlığayırsan)	**می اسایی:**دکلنیرسن(dinlənirsən)
می ارایی : شمدی بزرسن (bəzərsən)	**می آلایی:** بولاشیرسن (bulaşırsan)
	می اکنی: دقایرسن (dıqayırsan)

جمع مخاطب الاحال indiki zaman ikinci səxs cəm

می ارایید: شمدیکه حالده بزرسیز (şimdiki halda bəzəyirsiz)	**می الایید**: بولاشیرسز (bulaşırsız)
می ارامید: دکلنیرسز(dinlənirsiz)	**می آکنید**: دقایرسز (dıqayırsız)
می اسایید:دکلنیرسز (dinlənirsiz)	

نفس متکلم وحده indiki zaman birinci şəxs

می افرم: شمدیکه حالده یره درم (şimdiki halda yaradam)	**می ارامم**: دکلنیرم (dinlənəm)
می آمرزم: یرلغه یرم(yarlığaram)	**می اسایم**: دکلنیرم (dinlənəm)
می ارایم: بزه رم (bəzərəm)	**می الایم**: بولاشیرم (bulaşam)
الی آخره	**می اکنم**: دقایرم (dıqaram)

نفس متکلم مع الغیر indiki zaman birinci şəxs cəm

می آفریم: شمدیکه حالده یرادیرز (şimdiki halda yaradız)	**می ارابیم**: بزه رز (bəzəriz)
می آمرزیم: یرلغه یرز(yarlığayız)	**می ارامیم**: دکلنیرز (dinləniz)
الی آخره	**می اسابیم**: دکلنیرز (dinləniz)

امثله حال indiki zaman misal

می اراید: شمدیکه حالده بیزر (şimdiki halda bəzər)	(şimdi bəzərsən)
می ارایند: شمدی بزرلر (şimdi bəzərlər)	**می ارایید** : شمدی بزرسز (şimdi bəzərsiz)
می ارایی: شمدی بزرسن	**می ارایم** : بزه رم (bəzərəm)
	می ارابیم : بزه رز (bəzəriz)

الامر əmr

بیافر: یرد (yarad)	**بیاسای**: دکله (dinlə)
بیامرز: یرلغه (yarlığa)	**بیالای**: بولاش (bulaş)
بیارای: بزه (bəzə)	**بیاکن**: دقا (dıqaram)
بیارام: دکله (dinlə)	

جمع الامر əmrin cəmi

بیارایید: بزک (bəzənin)	**بیاسایید**: دکلنوک (dinlənün)
بیارامید: دکلنوک (dinlənin)	**بیالایید**: بولاشیک (bulaşın)
الی آخره	

النهی əmrin inkarı

میافر: یرتمه (yaratma)	**میاسای**: دکلنمه (dinlənmə)
میامرز: یرلغمه (yarlığama)	**میالای**: بولاشمه (bulaşma)
میارام: بزه مه (bəzəmə)	**میاکن**: دقامه (dıqama)
میارام: دکلنمه (dinlənmə)	**الی آخره**

جمع النهی əmrin inkarı cəm

میارایید: بزمک (bəzəmən)	**میاکنید**: دقامک (dıqaman)
میارامید: دکلنمک (dinlənmən)	**میاورید**: کتورمک (gətürmən)
میاسایید: دکلنمک (dinlənmən)	**میازارید**: انجتمک (incitmən)
میالایید: بولاشمک (bulaşman)	**الی آخره**

النفی inkar

نمی افرد: برتمز (yaratmaz)	**نمی اساید**: دکلنمز (dinlənməz)
نمی آمرزد: یرلغمز(yarlığamaz)	**نمی الاید**: بولاشمز (bulaşmaz)
نمی ارايد: بزه مز (bəzəməz)	**نمی اکند**: دقامزر(dıqamaz)
نمی ارامد: دکلنمز (dinlənməz)	

جمع النفی inkar cəm

نمی ارایند:بزه مزلر (bəzəməzlər)	(dinlənməzlər)
نمی ارامند: دکلنمزلر (dinlənməzlər)	**نمی الایند**: بولاشمزلر (bulaşmazlar)
نمی اسایند: دکلنمزلر	**نمی اکنند**: دقامزلر(dıqamazlar)

مخاطب النفی inkar ikinci şəxs

نمی آفری: یرتمزسن
(yaratmazsız)
نمی آمرزی: یرلغمه مزسک
(yarlığamazsız)
نمی ارایی: بزه مزسز
(bəzəməzsiz)
نمی ارامی: دکلنمزسک
(dinlənməzsiz)

نمی اسایی: دکلنمزسک
dinlənməzsiz)
نمی الایی: بولاشمزسک
(bulaşmazsız)
نمی اکنی: دقامزسک
(dıqamazsız)
الی آخره

جمع مخاطب النفی inkar ikinci şəxs cəm

نمی اراییید: بزه مزسیز
(bəzəməzsiz)
نمی ارامید: دکلنمزسیز
(dinləməzsiz)

نمی اساید: دکلنمزسیز
(دکلنمزسیز)
نمی الایید: بولاشمزسیز
(bulaşmazsiz)

نفس متکلم وحده inkar birinci şəxs

نمی آفرم:یرتمزم (yaratmazam)
نمی آمرزم: یرلغمه زم
(yarlığamazam)
نمی ارایم:بزه مزم (bəzəməzəm)
نمی ارامم: دکلنمزم
(dinlənməzəm)
نمی اسایم: دکلنمزم
(dinlənməzəm)

نمی الایم: بولاشمزم
(bulaşmazam)
نمی اغیشم: دوغرده سن
(doğramazsan)
الی آخره

نفس متکلم مع الغیر inkar birinci şəxs cəm

نمی فریم: یرتمزز (yaratmazız)
نمی آمرزیم: یرلغمه زز
(yarlığamazız)
نمی ارابیم: بزه مزز
(bəzəməziz)
نمی اساییم: دکلنمزز

(dinlənməziz)
نمی الاییم: بولاشمزز
(bulaşmaziz)
الی آخره

امثلۀ نفی inkar misal

نمی ارايد: بزه مز: (bəzəməz)
نمی رايند: بزه مزلر(bəzəməzlər)
نمی آرايی: بزه مزسن (bəzəməzsən)
نمی ارايید: بزه مزسيز (bəzəməzsiz)
نمی ارايیم: بزه مزز (bəzəməziz)

الجحد

نيافريد: يرتمدی (yaratamadı)
نيامرزيد: يرلغمدی (yarlığayamadı)
نياراييد: بزه مدی (bəzəyəmədi)
نيارامید: دکلنمدی (dinlənəmədi)
نياساييد: دکلنمدی (dinlənəmədi)
نيالود: بولاشمدی (bulaşamadı)
الی آخره

جمع الجحد

نياآييدند: بزه مدلر (bəzəmədilər)
نيارامیدند: دکلنمدلر (dinlənmədilər)
نياسودند: دکلنمدلر (dinlənmədilər)
نيالودند: بولاشمدلر (bulaşmadilər)
نياكندند: دقمدلر (dıqmadılar)

مخاطب الجحد

نيافريدی: يرتمدک (yaratmadın)
نيامرز(يدی): يرلغمدک (yırlağamadın)
نياراييدی: بزه مدک (bəzəmədin)
نيارامیدی: دکلنمدک (dinlənmədin)
نياساييدی: دکلنمدک (dinlənmədin)
نيالاييدی: بولامدک (bulamadın)
نياكندی: دقمدک (dıqmadın)
نياغشتی: دوغرمدک (doğramadın)
الی آخره

جمع مخاطب الجحد

نياراييديد: بزه مدوکوز (bəzəmədünüz)
نيارامیديد: دکلنمدوکوز (dinlənmədünüz)

نیاسودید: دکلنمدوکوز (dinlənmədünüz) **نیالودید**: بولاشمدوکوز (bulaşmadunuz)	**نیاکندید**: دقمدوکوز (dıqmadunuz)

نفس متکلم وحده

نیافریدم: یرتمدم (yaratmadım) **نیامرزیدم**: یرلغمدم (yırlağmadım) **نیاراییدم**: بزه مدم (bəzəmədim)	**نیارامیدم**:دکلنمدم (dinlənmədim) **نیاسودم**: دکلنمدم (dinlənmədim)

نفس متکلم مع الغیر

نیافریدیم: یرتمدق (yaratmadıq) **نیامرزیدیم**: یرلغمه دق (yırlağamaduq) **نیاراییدیم**: بزه مدوک (bəzəmədük)	**نیارامیدیم**: دکلنمدوک (dinlənmədük) **نیاسودیم**: دکلنمدوک (dinlənmədük)

امثله جحد

نیارایید: بزه مدی (bəzəmədi) **نیارایدند**: بزه مدیلر (bəzəmədilər) **نیاراییدی**: بزه مدوک (bəzəmədün) **نیاراییدید**: بزه مدوکوز	(bəzəmədünüz) **نیارایدم** : بزه مدم (bəzəmədim) **نیاراییدیم**: بزه مدوک ((bəzəmədük))

اسم فاعل

آفریننده: یره دیجی (yaradıcı) **آمرزیننده**: یرلغه دیجی (yırlağadıcı) **اراینده**: بزه دیجی (bəzədici)	**ارامنده**: دکلندیجی (dinləndici) **اساینده**: دکلندیجی (dinləndici) **الی آخره**

جمع اسم فاعل

ارایندہ کان: بزه یجیلر (bəzəyicilər)
ارامندکان: دکلندیجیلر (dinləndicilər)
اسایندکان: دکلندیجیلر (dinləndicilər)
الایندکاه: بولاشیجیلر (bulaşıcılar)
اکنندکان: دقجیلر (dıqacılar)

اسم مفعول

آفریده: یردلمش (yaradılmış)
آمرزیده: یرلغه دلمش (yırlagadılmış)
اراییده: بزه دلمش (bəzədilmiş)
ارامیده: دکلندلمش (dinləndilmiş)
آسوده: دکلندلمش (dinləndilmiş)
آلوده: بولاشدلمش (bulaşdılmış)
اکنده: دقه دلمش (dıqadılmış)
الی آخره

تصرفات اسمآ بدین قیاس

خواننده: اوقویجی (oquyıcu)
خوانندکان: اوقویجیلر(oquyıcılər)
خوانده: اقونمش (oqunmuş)
خواندکان: اوقونمشلر (oqunmuşlar)
خواننده ٔ: اوقویجسن (oquyıcısan)
خواننده اید: اوقویجسز (oquyıcısız)
خوانده ٔ: اوقومش سن (oqumuşsan)
خوانده اید: اوفومشلردر (oqumuşlardır)
خواننده اند: اوقویجیلردر (oquyıcılardır)
خواننده نیستند: اوقویجی دکللردر (oquyıcı dəgillərdir)
خوانده اند: اوقومشلردر (oqumuşlardır)
خوانده نیستند: اوقومش دکللردر (oqumuş dgillərdir)
خوانده ام: اوقویجیم (oqucıyam)
خواننده ایم: اوقویجی یوز (oqucıyuz)
خوانده ام: اوقومشم (oqumuşam)
خوانده ایم: اوقومشز(oqumuşuz)
خواننده نیستم: اوقویجی دکلم (oquyıcı dəgiləm)
خواننده نیستم: اوقویجی ده کلوز (oquyıcı dəgilüz)

خوانده نیستم: اوقومش ده کولم (oqumuş dəgüləm)	**خوانده نیستم** : اوقومش ده کلوز (oqumuş dəgilüz)

باب سوم

در اسمآ

الالف

ایزد: تنکری (tangrı)

آسمان: کوک (gög)

آسمانه: او اوستی[1] (ev üsti)

آفتاب: کونش (günəş)

آفتابه : ابریق (ibriq)

آستان: قپو ایشکی (qapu eşigi)

آستانه: م[2] (qapu eşigi)

آشیان: یوه[3] (yuva)

آشیانه: م (yuva)

آسیاب : دکرمن (dəgirmən)

آسیابان: دکرمنجی (dəgirmənci)

آتش : اود (od)

آتش زنه : چقمق (çaqmaq)

آتشدان : اوجق (ocaq)

آتش انکیز: دوترق[4] (dutraq)

آب: صوک یای ای[5] (son yay ayı)

آب: صو (su)

آب حیات : ف

آبدان: صوقیجق[6] (suqıcaq)

آبدان[7]: قوق[8] (quq)

آبله : قیرجق[9] (qırcaq)

آبی : ایوه[10] (ayva)

آغاز : ایوه (ivə)

آغاز: بشلق[11] (baçlıq)

آواز: ف

آباد: شین[12] (şin)

آزاد[13]: ف[14]

آل: حیله (hilə)

آل: ف

آله : طوشنجیل[15] (toşancıl)

آس[16] : مرسن[17] (mərsin)

---

[1]. و. طام اوستی (dam üsti)

[2]. و. اشک (eşik)

[3]. و. قوش یوه سی

[4]. و.بمعنی طوترق که اتشی انکله یقارلر

[5]. صوک کوز آییه. آغستوس آینه دخی درلر

[6]. و. صو قبی و مشرپه

[7].و. کولا و حوض

[8].و. قاوق یعنی مثانه

[9].و. چیچک و قبرجق انسانک کوده سنده جقر

[10].و. صویه منسوب بر نسنه

[11].و. ایشه اول باشلمق

[12].و. معمور

[13]. سرو آغاجی، قاین اغاجی

[14].و. آزادلوچو الاصل معناسنه

[15]. و. طوشنجک قوشی

[16].و. یمشق، دکرمن و یمشق

[17].و. قاقم دیدکلری حیوان و مرسن معناسنه ؛ آسا: دکلنمه ؛ آسا : بکدش.

آسا[۱]: اسنمک (əsnəmək) و بمعنی مثل (oxşar)
آسیب: فتنه دخی نشت[۲] (fitnə daha nəşt)
آستین: یک[۳] (yin)
آری: اود ، بلی[٤] (əvəd-bəli)
آغوش: قوجق (qucaq)
آشوب: فتنه[۵] (fitnə)
آخور[٦]: ف[۷]
آهو: کیک (geyik)
آماج: نشان[۸] (nişan)
آهن: دمر[۹] (dəmir)
آهنکر: دمرجی (dəmirci)
آهار : چریش[۱۰] (çiriş)
آهک : خرزمه[۱۱] (xərzəmə)
آهنک : قصد[۱۲] (qəsd)

آیین : عادت (adət)
آفرین : تحسین[۱۳] (təhsin)
آرام: دکلنمک[۱٤] (dinlənmək)
آرامکاه: دکلنجک یر (dilənəcək yer)
آزرم[۱۵] : حرمت (hörmət)
آشفته: دلو[۱٦] (dəlü)
آشتی: برشقلق (barışıqlıq)
آن جهان: اول جهان (ol cahan)
آن سرای: اول دنیا (ol dünya)
آفرینش: یردش (yaradış)
آمیزش: قرشق[۱۷] (qarışıq)
آبکینه: سرچه[۱۸] (sırca)
آرزو: ف[۱۹]
آرزومند: ارزولو[۲۰] (arzulu)
آواره: ایش سز (işsiz)
آستر: ف[۲۱]
آسته : چکردک (çəkirdək)
آلو: اروک (ərük)
آلوچه: طاغ اروکی (dağ ərügi)
آورس: صورت طاری[۱]

---

[۱]. و. مانند معناسنه فلان آسا دیرلر یعنی فلان مثللو معناسنه و جان آسا جان دکلندریجی و قاقم دیدکلری جانور معناسنه.
[۲]. و. محنت و فتنه
[۳]. و. قفتان یکی
[٤]. و. اوت بلی معناسنه
[۵]. و. دریا معناسنه و کوسکو و اورکو و طلقه و قرشقلق و دریا موجی
[٦]. و. آخور: قورنا و حوض
[۷]. و. طوار یتوب دوره جق محل
[۸]. و. اوق نشانی م هرک که باغ چبوغنله بغلرلر
[۹]. و. دمور ؛ آهنکر:دمورجی
[۱۰]. و. صچق و خشل وچرش که انی قماشه سوررلر
[۱۱]. و. قوشمش ایجی وکرچ قوطمه
[۱۲]. و. قصد و خوش صوت
[۱۳]. و. دعاء خیر دخی تحسین
[۱٤]. و. دکلنجی و قرار معناسنه
[۱۵]. و. حرمت و اور و ادب و میل و مهابا و اغلق و بهانه معناسنه
[۱٦]. و. دلو و سراسیمه
[۱۷]. و. مزاج و اسم مصدر معناسنه و قرشمق
[۱۸]. و. زجاج و صرجه
[۱۹]. و. کوکل دیلکی
[۲۰]. و. مشتاق و کوکل دیلکی
[۲۱]. و. قطر

(surət tarı)
آفرین:ف
آویشن : یوشن (yovşan)
آشکار: ف
آهسته: ارقون (arqun)
آهستکی: ارقونلق (aqunluq)
آشنا : بلش (biliş)
آشیانه: یوه[2] (yuva)
آرد: اون (un)
آبکامه : اتمک آشی (ətmək aşı)
آکنده: صچق (suçuq)
ابر: بولت (bulut)
ابرو: قاش (qaş)
افسان : بلکو[3] (bilgü)
افسانه: حکایت (hekayət)
افسوس: مسخرلق[4](məsxərəlıq)
انبان: دغرجق[5] (dağırcıq)
ایوان: چردق[6] (çardaq)
اوباش: لوند[7](lund)
انباز: اورتق[8] (ortaq)
انبوه: غلبه (qalaba)
اندوه: غصه (qüssə)
امیر: بک (bəg)

[1].و.اردج اغاجی (ərdəc ağacı)
[2]. قوش یوه سی
[3].و. بلکو و بلازک
[4].و. عجبلمق و مسخریه آلمق
[5].و. طغرجق
[6].و. پادشاهلر اوتوروغی تخت
[7].و. لوند و بیکار
[8].و. اورتاق و شریک

اسیر: دوتسق (dutsaq)
انجیر: ف
انکور: اوزم (üzüm)
ارغوان: کچی بوینوز چیچکی
(keçi buynuzu çiçəyi)
انجمن: درنک یر (dərnək- yer)
افغان : اکلمک[9](inləmək)
ارجمند: حرمت[10] (hörmət)
ارزن[11]: طرو (taru)
ارزان: اوجوز (ucuz)
اندک : آز (az)
اشک : کوزیاشی (göz yaşı)
انکشت: برمق (barmaq)
انکشتوانه: یوکسک[12](yüskük)
انکشترین: یوزکجی (yüzükci)
آنکه : اول وقت (ol vaqt)
اکنون: شمدی (şimdi)
اژدر: یلان (yılan)
اژدرها: اولو یلان[13] (ulu yılan)
اره: بچقی[14] (bıçqı)
انبر: قصیج[1] (qasıc)

[9].و. زاری و اکسون جامه
[10].و. حرمتلو و عزتلو. اولو یعنی خلق ایچنده مقدارلو و معتبراولان کمسنه زیرا که مند لفظی ادات نسبتدر دردمند و آرزومند و اندوه مند کبی
[11].و. ارزن: دکو
[12].و. سوکسک که ترزیلرین آلتلرندندر و زمکرکه کمانکشلر بارمغنه طقرلر
[13]. و. بیک یلان که ادمی و حیوانی یوتر
[14].و. بچقو که دولکر آلتیدر

اژند: هلک (helik//helük)
اراک : مسواک اغجی
(misvak ağacı)
انکژد: قصنی (qasnı)
انکیژد: م (qasnı)
ارش[2]: الـله درسک اراسی
(əllə dirsək arası)
افزون: ارتوق (artuq)
افیون: ف
افکار: کوتورم[3] (götürüm)
افسار: یولار (yular)
افسر: تاج (tac)
انار: ف
انکبین: بال (bal)
ارزیز: قلای (qalay)
انکله : دکمه[4] (dügümə)
ابرنجن : بلازک[5] (biləzik)
اسب: آت (at)
استر: قتر (qatır)
اندازه : اولچک (ölçək)

المضمومه

استخوان: کمک (kəmik)
اشنان: چوغن[6] (çoğan)
اسرنج: سلکین (sülügən)

[1] و. قصاج
[2] و.ارش: بلک اوزونی
[3] و. کوترم و یوکلو
[4] و. دوکمه
[5] و. بلزک و خلخال
[6] و. چوغان دیدکلری اوتدر

استره: یوکن[7] (yügən)
اشتر: دوه (dəvə)
اشغور: پورسق (porsuq)
استوار: برک[8] (bərk)
استاد: ف

المکسوره

امشب: بوکیجه (bu gecə)
امروز: بوکون (bu gün)
امسال : بو یل (bu yil)
این جهان: بو جهان (bu cahan)
اسپیوس[9]: یقه یپرغی
(yaqa yaprağı)
اسفرود: بقردلق (bağırdalıq)
استنه: اغرباصن دیو
(ağırbasan div)
اینک : بو[10] (bu)
ایشان: انلر (onlar)

البائیه

پیغام: خبر (xəbər)
پیام: م (xəbər)
پیغامبر: خبر ویریجی
(xəbər verici)
پیامبر: م[11] (xəbər verici)

[7] و. یولوکن
[8] و. برک و محکم
[9] و. اسپوش: اسبغولا تخمی
[10] و. بونجغز و شمدی
[11] و. خبرجی

پیمبر: م (xəbər verici)
باز : طغان[١] (toğan)
باز[٢]: قولج (qoluc)
باز: ینه (yenə)
بازی: اوین[٣] (oyun)
بام: او اوستی[٤] (ev üsti)
بام: صباح (sabah)
بام : بورج (borc)
بامدار: بورجلو (borclu)
باختر: کون باتسی[٥] (gün batısı)
باد: یل[٦] (yel)
بادویزن : الک (ələk)
بادبان: یلکن[٧] (yelkən)
باده: خمر (xəmr)
بادیه : ف
بادیه : بریه[٨] (bəriyə)
بادرنک : شنخیار[٩] (şin xiyar)
بادیانه: رزنه[١٠] (rəzənə)
بادریسه: اغرشق[١١] (ağırşaq)
بالا: یوجه (yuca)

بالا: قد[١٢] (qəd)
بالا: یوقش[١٣] (yoquş)
پاز: باج (bac)
پاژدار: باجدار (bacdar)
بار[١٤]: یوک (yük)
بارکش: یوک چکیجی
(yük çəkici)
بانو: خاتون[١٥] (xatun)
باهو: دکنک (dəgənək)
پالو[١٦]: سوزک (süzək)
بارو[١٧]: برج (bürc)
پارو: کورک[١٨] (kürək)
بازو: قرجه[١٩] (qarıca)
بادام: ف
باقلا: ف
بابوج: م
باتنکان: بادلجان[٢٠] (badulcan)
بالین: یاصدق (yasdıq)
بالش: م[٢١] (yasdıq)
پاسبان: بکجی[٢٢] (bəkci)

---

١. و. طوغن
٢. و. سچمک و فرق ایلمک
٣. و. اوینجی
٤. و. او اورتسی و ارته فجر انی
٥. و. کون باتیسی یاخود اصلح اولان کون طوغریسی
٦. و. روزکار یعنی یل
٧. و. کمی یلکنی
٨. و. بریه و یابان
٩. و. شین خیاری و تورنج
١٠. و. رازیانه (razyana)
١١. و. کتان ایکی

١٢. و. بوی و قامت؛ محکم
١٣. و. یوقرو
١٤. و. ١-کره ؛ ٢-یمش
١٥. و. عورت ، خاتون
١٦. و. کرز
١٧. و.برج؛حصار و دیوآر
١٨. و.کورک که انکله نسنه کوررلر
١٩. و. قرجه لر که قول در
٢٠. و. باطینجان ، بازنجان
٢١. و. یصدق
٢٢. و. صقلیجی بکجی یعنی حفظ ایدیجی و قوریجی

پایندان: کفیل (kəfil)
پایان: آخر[۱] (axır)
پایگاه: مرتبه (mərtəbə)
پایه : منصب[۲] (mənsəb)
پای: ایق (ayaq)
پاشنه : اوکجه[۳] (ökcə)
پاتابه : طولق[٤] (tulaq)
پای افراز: ایق قابی[٥] (ayaqqabı)
پارسا: زاهد[٦] (zahid)
باران: یغمور (yağmur)
بارانی: یغمورلق (yağmurluq)
پار: یلدر (yildir)
باریک : انجه[۷] (incə)
بانک : اواز (avaz)
پایدام : ایق دوزاغی
(ayaq duzağı)
پالهنگ[۸] : دوزکون[۹] (düzgün)
باک : قورقو (qorqu)
پاک : آری[۱۰] (arı)
پایز[۱۱] : کوز (köz)

[۱]. و. صوک و نهایت و آخر انجام معناسنه
[۲]. و. اياغ ، اوزدکی؛۲-نردبان آیغی
[۳]. و. اوکجه که آدمده اولور؛ اوکجه عقب معنانه
[٤]. و. طولاق که بالدره دولارلر چقشیر کبی
[٥]. و. پاپوش
[٦]. و. صالح و متدین اولان کمسنه در
[۷]. و. انجه و یوفقه
[۸]. و. قوشاغه داقدقلری مدور نسنه
[۹]. و. چلبز که آت ایچون قولشورلر
[۱۰]. و. تمیز و نظیف
[۱۱]. و. پاییز: کوز وقتی خریف معناسنه

پالیز : بوستان (bostan)
پالیزبان: بوستانجی (bostancı)
بانوا: نصیب لو (nəsiblu)
پاکوب : رقاص (rəqs)
باها: اشک[۱۲] (eşşək)
پاتله: حلواجی قزانی
(halvacı qazanı)
پالوده: ف[۱۳]
پایچه[۱٤]: پاچه[۱٥] (paça)
بازار: ف
پاداش: عوض (əvəz)
پادشاه: ف[۱٦]
پاشه : اتمجه (atmca)
پاره: ف
پالان: ف
پالدم: قسقون (qusqun)
پاردم: ف
بهرام: مریخ یلدوزی
(merix yüldüzi)
برجیش: مشتری یلدوزی
(müştəri üldüzi)
پرین: نور (nur)
بم: بک (bək)
پیغوله: تکیه (təkkiyə)
پشیمان: ف

[۱۲]. و. بویک آت
[۱۳]. و. سزلمش
[۱٤]. و. یرتمج
[۱٥]. و. طون پاچه سی
[۱٦]. و. بیک

پشیمانی: پشیمانلق (peşmanlıq)
پناکاه: صقنجق (sıqıncaq)
بخشیش: ف[1]
بخشایش: ف[2]
بند: باغ (bağ)
پند[3]: اوکوت (ögüt)
برف: قار (qar)
بخنوه : یلدرم (yıldırım)
پس: ارد (ard)
پس فردا: یارین دکل بری کون
(yarın dəgil birigün)
پرپرینه: اسراغی کون (israğıgün)
پرپرم پرین: اسراغ کون دکل اسراغی کون
(israğıgün dəgil israğıgün)
پرندوش : اسراغی کیجه
(israğı gecə)
برنا: یکت (yigit)
بهار: یاز (yaz)
بهار: بتکده (butkədə)
پردو: مرتد (mürtəd)
پرده: ف
برک : بیرق (yapraq)
برک : ازوق (azuq)
برکستوان: چوقل[4] (çoqul)
برخاش: جنک (cəng)

پیکار: م (cəng)
پیکان: دمرن (dəmrən)
پیمان: عهد (əhd)
پنهان: کزلو (gilü)
پری: جنی (cinni)
بره : قوزی (quzı)
بزه: کناه (günah)
بر: یوقارو (yuqaru)
بر: کوکس (köks)
بر: یمش (yemiş)
پر: قنت (qanat)
پدر: اته (ata)
پدراندر: اوکی اته (ögey ata)
پدرزن: قین اته (qayınata)
پرهیز: ف
بنفشه: ف
پنبه : پنبق (pənbuq)
پتیل: فتیل (fitil)
پشم: یوک (yün)
پشیز: پول (pul)
پریشان: واله (valeh)
پنیر: ف
پنیرک: ابم کومجی
(əbəm köməci)
پروین: اورکر (ülkər)
پرویزن : الک (ələk)
پریون: دمره کو (dəmrəgü)
بس: ییتر (yitər)
بس: چق (çoq)

---

[1] و. بقشلمه
[2] و. اسرکمه
[3] و. دولنکج
[4] و. کجم

پس: ارد (ard)
پسین: صکره[1] (sonra)
پست: الچق (alçaq)
پستر: الچقرق (alçaqraq)
پستتر: م (alçaqraq)
پستی: الچقلق (alçaqlıq)
پس از ان: اندن صکره (ondan sonra)
پس ازین: بوندن صکره (bundan sonra)
پستر: کوپچک (küpəçik)
بزم: صحبت (söhbət)
بژم: قره غو (qarağu)
پژمان: غصلو (qüssəlü)
پیک: ف[2]
پیکر: صورت (sürət)
بهره: نصیب (nəsib)
پهن: یصی (yassı)
پهنایی: اینلو (enlü)
پی[3]: ایز (iz)
پیدا: اشکره[4] (aşkərə)
بدید: م (aşkərə)
بسیج: یاروق (yaruq)
پلید: مردار (murad)
بد[5]: یرمز (yaramaz)

---

[1]. و. صکره غی
[2]. و. پیکان
[3]. و. صکر
[4]. و. بللو
[5]. و.آق قواق

بدخو: یزمزخو(yaramazxu)
بچه : اوغلنجق (oğlancıq)
بفج : اغز یاری[6] (ağız yarı)
بنده: قول (qul)
پرستار: قراوش[7] (qaravaş)
پنجه : ف
بغل: قولتق (qoltuq)
پیمانه: اولچک (ölçək)
پروانه: کپه لک[8] (kəpələk)
بیابان: یازی (yazı)
بذر[9]: تخم (toxum)
برزکر: اکنجی (əkinci)
بزغ : قوربغه (qurbağa)
پرستک : قرلغوج[10] (qırlağuc)
بط : قاز (qaz)
پلنک : قپلان (qaplan)
پژماورد: قاضی لقمه سی (qazi loqması)
پشماکند: کورتن[11] (kürtün)
بربند: کوملدرک (gömüldürük)
بهم : بیله (beylə)

المضمومه

بربط: ششته[12](şeştə)
بربط زن : ششته جی (şeştəci)

---

[6]. و. سلبار
[7]. و. قول قراواش
[8]. و. کلبک
[9]. و. ایدک
[10]. و. پرستوک: قرلاغوچ
[11]. و. ایرم و تکلی
[12]. و. قپوز

بلبل: ف
پلپل : ببر [1](bibər)
پوپو : هد هد (hudhud)
بوم: اوكى (ügi)
بوتيمار: بالقجى (balıqcı)
پنجشک : سرچه (serçə)
بوستان: ف
پوستين: كورک (kürk)
بز: کچى (keçi)
بزغاله : اوغلق[2] (oğlaq)
پور: اوغل اهلى (oğul əhli)
پوز: دودق (dodaq)
پوزينه : ميمون (meymun)
بوى : قوقى (qoqı)
بويا : قوقيل (qoqıl)
بنياد: ف
بزرک : اولو (ulu)
بزرکوار: م
بلند: يوجه (yuca)
بروت : بيق (buyuq)
بفنج: جورک اوتى (çörəkoti)
بوخله : پرپرم (pərpərəm)
پسته : فستق (fıstıq)
پله : كوزقبغى (göz qabağı)
پل: كوپرى (köpri)
پر: طولو (tolu)
بت: صورت (sürət)

[1] و. بويس
[2] و. اوغلق

بن: ديب (dib)
بن درخت: اغج ديب (ağac dibi)
پشت: ارقه (arqa)
پوز: امجک (əmcək)
پژوک : طوپق (topuq)
پرتک: يلكن (yelkən)
پيو : كويه (güyə)
براز: قايش (qayış)
بوته : كمش مزدرجق (gümüş mızdırcıq)
بوته: نشانه (nişana)
بخس: ف
پور: ارغج (arğac)
پولاد: ف
بوريا: حصير (həsir)
پتک : چكچ (çəkic)
براذر : قرنداش (qarındaş)
بخيه : نكنده (nikəngə)
پشک : قيغ (qığ)
پشک : قيورجق صاچ (qıvırcıq saç)

المكسوره

بيد: سكود (sögüd)
بيدار: اويانق (oyanıq)
پير: قوجه (qoca)
پيرار: کچمش (keçmiş)
بيم: قورقو (qorqu)
بيمار: خسته (xəstə)
بسيار: چوق (çoq)
پيس: اله (ala)

پیسه : م
پیش: اوک (ön)
پیشه : صنعت (sənət)
پیش خرد: ایغی (ayğı)
پیاز: صوغان (soqan)
پیاله : قدح (qədəh)
پیاده: یایق (yayıq)
بزشک : اوتجی (ötcı)
پیرهن: کوکلک (könlək)
پیراهن: م
پیرامن: دایره (dairə)
پیرایه: بیزک (bəzək)
پیسه: ایج یاغی (ic yağı)
پینه : کون (gəvən)
پینه دوز: اسکجی (əskici)
بیوه: طول عورت (tul övrət)
بی کس: کمسه سیز (kimsəsiz)
بی نوا: لقمه سیز (loqmasız)
بی زن: عورت سیز(övrətsiz)
بینی: بورون (burun)
بینا: کورر (görər)
پیشانی: الن (alın)
بناکوش : قولق توزی(qulaq tuzı)
بدیست: قارش (qrış)
پسر: اوغلان (oğlan)
پستر : دوشک (döşək)
پستان: امجک (əmcək)
پیله : کوکل قوردی [1] (könül qurdı)
پیل: فیل (fil)
پیلسته : فیل کموکی (fil kəmüki)
پیلور: چرچی (çərçi)
به : ایو (iyü)
به : ایق (ayaq)
بهتر: یکرک (yegrək)
بیچاره : چاره سوز (çarasız)
برهنه: چبلاق (çıblaq)
پینر: قورد (qurud)
پیروزه: ف
پیروزی: ییکنلک (yigənlik)
بیکار: ایش سز(işsiz)
بی یار: یارسز (yarsız)
بی مزه: دادسیز (dadsız)

التائیه

تاب[2]: شعله (şölə)
تابستان: یای (yay)
تاوه: اشو (uşu)
تاوان: درد (dərd)
تازه: ف
تازان: چاپجی (çapıcı)
تازیانه: قمچی (qamçı)
تار[3]: اریش (arış)
تار: قره کو[4] (qaranu)

[1]. و. کوکل قردی
[2]. و. قزغون؛۲-ایلمدیق؛۳-بوکجی
[3]. و. تار: برکدش؛۲- تومان
[4]. و. قره لوق

تاریکی : قره کولق (qaranulıq)
تاغ: سکسکه اغجی [١]
(səkəsəkə ağacı)
تالانک: قیسی (qaysı)
تنک : یفقه (yufqa)
تنک[٢]: طار (tar)
تنک : دنک (dən)
تک[٣]: دیب (dib)
تک: یلمک (yilmək)
تک : کبه (kibi)
ترسا: کافر (kafər)
تنها: یالکوز [٤] (yalnuz)
تب: استمه (istimə)
تب: قزمه (qızma)
تن: کوده (gövdə)
تندرست: ف[٥]
تشنه: صوسز (susuz)
تره : تره (tərə)
تلخ: آجی (acı)
ترخون: ف
تنور: ف[٦]
تباهه: سود چورکی (süd çörəgi)
تباهه: قرمه [٧](qorma)
تبا: قوت (qut)

---

[١]. و. اخلد اغجی
[٢]. و. قولان
[٣]. ت چاپمق و دپمه
[٤]. و. یالکز
[٥]. و. صاغ
[٦]. و. کوسکی (gösəki)
[٧]. و. قورمه بورالنی

ترف : قورت (qurut)
تخت: ف
تنه : اوزدن[٨] (özdən)
تننده : اورمجک (örümcək)
تر : یاش (yaş)
تبر: بالته (balta)

المضمومه

تو: قایمق (qaymaq)
تو : سن (sən)
توانا: کوجلو (güclü)
توانکر: بای (bay)
توشه : ازق (azuq)
ترب: ف
ترش: اکشی (ekşi)
تروشه : قزه مق (qızamaq)
تذرو: سلکن (sülgün)
تخم مرغ: یمرده (yumurda)
تک: قوش بورنی (quş burnı)
تندیسه : اویوق[٩] (oyuq)
تند: یاوز (yavuz)
تون: کلخان[١٠] (külxan)
تونی: کلخانجی (külxancı)

المکسوره

تیر: عطارد (utarud)
تیر: نصیب (nəsib)
تیر: اوق (oq)

---

[٨]. و. کوکل طارلغی
[٩]. و. اویق
[١٠]. و. کلحن

تیرخدنک :قونموش اوق (qonmuş oq)

تیردان: اوق قابی (oq qabı)

تیزه : کسکون (kəskün)

تیژه : مرتد (mürtəd)

تیغ : قلج (qılıc)

تیشه : کسر (kəsər)

تهی : بوش (boş)

تهیکاه: بوش بکرو[١](boş bögrü)

تیهو: چیل[٢] (çil)

تیمار: ف

الجمیه

جان: ف

جای : طورپق یر[٣] (torpaq, yer)

چاه: قویی (quyı)

جاه: مرتبه (mərtəbə)

جام: سرجه (sırça)

جاج: چیچ[٤](çiç)

جانه: چکه (çənə)

جامه : قفتان (qaftan)

چامهٔ خاب : یورغان (yorğan)

جادو: ف

جاروب: سپرکه[٥] (süpürgə)

چاپک : چست[٦] (çüst)

جابلوسی : دلکولک[٧] (dülkülük)

چاشنی: ف

چاشنی کیر: ف

چاکر: قول (qul)

جانور: ف

جاودان: ابدی (əbədi)

چاشت: قوشلق (qoşuluq)

چاشتکاه: قوشلق وقتی (qoşuluq vaqtı)

چادر: ف

چند: نیچه (neçə)

چندین: بو قدر(bu qədər)

چندان: اول قدر (ol qədər)

چوکان: چوکن (çövgən)

چمن: ف

چراکاه: اوتلق یری (otlaq yeri)

چشمه : بوکار[٨] (bunar)

چشم: کوز(göz)

جشن: بیرام (bayram)

چغانه: چنک چغانه[٩] (çəng çağana)

چنک: قاینق[١٠] (qaynaq)

جنک : صواش (savaş)

چاک : ییرتمق (yırtmaq)

---

[١].و. بوش بوکر
[٢].و. چیل قوشی
[٣].و. دوراجق یر
[٤].و. اوستاد ، یاپنجی
[٥].و. الچو و سپرکه

[٦].و. چوک (çevik)
[٧].و. اسکی پنبوق
[٨].و. چشمه
[٩].و. برمقلر اراسنده چالنان
[١٠].و. قینق

چنبر: ف
چترهمایون:پادشاهلر اوزرنه دوتلان (padşahlar üzərinə dutulan)
چرخله : کوبلک چچکی (göbələk çiçəki)
جو: ارپه (arpa)
جوینه: ارپلق (arpalıq)
چرخ[1]: کوک[2] (gög)
چرغ: اغج (ağac)
جغر : قوربغه (qurbağa)
چرذ: اوتلوکن (ötlügən)
چکاوک : چکرکه (çəkirkə)
چرده[3]: یاغیر (yağır)
جهره: بکز(bəniz)
چرندو: کیرک (geyrək)
چرم : کون (gön)
چژدره : ققردق (qaqırdaq)
چیچله: ینجق یر (yıncaq yer)
چفته[4] : دکک (dəgək)

المضمومه

جوی : ایرمق (irmaq)
چوب : اغج[5] (ağac)
چوبسای: دوربی (dörbi)
چون : نیجه[6] (necə)

چنین: بونجلین (buncılayın)
چنان : انجلین[7] (ancılayın)
چونی : نجه سین (necəsin)
جغد: بایقوش (bayquş)
جغندر : چوکندر (çugundur)
جوکی : حکیم (həkim)
جوجه : بوری (burı)
جدا : ایرو (ayru)
جوان : یکت (yigit)
جمچه : کیجه (kiçə//keçə)
جره : امزک (əmzik)

المکسوره

جهان: ف
جلوه: صیقل (sıqal)
چه : نه (nə)
چکونه : ندرلو (nədirlu)
چیز : نسنه (nəsnə)
چه چیز : نه نسنه (nə nəsnə)
چراغ : ف
چیر : بوکلو (bunlu)
چرا: نیچون (niçün)
جکر اکنده : یاغ یغر (yağ yığar)

الخائیه

خدا : تنکری (tanrı)
خال : بلڭ (bəg)
خام : چیک (çiy)

---

[1] .و. چرخ: سماع و رقص
[2] .و. دکرمن چرخی
[3] . و. یاغر و اصلسز
[4] . و. اصمه دکک
[5] .و. قوری آغج
[6] .و. نسته
[7] . و. ایله

خامه : قلم (qələm)
خاک : طوپرق (topraq)
خاکستر: کول (kül)
خار : دیکن (dikən)
خارپشت: کیرپی (kirpi)
خارش : کیجوک (gicük)
خایه : یمرده (yumurda)
خایه: ف
خایکینه: قایغنه (qayğana)
خاپسک : کیجی چیچ (kiçi çiç)
خاشاک : چورچوب (çörçöp)
خانه : ایو (ev)
خر : اشک (eşşək)
خرکاه : دام (dam)
خرکاه : دام - او[١] (ev)
خرنوب : کچی بوینوزی
(keçi buynuzı)
خرتوت: بوکرتلن (bögürtlən)
خربوزه : قرپوز (qarpız)
خربزه : قاون (qavun)
خرکش : صقمن[٢] (suqman)
خرکوش : طوشن (tovşan)
خروار: اشک یوکی (eşşək yüki)
خرچال : قرتال (qartal)
خرجنک : یلنکج (yelənkəc)
خلخال : ف
خوید : محصول (məhsul)

---

١. و. قره او
٢. و. صقمان

خمیر: ف
خریف : کوز (köz)
خیمه : چادر (çadır)
خدنک : قونمش اوق(qonmuş oq)
خمر : بوکلم (büklən)
خیو : تکرک (tükürük)
خنوز : قماش (qumaş)
خیزدوک : طوکوزلان بوجوکی
(tonuzlan böcügi)

المضمومه

خوره[٣] : جدام (cuzam)
خوشه : سلقم[٤] (salqım)
خرد: اووق[٥] (ovuq)
خلم : سمک[٦] (sumuk)
خشک : قوری[٧] (qurı)
خوی[٨]: در (dər)
خوب : ف
خسر : اوغلن ایلمز عورت
(oğlan eyləməz övrət)
خرما: ف
خرشید: کونش (günəş)
خون : قان (qan)
خوان : سفره (süfrə)
خفور : چنق (çanaq)

---

٣. و. ییجی
٤. صلقم
٥. و. اوشق (uçuq)
٦. و. سوموک (sümük)
٧. و. قورو
٨. و. ایشق

خواسته : مال (mal)
خداوند: افندی[1] (əfəndi)
خود: کندو (kəndü)
خود : ایشق (işıq)
خور : کونش (günəş)
خور : حقیر (həqir)
خوری : حقیرلق (həqirlıq)
خم : کوپ (küp)
خنب : ف
خنبره : قنبره (qünərə)
خشنود: ف
خوی های نیکو: ایو خویلر
(eylü xuylar)
خواهر: قز قرنداش
(qız qarındaş)
خنک : کوکجک (gögcək)
خرفه : پوپرم (püpərəm)
خوک : طوکوز (tonuz)

المکسوره

خرد: عقل (ağıl)
خردمند: عقللو (ağıllu)
خیرو : ختمی (xətmi)
خیار: ف
خرمن: ف
خذیره : قوغ (quğ)
خیک : تولوم (tulum)
خنک : بوزات (boz at)
خرس : ایو (ayu)

---

[1]. و. تکری

خشت : کرپیج (kərpic)
خشتک : چاپک[2] (çapık)
خویش : کندو (kəndü)
خیشاوند: خصم [3] (xəsm)

الدائیه

دانشمند: ف
دانا: بلیجی (bilici)
دامن: اتک (ətək)
داماد: کویکو (güyegü)
دال: قرتال (qartal)
داد: عدل (ədl)
داور: قاضی (qazi)
دار : دار اغجی[4] (dar ağacı)
دارو: دوا[5] (dava)
داری : انبار دار (anbardar)
دام : دوزخ[6] (duzax)
دانه : چکردک (çəkirdək)
دایه : ف
داستان: حکایت (hekayət)
دستان: حیله (hilə)
دستاس:ال دکرمنی (əl dəgirmaı)
دستار: دولبند (dülbənd)
داس : اوراق (oraq)

---

[2]. و. کوکل بویکی
[3]. و. خصم و قوم
[4]. و. ایت اوزومی
[5]. و. علاج
[6]. و. طوزق (tuzaq)

دستکار : ال اشی (əl işi)
دندان : دیش (diş)
درمان : ف
درد : ف
دردسر: باش اغرسی (baş ağrısı)
دیده: الک قش ای[1] (ilk qış ay)
دمه : دپی (dipi)
درای : چکراغو (çınrağu)
دریچه : پنجره (pəncərə)
دم[2] : نفس (nəfəs)
دم : قان (qan)
دم : کورک (kürək)
دمال : تزک (təzək)
در: قاپو (qapu)
دربان : قاپوجی (qapucı)
درگاه: قپو اوکی (qapu öni)
دزد: اوغری (oğrı)
درزی : ف
دف: ف
دف زن: چالچی (çalçı)
درویش : ف
دیوساد: دیو کبی (div kibi)
دهن: اغز (ağız)
دریا: دکیز (dəniz)
دست : ال (əl)
دست راست : صاغ ال (sağ əl)
دست چپ : صول ال (sol əl)

[1]. و. کوز (köz)
[2]. و. ۱- حمام اسسی؛۲- کلخن اودی

دستنبو: یلنکج[3] (yeylənkəc)
دستور: ف
دشت : یبان (yaban)
دشنه : خنجر (xəncər)
درغاله : دروند (dərvənd)
دله : سکسار[4] (sansar)
دلدال : قیز قوشی (qız quşı)
دیلمک : بو بوجکی (bu böcəgi)
درمانده: چاره سوز (çarəsuz)
دد : ایسرجی (isırci)

المضمومه

در: انجو (incü)
دود: توتون[5] (tütün)
دودمان : قبیله (qəbilə)
دوزخ : طمو (tamu)
دوده : ایس (is)
دوش : چکین (çigin)
دور: ایراق (iraq)
درست: بتون (bütün)
درست: طوغری (toğrı)
دوست : ف
دشمن: ف
درشت : اری (iri)
دوش : دون کیجه (düngecə)
دوخ[6] : قندره (qandıra)
دوغ: ایرن (ayran)

[3]. و. ییلقوج (yıylaquc)
[4]. و. داردک
[5]. و. دوتون
[6]. و. حصیرلق

دروغ: يلان (yalan)
دوكارد: صندو (sındu)
دژم : غصه (qüssə)
دشوار: مشكل (müşkül)
دنبه : قويرق (quyruq)
دنبال : كوز (göz)
دنبال : كوز قويرق (quyruq)
دنبل : چبان (çıban)
دون: كوتى (köti)
درد: ف
دزد: اوغرى (oğrı)
دوتا : ايكى قات (iki qat)
دموى : قرغل[1] (qarğıl)
دو روى: ايكى يوزلو(iki yüzlü
دو لاب: ف
درودكر: دولكر (dülgər)
درود: اسنلک (əsənlik)
دوشاب: بكمز (bəkməz)
دودله : چلک (çələk)
دوک : ايک (ig)
دوكرسه :اغرشق (ağırşaq)
دهل : طاول (tavul)
دختر: قيز (qız)
دوشيزه : قيزاوغلن (qızoğlan)

المكسوره

دى : دون (dün)
ديوانه: دلو (dəlü)
ديوانگى : دلولک (dəlülik)

ديبا: حرير (hərir)
دينار: اشرف (əşrəf)
درم: اقچه (aqça)
درم: ف
دبير: يازجى (yazıcı)
دلاور: بهادر (bahadur)
دين: ف
دين دار: دين دوتجى (din dutucı)
ديكر: دخى (dəxi)
ديک : چولمک (çölmək)
ديک پايه : ساج ايغى (sac ayağı)
دز : قلعه (qala)
دزدار: قلعه دتجى (qala dutucı)
دزدار: ف
دره : توره[2] (törə)
درخت: اغج (ağac)
ديه : كوى (köy)
دير: كيج (gec)
ديرين: كيج لک (geclik)
درمنه : يوشن (yovşan)
درنک : اكلنمک (əglənmək)
دويت : ف
درفش : بز (biz)
درخش : يلدرم (yıldırım)
دل : جان (can)
دل: يورک (yürək)
دل: كوكل (könül)
دلير: بهادر (bahadır)

---

[1]. و. دوموى: قرغل

[2]. و. قرين

دیده بان: کوزجی (gözici)
دراز: اوزون (uzun)

الرائیه

راه : یول (yol)
راهبر: یولجی (yolcı)
ران : اویلق (oylaq)
رایکان: موفت (müftə)
رأی : فکر (fikir)
رای :سلطان هند (sultani Hind)
راز: کیزلو (gizlü)
رازیانه: رزنه (rəzənə)
رز : دکک (dəgək)
روزن: باجه (baca)
رک : طمر (tamar)
رکزن: قان الیجی (qan alıcı)
رمه : سوری (süri)
رخنه: کدک (gədik)
رشک: کونی (güni)
رنک: بویه (boya)
رنکیر: بویاجی (boyacı)
راسو: پورسق (porsuq)
راهوار: یورغه (yorğa)
رخت: قماش (qumaş)
رنده: ف
رسن: ایپ (ip)
رسن تاب : ایپ بوکوجی
(ip büküci)

المضمومه

روز: کندز[۱] (gündüz)
روزی: رزق (rizq)
روشن: ایدین (aydın)
روشنی: ایدنلق (aydınlıq)
روشناس: مشهور (məşhur)
رستخیز: قیامت کونی
(qiyamət güni)
رکو : یمه[۲] (yemə)
رود: وه ره[۳] (vəhvəh)
روی : توج (tuc)
روی : یوز (yüz)
روده: بغرسوق[٤] (bağırsuq)
رخ[٥] : یکاق (yanaq)
روغن: یاغ (yağ)
روزکار: زمان (zaman)
رسوا: ملامت (məlamət)

المکسوره

ریک : قوم (qum)
ریه : اورکه (örgə)
ریو: حیله (hilə)
ریش : سقال (saqqal)
ریش: قانت[٦] (qanat)
ریش: یاره (yara)
ریم[۱]: ایرک[۲] (irin)

۱.و. کوندز
۲.و. اسکی بز
۳. و. ارلمه
٤.و. بغرسق
٥.و. شطرنج
٦.و. ریش: یوک؛۲-صقل؛۳-یره

ریم: اق کیک (aq geyik)
ریزه:التون اوواغی(altun uvağı)
رشته : اپلک (iplik)
ریسمان: ف
ریچارها: اکشی اشلر[٣] (ekşi aşlar)
رکاب: اوزنکو(üzəngü)
رشک: سرکه[٤](sirkə)

الزائیه

زاک: ساج (sac)
زاغ: قرغه[٥](qarğa)
ژاله: قره غو (qırağu)
ژاژه: پوخ (pox)
زانو: دیز (diz)
زاری : ایکلدو[٦] (inildü)
زمان: ف
زمین: ییر (yir)
زر[٧]: التون (altun)
زرکر: التونجی (altuncı)
زن: عورت (övrət)
زرد: صرو (saru)
زردچرده: صروبنیز (sarubəniz)
ژفک : چپق (çupuq)

زنخ: اکک (əng)
زنخدان: اکک چوقوری
(əng çuqurı)
زهار: قاصق (qasıq)
زهر: اغو (ağu)
زغنک : انجقرق (incqırıq)
زغن: دولنکج (düləngüc)
زین: اوستون (üstün)
زبرین: یوقاروغی (yuqaruğı)
ژرفین: درین (dərin)
زنبور: ارو (aru)
زنک : حیله ایده جک
(hilə edəcək)
ژنک : پاس (pas)
زنکله : بوغنق (boğunaq)
زردالو: ف[٨]

المضمومه

زود: تیز (tiz)
زور: قوت (qüvvət)
زوبین: صپقون[٩] (sıpqun)
زبان: دل (dil)
زبانه[١٠]: یالک (yalın)
زنار: کافر قوشغی
(kafər qovşağı)
زواله: یفقه یوماغی
(yufqa yumağı)
زلو: سلک (sülük)

---

[١]. و. دمربوقی
[٢]. و. اریک
[٣]. و. رچل
[٤]. و. کونی یعنی غیرت
[٥]. و. قوزغون و یای اوجی
[٦]. و. یالورما
[٧]. و. یشمش قوجه
[٨]. صرو ارکی (saru əriki)
[٩]. و. صپقین
[١٠]. و. توقه

المکسوره

زیور: بزک (bəzək)
زیب: ف
زیبا: کوکچک (gökçək)
زیبایی: کوکجک لک (gökçəklik)
زنهار: امان (aman)
زنهاری : خراج اوده یجی کافر (xərc ödəyici kafər)
زهدان: اوغلن یاتغی (oğlan yatağı)
زیر: الت (alt)
زیره: چمن (çimən)
زیرین: اشغه یان (aşağı yan)
زیرجامه : ایچ طون (iç ton)
زیان: ف
زندان: ف
زشت: چرکن (çirkin)
زمستان: قش (qış)
زنده: دری (diri)
زه: کرش[١] (kiriş)
زره: دمر کوکلک (dəmir gönlək)
زه : سون (sun)
زین: ایر (əyər)
زینک : ایرجی (əyərci)

السینیه

سایه : کولکه (kölgə)
سایبان: کولکه لک (kölgəlik)
سالار: چری باشی (çeribaşı)
سامان: ایل دوزنلکی (el düzənligi)
ساق: بالدر (baldır)
ساعد: بیلک (bilək)
ساز: ف
سار: صغرجق (sığırcıq)
سال: یل (yil)
سریر: تخت (taxt)
سرای: ف
سراپرده: او پرده سی[٢] (ev pərdəi)
سرور[٣]: اولو (ulu)
سرور[٤]: رئیس (**rəis**)
سرهنک: چری باشی (çeribaşı)
سرنامه: مکتوب اولی (məktub əvvəli)
سرما: صوق (sovuq)
سره: ایو (eyü)
سرمه: اکیر (egir)
سنک : طاش (taş)
سنک پشت: قبلوبقه (qablubaqa)
سنکلاخ[٥]: چامل (çamıl)
سنکستان: طاشلق (taşlıq)

---

[١].و. کریش

[٢]. ألیازمادامعناسی یوخدور (ت) آلینییدیر.
[٣]. ألیازمادامعناسی یوخدور (ت) آلینییدیر.
[٤]. ألیازمادامعناسی یوخدور (ت) آلینییدیر.
[٥]. و. طاشلق

سک : ایت (it)
سکبان: ایتجی (itci)
سک انکور: ایت اوزومی
(it üzümi)
سخن: سوز (söz)
سخن چین: قوجی (qovcı)
سوکند[۱]: اند (and)
سخت: قتی (qatı)
سطل: صولق (suluq)
سنجید: اکده (igdə)
سزاب: معدنوس (mədənus)
سراب: الغم صلغم[۲]
(alğım salğım)
سبز: یشل (yaşıl)
سرو: ف
سزاور: لایق (layıq)
سمند: ال ات[۳] (əlat)
سرکش: باش چکیجی (başçəkici)
سپد: ف
سه پایه: ساج ایاغی (sac ayağı)
سفچه: دولک (dölək)
سپوس: کپک (kəpək)
سمه : صمو (samu)
سبو[٤]: دستی (dəsti)
سبلت: بیق (bığ)

سر : باش (baş)
سر : صفا (səfa)
سمور: ف
سرکین: تزک (təzək)
سرکین کردان: طوکوزلان بوجکی
(tonuzlan böcəgi)

المضمومه

سر: سل پر[٥](selpir)
سروش: فرشته (firiştə)
ستون: دیرک (dirək)
ستور: ات قاتر (at qatır)
سوزن: اکنه (ignə)
سوزنک: اکنه جی (ignəci)
سوفار: اکنه یوردو (ignə yurdu)
سرب: قرشون (qurşun)
سوهان: برده (buradə)
سست: ککشک[٦] (gənşək)
سلخ : یمه (yama)
سرنج : سلک[۷] (sülügən)
سرفه : اوکسورک (öksürük)
سرمه : ف
سرمدان: سرمه قابی(sürmə qabı)
سوی: طرف (tərəf)
سوار: اتلو (atlu)
سم: طرنق (tırnaq)
سرو: بوینوز (boynuz)

---

[۱]. در دستنویس زیر این واژه نوشته شده: بفتح کاف و سکون الدال.
[۲].و. الکم صغمال
[۳].و. اکر آت
[٤].و. سکک (sənək)

[٥]. حاشیه یازیلیبدیر: بر نوع ایاق قابیدر سلبر دییور.
[٦].و. کوشک (gevşək)
[۷]. و. سلوکن

سرون: اویلق (oylaq)
سپرز: طلق (talaq)
سرنای: ظورنا (zurna)
سرور: شادی (şadi)
سوسن: ف
سپست: یونجه (yonca)
سماروغ: منتر (məntər)
سرخ: قیزل (qızıl)
سوسمار: کلر (kələr)
سرخاب: انقیت (anqıt)
سمانه: بلدرچین (bildirçin)
سرخسار: اغج قاقن قوش (ağac qaqan quş)
سکر: اسکر (üsgür)
سرود: ایر (ir)
المکسوره
سپاس: منت (minnət)
سیاه : قره (qara)
سیه : م
سپاهی : ف
سیماب: ژیوه (jivə)
سیاست: ف
سیب: آلمه (alma)
سپید: آق (aq)
سپیدار: قوق (qovuq)
سپند: اوزرلک (üzərlik)
سپندان: م
سپیده دم: طک ییری آقلغی (tan yeri aqlığı)
سپر: قلقان (qalqan)
سیر : طوق (toq)
سیر: صرمسق (sarımsaq)
سرند: صرمشق (sarmaşıq)
سپرغم: ریحان (reyhan)
سیرم[1] : دوتقال (dutqal)
سریش: چریش (çiriş)
سرکه: ف
سرشت: یوغرلش (yoğruluş)
سکبا: سرکلو اش (sirkəlü aş)
سیخ : شیش (şiş)
سیل : ف
سیم : کومش (gümüş)
ستم: کوج (güc)
سینه : کوکس (köks)
سیمرغ: هما قوشی (huma qüşi)
سنج : زنج (zənc)
سطبر: یوتمن (yutman)
سندان: اورس (ors)

الشنیه

شاخ : بودق (budaq)
شاه راه: اولو یول (ulu yol)
شان : موملو بال (mumlu bal)
شاب: شیره (şirə)
شانه : چکن (çigin)
شانه : طرنق (tırnaq)
شاشه : سودک (südük)

---
[1]. و. تاصما ؛ تسمه (سخن)

شاکرد: ف

شهبلوط : کستنه (kəstənə)

شفتالو: ف

شلغم : ف

شنبلید: بوی (boy)

شب: کیجه (gecə)

شب قدر: قدیر کیجسی (qədir gecəsi)

شب یلدا: اوزن کیجه (uzun gecə)

شب دیجور: قرکو کیجه (qaranu gecə)

شبنکاه: اقشم وقتی (aqşam vaqtı)

شبرو: عصص (əsəs)

شهتره: شاه تره (şahtərə)

شهپر: قند اوجی (qanad ucu)

شحنه: ف

شقال : چقل (çaqal)

شری:قرغه دلوکی(qarğa dəlügi)

شرم : اود (ud)

شش: الت (altı)

شصت: التمش (altmış)

شست : بالق اغی (balıq ağı)

شنک : محبوب (məhbub)

المضمومه

شکوه: هیبت (heybət)

شکوفه: چچک (çiçək)

شوهر: عورت اری (övrət əri)

شوی: م

شوم: نحس (nəhs)

شور: چورق[1] (çoraq)

شوربا: ف

شوخ : کیر (kir)

شوخ: ندیم (nədim)

شوخ : کوزل[2] (gözəl)

شبان: ف

شتر: دوه (dəvə)

شپش: بت (bit)

شبشه : یوشق[3] (yovşaq)

شش : اویکن (öygen)

شترغار: دوه طبانی (dəvə tabanı)

شما: سز (siz)

شمار: صغش (sağış)

المکسوره

شیر: ارصلان (ərsalan)

شیر: سود (süd)

شید: کونش (günəş)

شبت : طورق اوتی[4] (turuq olan)

شکم: قرن (qarın)

شمشیر: قلج (qılıc)

شمشاد: چمشیر اغجی[5] (çəmşir ağacı)

شکیب: صبر (səbir)

شتا: قیش (qış)

---

[1] ت طوزلو ؛ ۲- آت بازاری

[2] و. اوتنمز، ظریف

[3] و. یاوشاق (yavşaq)

[4] و. دوراق اوتی

[5] و. صنغر آغاجی ؛ جمشید آغاجی

شتابان: اوجی (ivəci)
شیار: دلک (dəlik)
شکار: او (ov)
شیو: اشی اشفته[۱] (işi aşüftə)
شکنه: ای دمر[۲] (ay dəmir)
شکال: کوستک (göstək)
شتاب[۳]: اومک[٤] (ivmək)
شتابانیدن[٥]**:** ایودرمک (ivdirmək)
شناو: یوزکج (yüzkəc)
شنا : م

الطائیه

طوطی: ف
طشت: لکن (ləgən)
طراز: علم (ələm)

العینیه

عروس: کلن (gəlin)
عروسی: دوکون (dügün)
عنبره[٦]:
عنبرینه:
عیب: ف
عروسک: بیر کلنجوکی (yir gəlincügi)

المضمومه

عناب : ف

المکسوره

علک رومی : صقز (saqız)

الغینیه

غالیه: قلیه ،مشک (qalya müş)
غمکین: غصه لو (qüssəle)
غمکسار: رازداش (razdaş)
غرو[۷]: یونلمدق قلم (yonlumdaq qələm)

المضمومه

غوره: قورق (qoruq)
غورپا: قورق اشی (qoruq aşı)
غدد[۸]: سکل (segil)
غوک : قوربغه (qurbağa)
غراب : قوزغون (quzğun)
غبار: توز (toz)

المکسوره

غربال: قلبر (qəlbir)

الفائیه

---

[۱]. تحفه ده معنا یوخدور و. نوسخه سیندن آلینیبدر
[۲].و. بوکلم ؛ اشکن : اویلق
[۳]. در حاشیه نوشته شده است: شتابانیدن: ایوه رمک
[٤].و. ایور
[٥]. این لغت مصدر است و درحاشیه نوشته شده است.
[٦].در دستنویس معانی نوشته نشده است و در نسخه (ت)هم حرف (ع) وجود ندارد.
[۷].و. قمش
[۸].و. یغر که آنده اولور

فام[1]: رنک (rəng)
فاخته: اوکیک (ögəyik)
فاق: ف
فرمان: بویرق (buyuruq)
فریاد: مدد (mədəd)
فریادرس : مدد یتشجی (mədəd yetişici)
فرخال : صرقوق صچ (sarquq saç)
فردا: یارین (yarın)
فنجا : ایستمک (istəmək)
فلاخن : صپن (sapan)
فرزند: اوغول (oğul)
فرتوت: بونه مش[2] (bunamış)
فرشته: ف
فرخنده: مبارک (mübarək)
فرسنک : کوز ادم یر (göz addım yer)
فربه: سمز (səmiz)

المضمومه

فسوس: مسخرلق (məsxətəlıq)
فزون: ارتق (artıq)
فله : اغوز[3] (ağuz)
فرومایه : الچق اصللو (alçaq asıllu)

المکسوره

فراز: یوقش (yoquş)
فراخ : کیک (gen)
فتراک : ترکی (türki)
فراوان: چوق (çoq)

القافئیه

قابله: اورده (avurda)
قاب : اشوق[4] (aşuq)
قاسنی : قسنی (qasnı)
قلیه : ف
قز : ابرشم (əbrişəm)
قی : قوسمق (qusmaq)

المضمومه

قمری : ف
قربان : ف

الکافیه

کاکل: قورجق زلف (quracaq zülf)
کالبد: قلب[5] (qalib)
کام : مراد[6] (murad)
کام: ادم (addım)
کام: طمق (tamaq)
کاربان: ف
کارکاه: ایش اوی (işevi)
کاسه : چنق (çanaq)

---

[1] و. ۱-درلو؛۲-بورج؛۳-بکدش
[2] و. بونامش
[3] و. سد آغزی (süd ağızu)
[4] و. آشق
[5] و. قالب
[6] ت آرزو

کاسبند: چنقجی (çanaqcı)

کار: ایش (iş)

کاژ: صندی[1] (sandı)

کارزان: جنک (cəng)

کاریز: صو یولی (suyolı)

کابن: ف

کاخ: کوشک (köşk)

کاهو: مارول (marul)

کاسنی: قسنی (qasnı)

کاجی: بولماج (bulmac)

کاسکینه : ارو قوشی[2] (uru quşı)

کارد: بچق (bıçaq)

کاک[3] : بکسمد (bəksüməd)

کاو : صغر[4] (sığır)

کاومیش : کومیش[5] (gomış)

کاودوش: کولک (külək)

گاه: وقت (vaqt)

کاه: صمن (saman)

کاورس: صورت طرسی باشی[6] (sürət tarası başı)

کیوان: زحل[7] (zöhəl)

کهکشان: صمان اوغرسی[8] (saman oğrısı)

[1] و. صندو
[2] و. فرت قوشی
[3] و. کوزبیکی ؛ ادم کشی
[4] و. بهادر و هیبتلو
[5] صو صغری
[6] و. افریدون اوکوزی
[7] و. زحل یلدزی
[8] و. کوکده اولان صمان اوغروسی

کمان : یای (yay)

کمان رستم: انکم صغمال (inəgim sağmal)

کمان کروهه : کمن کوره (kəmən kürə)

کله : قورجق (qorucaq)

کشیش : ف

کلاله: م

کمند: ف

کمین: بوسو (busu)

کران: قرک (qəran)

کهواره: بیشیک (beşik)

گج : کرج (kirəc)

گهج[9]: الوج (aluc)

گبود: کوک (gög)

گبوده: صورقون[10] (sorqun)

گندم: بغدای (buğday)

کندم کون: بقده اکلو (buqda eklü)

کنو : کندر (kündür)

کنودانه: کندر تخم (kündür toxum)

کوهر: ف

کهربا: ف

کدای: یوخسول (yoxsul)

کدو: قبق (qabaq)

کزر: کشر[11] (keşür)

[9] و. کوهنج ؛ به ماده کوهنج مراجعه شود.
[10] و. سرقون اغاجی
[11] و. کشور (keşür)

کپست[١]: قرغه دلکی (qarğa dəligi)

کتان: ف

کما: منتر[٢] (mantar)

کلم: ف

کنده نا[٣]: ف

کمون : ف

گردن: بیون[٤] (boyun)

کردون: قکلی[٥] (qanlı)

کردون: فلک (fələk)

کرم : اسی (issi)

کرما: اسیلک (istiluk)

کرمی: م

کرمابه: حمام (hamam)

کس: کمسه (kimsə)

کسی: برکمسه[٦](bir kimsə)

کلان: اولو (ulu)

کنگاج : طنشق (tanışıq)

کشتی: کمی (gəmi)

کشتی بان: کمجی (gəmici)

کبر[٧]: صغر (sığır)

گر: اکری (əgri)

کر: اویز (uyuz)

١.و. چوغان

٢.و. منطر؛ مارول

٣. و. کندنا

٤.و. بویون

٥. و. فلک وقکلی

٦.و. بر کمسنه

٧.و. بلق آجی؛٢-آغز دولاسی؛٣-قلقان و کر صغر معناسیندا

کز[٨]: ارشون (arşun)

کژ: اکری (əgri)

کژ : یلغون[٩] (yolğun)

کژدم: عقرب (əqrəb)

کم: اکسک (əksik)

کمتر: اکسکرک (əksikrək)

کمر: قوشق[١٠] (qovşaq)

کل: او (ov)

کله : سوری (süri)

کله : باش دپسی (baş dəpəsi)

کلبان: چوبان (çoban)

کفک : کپک (köpük)

کفش: بشمق (başmaq)

کفشک: بشمقجی (başmaqcı)

کبش : قوج (qoç)

کشن بز: تکه ارکجی (təkə ərkəci)

کف: ایه [١١](aya)

کفتار: صرتلان (sartlan)

کبی: میمون (meymun)

کشف: بغه[١٢] (bağa)

کفجلیز: ایت بالغی (it balığı)

کیک : بوره (börə

کیک نه: قبزه (qəbzə)

کبک : ککلک[١] (kəklik)

٨.و. اجی

٩. الغون آغاجی

١٠.و. قوشاق

١١.ت ال آیه سی (əl ayası)

١٢. و. قبلوبغا

کلاغ: قرغه (qarğa)
کلاغ پیسه : اله قرغه (ala qarğa)
کچله : سقسغان (saqsağan)
کبوتر: کوکرجین (gögərcin)
کردن بند: بوغمق (boğmaq)
کردن بند: بوین باغی(boyunbağı)
کمیز: سودک[2] (südük)
گنده: ییمش (yemiş)
کبر: کافر (kafər)

المضمومه

کراسه : مصحف (müshəf)
کلزار: ف
کلستان: ف
کل : ف
کلاب: کل صوی (gül suyı)
کلوخ : کسک (kəsək)
کوی : محله (məhələ)
گوی : طوپ (top)
کوه : طاغ (tağ)
گوه : پوخ (pox)
کلوک : ف
کنجید: ف
کوهنج : مشمله (müşmələ)
کلنار: کرس[3] (keras)
کروه: بولک (bölük)
کزند: ضرر (zərər)

---

[1].و. ککلک قوشی
[2].و. سدک
[3].و. کراس

کوتاه: قصه (qıssa)
کونه : درلو (durlu)
کجا: قنده (qanda)
کجایی : قنده سن (qandasan)
کدام : قنقی (qanqı)
کدامین: قنقسی (qanqısı)
کوش : قولق (qulaq)
کوشت : ات (ət)
کوچه : زقاق[4] (zoqaq)
کوچک: کوچک (küçük)
گرد: پهلوان (pəhləvan)
کلو: بوغز (boğaz)
کلبه : کوشه (köşə)
کوز[5]: قوز (quz)
کوزه: بردق (bardaq)
کوزهٔ باجره : امزکلو بردق
(əmziklü bardaq)
کلنک: ف
کلنک: طورنا (turna)
کنک: دلسیز(dilsiz)
کنکره[6]: باجه (baca)
کوشک: ف
کوتوال: دزدار (dizdar)
کوتلان: دوجی ایکی (dəvəci ini)
کندو: قوان (qovan)
کوذک: اوغلان (oğlan)
کوده لان: کیدی (دمک)

---

[4].و. صوقاق و یول
[5]..و.اوصرمق
[6].و. کنکره: حصار برجی

(gidi demək)
كربه: كدى (kədi)
كنجشک: سرچه (serçə)
كوف: اوكى[۱] (ögi)
كنج[۲]: بوجق (bucaq)
كنج: كون (kün)
كنده: كلپه (kiləpə)
كو: قنى (qanı)
كواه: طانق (tanıq)
ڱور: قولان (qulan)
ڱور: قبر (qəbir)
كوركن: قبرقزجى (qəbir qazıcı)
كورموش: كوسته بک (köstəbək)
كره: قودق (qoduq)
كوساله: بوزاغو (bozağu)
كوهان: اوركچ (örkəc)
كوسفند: قوين (qoyun)
ڱورک: قورت (qurt)
كلاه: بورک (börk)
كلاه دوز: بوركچى (börkci)
كشتى: كورش (gürəç)
كشتى كير: كورشجى (gürəşci)
كوزكره[۳]: دوكمه (dökmə)
كوزينه: قوزلو حلوا(qozlu halva)
كرز: ف
كهنه : اسكى (əski)

[۱].و. اوكى قوشى
[۲].و. ارقاسى كور آدم
[۳].و. كوزكوره: دوكمه//دكمه

كوداب[٤]: بريان التنده بشن برنج
(buryan altında bişən burunc)
كوشواره: صلقم كوپه
(salqım küpə)
كمان: شبهه (şübhə)
كوک : بوک[٥](bök)
كلكونه: قزيللق (qızıllıq)
كناه: ف
كزير: صبر (səbir)
كمرهى: ازغونلق (azğunluq)
كند: سست (süst)
كندو: كوتلک (günlək)
كوسنه : اوتورق (oturaq)
كرسنه: اج (ac)
كرده[٦]: يوكرک[٧](yükrək)

المكسوره

كير: ذكر (zikir)
كيش: صچ بلكى (saç bölügi)
كيش: بلک (bölük)
كرو: دوتى[٨] (dutı)
كينه: كين (kin)
كلک : فال قلم[٩] (fal qələm)
كرد: دكرمى (dəgirmi)
كردباد: قسرغه (qasırğa)

[٤]. شايد قطاب امروزى باشد.
[٥].و. مارول سكلر
[٦].و. ۱- پهلوان؛۲ - بولک؛۳ - ترخون جنسى
[٧]. و. يكرک
[٨].و. طوتى قونلن
[٩].و. كسمک قلم

کرداب: صو چوکمکی [1]
(su çökməgi)
کنک : وقتی کچمه (vaqtı keçmə)
کران: اغر (ağır)
گران: قز [2] (qız)
که: کیم (kim)
که : کچی (kiçi)
کهتر: کچرک (kiçirək)
کیسو: صچ بولکی (saç bölügi)
کراست : کمکدر (kimindir)
کیست : کیمدر (kimdir)
کیسه : ف
کرباس: بیز [3] (bez)
کرباسه : بز (bez)
کلید: ف
کشور: مملکت (məmləkət)
کشنیز: ف
کیاه: اوت (ot)
کریه : اغلمق (ağlamaq)
کریان: اغلیجی (ağlayıcı)
کیتی: فلک (fələk)
کرانمایه: اغر بهالو (ağır bahalu)
کرشمه: کوز اوجیله نظر
(göz ucu ilə nəzər)
کریزکاه: قچه جق یر
(qaçacaq yer)
کریبان: یاقه (yaqa)

---

[1]. و. چولک
[2]. و. قزلق عالی معناسنه
[3]. و. بز

کشت: اکن (əkin)
کیمخت : صغری (sağrı)
گرده: اتمک (ətmək)
کردکان: قوز (qoz)

اللامیه

لالنک : بشی [4] (bişi)
لاله: ف
لاجورد: ف
لاغر: ارق (arıq)
لای: بالچق [5] (balçıq)
لاک: تکنه (təknə)
لاف : ف
لنک : اغسق (ağsaq)
لنک: ف
لشکر: ف
لب: دودق (dodaq)
لپاچه: انکله [6] (əninlə)
لخت [7]: پاره (para)
لوید: قازن [8] (qazan)
لکلک : ف

المضمومه

لغز: سورچک (sözcək)
لوبیا: بوکرلجه [1] (bukrulca)

---

[4]. یاغدا قیزاریلمیش چؤرک
[5]. و. بالجق و ایت اورمه
[6]. و. یلک قفتان
[7]. و. درس؛٢-وماق؛٣- برزن
[8]. و. قزن

لوزغ : زیرک (zirək)
لور: جنکته[۲] (cənkətə)
لؤلؤ: انجو (incü)
لوج: شاشی (şaşı)
لوله: چقرق بلمه سی (çaqıraq bəlləməsi)

المکسوره

لقا: صورت (sürət)
لیقه : ف
لنک : اغسق[۳] (ağsaq)
لکام : اویان (uyan)

المیمیه

ماه: ای (ay)
ماهتاب: آی ایدینی (ay aydını)
ماهه: متقب (matqab)
ماهی: بالق (balıq)
ماله[٤]: مله (mələ)
ماش: فک (fig)[٥]
ماشه : ف
ماده: دشی (dişi)
مادیان: قسرق (qısraq)
مادر: انه (ana)
مادرزن: قاین انه (qayınana)
مار: یلان (mar)

[۱].و. بوبکه
[۲].و. بادم
[۳].و. آقسق
[٤].و. سرکی ؛۲-سکک؛ ۳- لصری
[٥].و. مرجمک ؛ مردمک

ما: بیز (biz)
مادر اندر: اوکی انه (ögey ana)
من: بن (bən)
من : بتمن (batman)
مرک : اولم (ölüm)
منی : شهوت (şəhvət)
می : سوجی (sücı)
میدان : ف
مناره : کون بردغی (gün bardaöı)
مناره: ف
مرد: ار (ər)
مویز: قورا اوزم[٦] (qora üzüm)
مسکه : کوه یاغی[۷] (gəvə yağı)
مغز : بین (beyin)
مغز[۸] : انجه الک (incə alın)
منجو: مرجمک (mərcimək)
مهار: نوخده[۹] (nuxda)
مکس: سکک (sinək)
میمون: قوتلو (qutlu)
مشک : ف
ملخ: چکرکه (çəkirgə)
مرغول: اورک صاج[۱۰] (örük saç)
مشاط: ایندار[۱۱] (indar)

[٦].و. قوری اوزم
[۷]. و. تره یاغی
[۸].و. بین
[۹]. و. بویندوق
[۱۰].و. اورلمش صاچ
[۱۱].و. گلین بزیین

المضمومه

مستمند: مسکین[1] (miskin)

مژه: کرپک (kirpik)

مژده: مشتلق (muştuluq)

مژد: کیری (kiri)

مزد: خیر (xeyr)

مزدور: کیرجی (kirici)

مزدور: ارغاد (irğad)

مشک: ف

مشت: یومرق (yumruq)

مشت: اوج (ovuc)

موی : قل (qıl)

مور: قرنجه (qarınca)

مورچه: اووجق قرنجه (uvacıq qarınca)

موریانه: پاس (pas)

موش: کسکن (kəsəgən)

منج : ارو[2] (aru)

موسیچه : قرجه قاز (qırca qaz)

مرد: مرسق (morsuq)

مرده: اولو (ölü)

مرده شوی : اولو یویجی[3] (ölü yuyucı)

مرود: امرود (əmrud)

مغ : کشیش (keşiş)

موزه: ادک (ədik)

موزه دوز: ادکجی (ədikci)

مطربک : چالچی (çalçı)

مروارید:انجو دیزنی (incü dizini)

مرغ: قوش (quş)

مرغ آبی: اوردک (ördək)

مهر : ف

مهره : بونجق (buncaq)

المکسوره

مهربان: شفقتلو (şəfəqətlü)

مه : اولو (ulu)

مهتر: اولورق (uluraq)

مهمان: قونق (qonaq)

میزبان: م

میان: بل (bel)

میان: اورته (orta)

میانه : چاق اورته (çaq orta)

مینو: جنت (cənnət)

مینا: سرچه (serçə)

میغ : طمان[4] (tuman)

میش: قویون (qoyun)

منت: ف

میوه : یمش (yemiş)

مهر: کونش (günəş)

مهر: سوکو (sevgü)

مس: باقر (baqır)

ملعقه : قشق (qaşıq)

النونیه

---

[1] .و. مشکاتیلو

[2] . و. بال آروسی

[3] . و. اولو یویوجی

[4] .و. دومان

ناهید: زهر یلدوزی (zöhrə yildüzi)

نان: اتمک (ətmək)

نانوا: اتمکجی (ətməkci)

نام: اد (ad)

نامور: اولو (ulu)

نام زاد: یوقلو[1] (yavuqlu)

نازبالش: یوز یصدوغی (yüz yasduğı)

ناز: ف

ناژ: چام (çam)

ناف: کوبک (göbək)

نای : قمش (qamış)

نالی : شکر قمشی (şəkər qamışı)

ناخن: درنق (dırnaq)

نان خورش: اتمک قاتی (ətmək qatı)

ناتوان: کوجی یتمز (güci yetməz)

ناکس: ف

نادان: بلمز (bilməz)

ناقوس: کافر نوبتی (kafər nöbəti)

نارون: اکمه سرو (əgmə sərv)

نارپا: ناردان (nardan)

نایژه : سرکو قمشی[2] (sarku qamışı)

نی : دودک (duduk)

نی زن : دودکجی (dudukci)

نفس : ف

نقاره : ف

نزدیک: یاقین (yaqın)

نفرین : النج (ilənc)

نومید: امیدسیز(ümidsiz)

ننگ: عار (ar)

نرکس : ف

نمک: طوز (tuz)

نمکدان: طوزلق (tuzluq)

نمکسار: طوزلو (tuzlu)

نزد: یان (yan)

نردبان: ف

نر: ارکک (erkək)

نرم : یمشق (yumuşaq)

نفر : ایو (eyü)

نسیج : ف

نسناس : کوک میمون (gög meymun)

نهنگ : اژدها (əjdəha)

نو[3]: یکی (yeni)

نوید[4]: لقمه (loqma)

نم : چیسه (çisə)

نمد: کچه[5] (keçə)

نمدزین: تکلتو[6] (təkəltü)

---

[1]. و. یاوقلو (آداخلی)

[2].و. ادلق ؛ (سارماق اوچون اینجه قامیش)

[3].و. ۱-نصیب؛۲-غنا؛۳-مرادجه

[4].و. ۱- مشتلق ؛۲- وعده و عهد

[5].و. کینک (köynək)

[6].و. کچه

نوروز: بهار (bahar)
نمار: ف
نماز صبح: طک نمازی (tan namazı)
نماز پیشین: اویله نمازی (öylə namazı)
نماز دیکر: اکندو نمازی (ikindü namazı)
نماز شام: اخشام نمازی (axşam namazı)
نماز خفتن: یاتسو نمازی (yatsu namazı)

المضمومه

نبی : قران (quran)
نخست: اول (əvəl)
نمونه: اورنک (örnək)
نفوله : قورجق تاج (qurcaq tac)
نوش : شربت (şəbət)
نوح: چام (çam)
نواده: قز اوغلی (qız oğlı)
نوار[1]: ارغان (orğan)
نخود: ف

المکسوره

نیاز: حاجت (hacət)
نهاز : ارکج (erkəc)
نهال: قودق[2] (qodaq)
نیام: قین[3] (qın)

[1]. و. ۱- ایب ؛ ۲- ایو سویلی
[2]. و. تازه فدان
[3]. و. قین و قب

نیم : یرم (yarım)
نیمروز: کون اورته[4] (günorta)
نیرو: قوت (qüvvət)
نیرومند: قوتلو (qüvvətlü)
نیزه: سنکو (süngü)
نیزه دار: سکوجی (süngüci)
نیش : آغی (ağı)
نیش : اری اکنه سی[5] (arı ignəsi)
نیشتر : ف
نشیب : انیش (eniş)
نشان : ف
نزار: ارق (arıq)
نژاد: اصل (əsl)
نکین: یوزک قاشی (yüzük qaşı)
نسیه : ورسی (verəsi)
نکاهبان: صقلیجی (saqlayıcı)
نکار: نقش (nəqş)
نیک : ایو (iyü)
نیل[6] : چوید (çevid)
نیفه : اوچقر (uçqar)
نیست : یوق (yoq)

الـواویه

وام: بورج (borc)
وامدار: بورجلو (borclu)
وار: کبی (kibi)

[4]. و. اویله وقتی
[5]. معنالار و. نسخه سیندن آلینیبدیر.
[6]. و. مصر ارمغی ؛ چوت

وارون : شوم[١] (şum)
وارين: درمک (dürmək)
واخيده: تلمش يوک (talmış yük)
واپسين: ارد دغی[٢] (ard dağı)
وفره : کوج (küc)
وقيه[٣] : نوکی (nukı)
ونا: هوبال[٤] (hubal)
وی : اول (ol)
وش: کبی (kibi)
ورکوش: کوپه[٥] (küpə)
وژنک: يمه (yemə)
وردانه : اوقلغو[٦] (oqlağu)
وريج : بلدرجين (bildircin)

المکسوره

ويژه : صرف (sırf)
ويران: ف

الهائيه

هامون: صحرا[٧] (səhra)
همسايه : قونشی (qonşı)
هلاک: ف
هويد: پلان (palan)
هموار[٨]: ايو ()

[١]. و. دولتسز
[٢]. و. صکره غی
[٣]. و. اوقه
[٤]. چؤل کؤورچينی
[٥]. و. صلغم کوپه
[٦]. و. بشی اوقلاغوسی (bişi oqlağusı)
[٧]. و. دوز يير؛٢- اووا

همواره: دايم (daim)
هفت: يدی (yeddi)
هفته: ف
هفت رنک : يديکز (yedi kəz)
هشت: سکز (səkkiz)
هست: وار (var)
همسود: قزلجق (qızılcaq)
هميشه: ف
همچنان: انجلين (ancılayın)
همچنين: بونجلين (buncılayın)
هرکاه: هروقت (hər vaqt)
هرآينه : البته (əlbətə)
هرکز: ف
هرجا: هر ير (hər yer)
هرکه : هر کيم (hər kim)
هرکه : هر وقت (hər vaqt)
هرچه : هرنه (hər nə)
همراز: رازداش (razdaş)
همکامه : هم سفر (həmsəfər)
همتا : برابر (bərabər)
همراه : يولداش (yoldaş)
هم شکم : قرنداش (qarındaş)
همشيره: قز قرنداش
(qız qarındaş)
هميان: دغرجق[٩] (doğurcaq)
هرکاره : هران (hər an)

المضمومه

[٨]. و. دوز و دوغری
[٩]. و. طغرجق

هما: ف
همایون: قوتلو (qutlu)
هوش : اوص (us)
هوشمند: اوصلو (uslu)
هشیار: آیق (ayıq)
هویدا: اشکره (aşkərə)
المکسوره
هندو : ف
هندوستان: ف
هندوانه: قرپوز (qarpuz)
هراسه : ایوق (oyuq)
هیش : صبن دموری (saban dəmüri)
هیزم: اودن (odun)
الیائیه

یزدان: تنکری (tanrı)
یاریک: یردمجی (yardımcı)
یار: دوست (dost)
یاره : ارشون (arşun)
یاری : یاردم (yardım)
یاسمن: ف
ینک : خو (xu)
یکنی : کوکجک خو (gögcək xu)
یکباره: برکره (bir kərə)
یخ : بوز (buz)
یخدان: بوزلق (buzlaq)
المضمومه
یوغ: بویندرق (boyunduruq)
یوز: پارس (pars)
یوهه : دلوجه طغان (dəlücə toğan)
یون[۱] : چوپ (çup)

---

[۱]. و. تکلتی

باب چهارم

فی المضمرات و حروف الادوات

مضمراتک حالنی بلمک دلرسک بی ریا
*غایبک **شیندر ضمیری** حاضرک بی شک **تا***
__گفتمش__ دیسک اکا دیدمدکدر بی کمان
__گفتمت__ دیسک دمک اولور که دیدم بن سکا
یتمدر دایم ضمیری قندسه متکلمک
واحدنده و مع الغیرنده بی چون و چرا
__گفتم__ و __گفتم__ دیدوکم ندر برسک بکا
بن دیرم کیم دیدم و دیدک ایشت سوزم مها
پارس دلنده ایکی معنیه محصوردر
یا خطابیچون کلور یا وحدتیچون بلک یا
__کاملی__ دمک اکی معنیه یرر ای خبیر
بیر بر __کامل__ دمکدر بیر __کاملسین__ شها
بترنه اسمه لفظ __تر__ اولشسه اول __تفضیل__ اولور
__کاف__ اولشسه لیکن اول __تصغیر__ قیلور اقتضا
__بهتر__ و __مهتر__ دمک یا که دمکدر اولورق
سن بو معنیدن دکلسین غافل ای عاقل فتا
__نازیجک جانک__ دسک بر دلنوازه سن همین
نازک یم جانجوغز دیمش اولورسین ای کیا
کی دورش ای کوزلوم نوری کتابی یاد قل
تا که جان __رستم درویش__ سندن شاد اولا
خاطرکده طوت بو ابیاتی که قلدقده خطور
شاید اولاکم قلاسین شاعرینه بیر دعا

در بیان صورت ادوات و مضمرات

آوردم : کتوردم (gətürdüm)
آوردیم: کتوردک (gətürdük)
آوردمت: سنی کتوردم (səni gətürdüm)
آوردیمت: سنی کتوردک (səni gətürdük)
آوردمش : انی کتوردم (anı gətürdüm)
آوردیمش : انی کتوردک (anı gətürdük)
آوردت : سنی کتوردی (səni gətürdi)
آوردش : انی کتوردی (anı gətürdi)
آوردندت: سنی کتوردیلر (səni gətürdilər)
آوردندش : انی کتوردیلر (anı gətürdilər)
آوردیش : سن انی کتوردک (sən anı gətürdün)

نوع دیکر

آن من : بنوم (bənüm)
آن منست : بنومدر (bənündür)
آن من نیست: بنوم دکلدر (bənüm dəgildür)
آن تو : سنک (sənin)
آن تست : سنکدر (sənindir)
آن تو نیست : سنک دکلدر (sənin dəgildir)
آن ما: بزوم (bizüm)
آن ماست : بزومدر (bizümdür)
آن ما نیست : بزوم دکلدر (bizüm dəgildür)
آن شما : سیزک (sizin)
آن شماست : سیزکدر (sizindür)
آن شما نیست : سیزک دکلدر (sizin dəgildür)

نوع دیکر

از من : بندن (bəndən)
از منست: بندندر (bəndəndir)

از من نیست : بندن دکلدر (bəndən dəgildür)
از تو: سندن (səndən)
از تست : سندندر (səndəndir)
از تو نیست: سندن دکلدر (səndən dəgildür)
از ما : بزدن (bizdən)
از ماست: بزدندر (bizdəndir)
از ما نیست: بزدن دکلدر (bizdən dəgildür)
از شما: سیزدن (sizdən)
از شماست: سیزدندر (sizdəndir)
از شما نیست : سیزدن دکلدر (sizdən dəgildür)

نوع دیکر

آن : اول (ol)
این: بو (bu)
آن کیست: اول کمدر (ol kimdir)
این چیست: بو ندر (bu nədir)
آن کجاست: اول قنده در (ol qandadır)
این چه جاست : بو نه یردر (bu nə yerdir)
آن کجا ماند: اول قنده قلدی (ol qanda qaldı)
این کجا شد: بو قنده کتدی (bu qanda getdi)
از آن کیست : اول کموکدر (ol kimündür)
از آن دوست : دوستکدر (dostundur)
ای دوست : ف

نوع دیکر

بمن : بکا (bana)
بمنست : بکادر (banadır)
بمن نیست : بکا دکلدر (bana dəgildür)
بما: بزه (bizə)
بماست : بزه در (bizədir)

بما نیست: بزه دکلدر (bizə dəgildür)
بتو: سکا (sana)
بتست : سکادر (sanadır)
بتو نیست: سکا دکلدر (sana dəgildür)
بشما: سزه (sizə)
بشماست : سزه در (sizədir)
بشما نیست : سزه دکلدر (sizə dəgildür)

نوع دیکر

بامن : بنمله (bənimlə)
با منست : بنمله در (bənimlədir)
بامن نیست : بنمله دکلدر (bənimlə dəgildür)
با تو: سنکله (səninlə)
با تست: سنکله در (səninlədir)
با تو نیست : سنکله دکلدر (səninlə dəgildür)
با ما: بزومله (bizümlə)
با ماست : بزومکلدر (bizümlədir)
با ما نیست : بزومله دکلدر (bizümlə dəgildür)
با شما : سزکله (sizinlə)
با شماست : سزکله در (sizinlədir)
با شما نیست : سزوکله دکلدر (sizinlə dəgildür)

نوع دیکر

بچشم من: بنم کوزم ایچون (bənim gözüm içün)
بچشم دوست : دوست کوزی ایچون (dost gözi içün)
بجان من : بنم جانم ایچون (bənim canım içün)
بجان دوست : دوست جان ایچون (dost canı içün)

نوع دیکر

پیش من : بنوم قاتمده (bənim qatımda)

پیش منست : بنوم قاتمده در (bənim qatımdadır)
پیش من نیست: بنوم قاتمده دکلدر (bənim qatımda dəgildür)
پیش من بود : بنوم قاتمده ایدی (bənim qatımda idi)
پیش من نبود: بنوم قاتمده دکل ایدی (bənim qatımda dəgil idi)
پیش من بودی : بنوم قاتمده ایدوکز (bənim qatımda idünüz)
پیش تو: سنک قاتکده (sənin qatında)
پیش تست : سنک قاتکده در (sənin qatındadır)
پیش تو نیست : سنک قاتکده دکل (sənin qatında dəgil)
پیش تو بود : سنک قاتکده ایدی (sənin qatında idi)
پیش تو نبود : سنک قاتکده دکل ایدی (sənin qatında dəgil idi)
پیش تو بودش : اول سنک قاتکده ایدی (ol sənin qatında idi)

نوع دیکر

پس ازین : بوندن صکره (bundan sonra)
پس ازینها: بونلردن صکره (bunlardan sonra)
[پس] ازینهاست: بونلردندر [صکره در] (bunlardan sonradır)
پس ازان : اندن صکره (ondan sonra)
پس از انها: انلردن صکره (onlardan sonra)
پس از انهاست: انلردن صکره در (onlardan sonradır)

نوع دیکر

برمن : بنوم اوزرمه (bənüm üzərümə)
بر ما: بزم اوزرمزه (bizim üzərümüzə)
بر تو: سنک اوزرکه (sənin üzərinə)
بر شما: سزوک اوزرکوزه (sizin üzərünüzə)

نوع دیکر

بی من: بن سوز (bənsüz)
بی ما: بزسوز (bizsüz)

بی شما: سزسوز (sizsüz)

نوع دیکر

تا بمن : بکادق (banadaq)
تا بما: بزه دک (bizədək)
تا بتو: سکادق (sanadaq)
تا بدوست: دوسته دک (dostadək)
تا بفلان : فلانه دک (filanadək)
تا بکی : قچنه دک (qaçanadət)
تا بکجا : نریدک (nərəyədək)

نوع دیکر

جان من : بنوم جانم (bənüm canım)
جان مرا : بنم جانمه (bənim canıma)
جان ما: بزوم جانمز (bizüm canımız)
جان ما را: بزوم جانمزه (bizüm canımıza)
جان تو: سنک جانک (sənin canın)
جان شما: سزک جانکز (sizin canınız)
جان شما را: سزک جانکزه (sizin canınıza)

نوع دیکر

چه : نه (nə)
چرا: نچون (nəçün)
چراست: نیچوندر (nəçündür)
چیست : ندر (nədir)
چه چیزست : نه نسنه در (nə nəsnədir)
چند: نچه (neçə)
چندین : بو قدر (bu qədər)
چندان : اول قدر (ol qədər)
چندانست : اول قدردور (ol qədərdür)

چندست : نه قدر در (nə qədərdir)
چند نیست : نه قدر یوقدور (nə qədər yoqdur)

نوع دیکر

جز : غیر (ğeyr)
جزین : بوندن غیر (bundan ğeyr)
جزان : اندن غیر (andan ğeyr)
جز این نیست : بوندن غیر دکلدر (bundan ğeyr dəgildir)
جزان نیست : اندن غیر دکلدر (andan ğeyr dəgildir)
جز اینها: بونلردن غیر (bunlardan ğeyr)
جز ایشان : انلردن غیر (anlardan ğeyr)

نوع دیکر

چون: نجه (necə)
چونست : نجه در (necədir)
چونی : نجه سن (necəsən)
چکونه : ندرلو (nədurlu)
چکونست : ندرلودر (nədurludur)
چکونه ی : ندرلوسین (nədurlusın)
چکونه اید: نه درلوسیز (nədurlusız)
چکونه اند : نه درلولردر (nədurlulardır)

نوع دیکر

چنین : بونجلین (buncılayın)
چنینست : بونجلین در (buncılayındır)
چنان : انجلین (ancılayın)
چنانست : انجلین در (ancılayındır)

نوع دیکر

درمن : بنده (bəndə)

درتو : سنده (səndə)
درما: بزده (bizdə)
درشما: سیزده (sizdə)
درین : بونده (bunda)
دران : انده (anda)
درینها: بونلرده (bunlarda)
درانها: انلرده (anlarda)
درایشان: م (anlarda)
درهمه : قموسنده (qamusında)
درفلان : فلانده (filanda)

نوع دیکر

زمن : بندن (bəndən)
زما: بزدن (bizdən)
زتو : سندن (səndən)
زشما: سیزدن (sizdən)

نوع دیکر

نه چنینی: بونجلین دکل سن (buncılayın dəgilsən)
نه چنینم : بونجلین دکلم (buncılayın dəgiləm)
نه چنانی : انجلین دکل سن (ancılayın dəgilsən)
نه چنانم : انجلین دکلم (ancılayın dəgiləm)
نه ازینی : بوندن دکل سن (bundan dəgilsən)
نه ازینم : بوندن دکلم (bundan dəgiləm)
نه ازانی : اندن دکل سک (andan dəgilsən)

نوع دیکر

هرکز نمی برد: هرکز ایلتمز (hərgiz ilətməz)
هرجا نمی شود: هر یرده اولمز (həryerdə olmaz)

شعر

مـر بنـم **مـارا** بزمـدر یا که دیمکدر **مرا**
هم **شمارا** سیزه دیمک سکا دیمکدر **ترا**
یا **چنان** یا ایلدر یا **همچنین** یا بویلدر
پس دسک ییتر دمکدر ای نچه دیمک **بسا**
تحفه الاخوان را کر یاد داری جان من
در لغت مثلت نباشد ز ابتدا تا انتها

(فتح و کسر لغتدر عوام تحریف ایدوب تک درلر[1])

Şeir

Mər bənim **mara** bizimdir yaki deməkdir **məra**,
Həm **şumara** sizə demək, sənə deməkdir **tora**.
Ya **çinan** , ya eylədir , ya **həmçinan** ya böylədir,
Bəs desək yetər deməkdir, ey neçə demək **bəsa**.
Töhfeyi Əxvan ra gər yad dari cani-mən,
Dər lüğət mislət nəbaşəd zibtida ta intiha.

---

[1]. بو جومله شعیرین آلتیندا یازیلیبدیر.

باب پنجم

در اعداد

یک[1]: بر
دو: اکی
سه: اوچ
چهار: درت
پنج: بیش
شش: آلتی
هفت: یدی
هشت: سکز
نه : طقز
ده : اون
یازده: اون بر
دوانزده : اون اکی
سیزده: اون اوج
چهارده: اون درت
پانزده: اون بش
شانزده: اون آلتی
هفتده: اون یدی
هشتده: اون سکز
نوازده: اون طقوز
بیست: یکرمی
بیست و یک: یکرمی بر
بیست و دو: یکرمی اکی
بیست و سه: یکرمی اوچ
بیست و چهار: یکرمی درت
بیست و پنج: یکرمی بش
بیست و شش: یکرمی آلتی
بیست و هفت: یکرمی یدی
بیست و هشت: یکرمی سکز
بیست و نه: یکرمی طقوز
سی : اوتوز
سی و شش: اوتوز آلتی
سی و هفت: اوتوز یدی
سی و هشت: اوتوز سکز
سی و نه : اوتوز طقوز
چهل: قرق
چهل و یک: قرق بر
چهل و دو: قرق اکی
چهل و چهار: قرق درت
چهل و پنج: قرق بیش
چهل و شش: قرق آلتی
چهل و هفت: قرق یدی
چهل و هشت: قرق سکز
چهل و نه: قرق طقوز
پنجاه: اللی
شصت: آلتمش
هفتاد: یتمیش
هشتاد: سکسن
نود: طقسان
صد: یوز
دوصد: اکی یوز
سه صد: اوچ یوز
چهارصد: درت یوز
پنج صد: بیش یوز
شش صد: آلتی یوز

---

[1]. نسخه ده تورکجه سایلار یوخدور (ت) نسخه سیندن گؤتورولوبدور.

هفت صد: یدی یوز
هشت صد: سکز یوز
نه صد: طقوز یوز
هزار: بیک
دو هزار: اکی بیک
سه هزار: اوچ بیک
چهار هزار: درت بیک
پنج هزار: بیش بیک
شش هزار: التی بیک
هفت هزار: یدی بیک
هشت هزار: سکز بیک
نه هزار: طقوز بیک
ده هزار: اون بیک
بیست هزار: یکرمی بیک
سی هزار: اوتوز بیک
چهل هزار: قرق بیک
پنجاه هزار: اللی بیک
شصت هزار: التمش بیک
هفتادهزار: یتمیش بیک
هشتاد هزار: سکسان بیک
نود هزار: طقسان بیک
صد هزار: یوزبیک
دوصد هزار: اکی یوز بیک
سه صد هزار: اوچ یوز بیک
چهارصد هزار: درت یوز بیک
پنج صد هزار: بیش یوز بیک
ششصد هزار: التی یوز بیک
هفت صد هزار: یدی یوز بیک
هشتصد هزار: سکز یوز بیک
نه صد هزار: طقوز یوز بیک
صدبار صدهزار: یوزکز یوزبیک

اعداد فصول و شهور

بهار : یاز (yaz)
تابستان: یای (yay)
پاییز : کوز (köz)
زمستان: قش (qış)
ماههای بهار : یاز آیلری (yaz ayları)
فروردین: اورته[1] یاز آی (ortayaz ayı)
اردبهشت: اورته یاز آی (ortayaz ayı)
خرداد: صوک یاز آی (sonyaz ayı)
ماههای تابستان: یای آیلری (yay ayları)
تیر : الک یای آی (ilkyay ayı)
مرداد: اورته یای آیی (ortayay ayı)
شهریور: [صوک یای آی] (sonyay ayı)

---

[1]. آلیازمادا کاتب بورانی سهو یازیبدیر و بورادا «الک» سؤزو اولمالیدیر.

ماههای پایز : کوز آیلری (köz ayları)
مهر: الک کوز آی (ilkköz ayı)
ابان : اورته کوز ای (ortaköz ayı)
آذر: صوک کوز آی (sonköz ayı)
ماههای زمستان: قیش آیلری (qış ayları)
دی : الک قش ای (ilkqış ayı)
بهمن : اورته قش آی (ortaqış ayı)
اسفندازمد: صوک قش آی (sonqış ayı)

در اسماء یونانی : یونان دلنجه آیلرک آدلری بلدر.
(Yunan dilincə ayların adları belədir)
فصل بهار : یاز فصلی (yaz fəsli)
آذر : الک یاز آی (ilkyay ayı)
نیسان: اورته یاز آی (ortayaz ayı)
ابار : صوک یاز آی (sonyaz ayı)
فصل تابستان : یای فصلی (yay fəsli)
حزیران : الک یای ای (ilkyay ayı)
تموز: اورته یای آی (ortayay ayı)
آب : صوک یای آی (sonyay ayı)
فصل پایز : کوز فصلی (köz fəsli)
ایلول : الک کوز آی (ilkköz ayı)
تشرین اول: اورته کوز ای (ortaköz ayı)
تشرین : صوک کوز آی (sonköz ayı)
فصل زمستان: قیش فصلی (qış fəsli)
کانون اول: الک قش ای (ilkqış ayı)
قانون ثانی: اورته قش آی (ortaqış ayı)
شباط : صوک قش آی (sonqış ayı)

در اسماء شهور عربی بر ترتیب سال

محرم- صفر- ربیع الاول –ربیع الآحر- جمادی الاول – جمادی الاخر- رجب – شعبان – رمضان – شوال – ذی القعده – ذی الحجه

در بیان تاریخ کتاب

بـر خـدای خـالق جـن و اناس
حمد و بی حد و فراوانش سپاس
شد تمام این **تحفه الاخوان** من
بـا عنـایـات خـدای ذی المـتن
بیستـم روز ربیـع اولـست
هشت صد هفتاد هشت اندر سنن

الحمد الله علی الاتمام و الصلوۀ علی نبیه محمد سید الانام و علی آله و اصحابه الکرام

سنهٔ

۸۷۸

بخش دوم

لغتنامۀ

ترکی- فارسی

بیرنئچه سؤز

لوغتلر دیلی فرقلی-فرقلی یؤنلردن آچیقلاییر. لوغتلرده یالنیز سؤزلرین معناسینی یوخ، بلکه دیلی ایشلدن اینسانلارین دونیاگؤروشونو، علمی نایبتلرینی، فلسفی باخیشینی، جوغرافیایی تئرمینلرینی، علمی اوسلوبا لازیم اولان تئرمینلری، فولکلور ادبی بدیعی تفکوروندە أساس رولو اولان بدیعی بیرلشمه لری و یوزلرله دیل قایدالارینی اؤزونده قورویوب ساخلاییر. خالقلارین آراسیندا کؤرپو کیمی وظیفه داشییان لوغتلری یالنیز دیلشوناسلیق باخیشدان دییل موختلیف یؤنلردن آراشدیرماق مومکوندور. بیز بورادا اولان سؤزلری دیلین موعاصیر و تاریخی گؤروشلری یؤنوندن آچقلاماغا چالیشاجاییق.

بیرینجیسی بو ایشی گؤرمک اوچون بیزه خام ماده لازیم ایدی. بونا گؤره ده ، بورادا سیرالانان سؤزلری ألیازمانین متنی أساسیندا حاضیرلانیبدیر. بورادا بیز یالنیر سؤزلری ساغ-سول ائتمیشیک. بو ایشین پراکتیکی أهمیتی اولدوغو اوچون بو ایشه تشبوث لازیم گلدی. لوغت و لئکزیکوقرافی ایشینه ماراقلاری اولانلار و بو ساحه ده تدقیق آپارماق ایستیینلر اوچون بئله سیرالانما لازیم ایدی. بو ایشدن ألده اولان نتیجه لر بونلار اولا بیلر:

١- متینده ایشلنیلن تورکی سؤزلرین ساییسی و تیپلری آشکار اولونور.
٢-سیرالانمادا تورکی سؤزلرین فارس دیلینده بیر نئچه قارشیلیغی اولدوغو بللی اولور.
٣- سؤزلرین قراماتیک آچیلانماسی اوچون یاردیمجی اولور.
٤- بورادا فعللر ، ایسیملر و سایر مورفولوژی حیصه لرینده ایشتیراک ائدن شکیلچیلری آیدینلاشیر.

۵- دیلیمیزده ساده ، دوزلتمه و مورکب سؤز واحیدلرینی موعیین ائتمک اوچون یارارلی اولور.
٦- دیلیمیزین أسکی سؤزلری تلفوظو ایله برابر وئریلیر.
۷- قرافیکامیزین أسکی خصوصیتلرینی گؤرمک مومکون اولور.
۸- آماری جهتدن بیزه ایستاتیک تحلیلده یاردیم ائدیر.
۹- فعللرین حاللانما فورمالارینی بیر یئرده توپولو گؤرمک اولور.
۱۰- دیلیمیزده سیرالانمادا سایلتلرین گوجو آشکارلانیر. بورادا أول سایلتلر گلیر ، سونرا سامیتلر. بو دا دیلیمیزین طبیعی سیرانما آخاریدیر.
۱۱-سؤزلرین ائنسیکلوپدیک معناوارلیغی مدنیتیمیز اوچون آچار رول اوینابیر.
۱۲- دیلیمیزین علمی اوسلوب اوچون یارارلی اولان تئرمین سؤزلر آشکار اولور.
۱۳- أسکیلشمیش و آرخاییک سؤزلری راحتجا آشکار ائتمک اولور.
۱٤- دیلیمیزین سؤز وارلیغینی و سؤز گوجونو آیدینلاشدیریر.
۱۵- دیلیمیزده اوچاغدا اولان آلینما سؤزلر موعیین اولونور. سؤزلوکده قارشیسیندا (ف) یازیلان سؤزلر فارسجا ایله اورتاق سؤزلردیرلر.
۱٦- سؤزلرین قرافیک واریانتلاری موعیین اولونور.

یوخاریدا گؤستریلن پراکتیکی أهمیت و بیرخیلی صادالامادیغیمیز کیفیتلر اوچون بئله بیر سیرالانمانی لازیم گؤردوک. رستم مولوی بو سؤزلویو اوشاقلار اوچون یوخ ، اونو بؤیوکلر اوچون حاضیرلاییبدیر. او دؤرده بئله بیر قایدا واریدی کی، اوشاقلارا کتاب و درسلیک یازماق اوچون همین کیتابلاری نظم ایله یازیردیلار کی، اونون ازبرلنمه سی داها راحات اولسون.

بورادا سیرالادیغیمیز سؤزلر متنین موختلیف بابلاریندا اولان سؤزلردیر. بعضی سؤزلر متینده معناسینا گؤره یوخ، حاللانماسینا گؤره قئید اولونوبدور. آنجاق بو حیصه ده بؤتون سؤزلری ایستر صرفده اولسون ، ایستر معنالانان حیصه ده اولسون بیر یئرده توپلامیشیق.

معنا باخیمیندان سؤزلری دؤرد یئره بؤلمک اولار: بیرینجی او سؤزلر کی، اوخوجو هم تورکجه سینی ، هم ده فارسجاسینی باشا دوشور.

ایکنجی قروپ سؤزلری اوخوجو تورکجه سینی آنلاییر، فارسجاسینی بیلمیر ، آنجاق اونون نه معنادا اولماسینی تورکجه سیندن باشا دورشور. اوچونجو قروپدا اوخوجولار تورکجه سینی بیلمیرلر و فارسجاسینی آنلاییرلار و بو یولدان تورکجه سینی ده باشا دوشورلر. دؤردونجو قروپ سؤزلر اونلاردیر کی، اوخوجو نه تورکجه سینی ، نه ده فارسجاسینی باشا دوشمور. بئله سؤزلر یا أسکیلشمیش سؤزلردیر، یا دا دانیشیق دیلده فعال اولمایان سؤزلردیر. بو سؤزلرین فارسجا معناسینی "فرهنگ سخن" کیتابیندان أتک یازیدا گؤسترمیشیک. اورادا اولمایان و یا فرقلی اولانلاری "لغت حلیمی" ، "صحاح فرس"، "صحاح عجم" ، تورک دیل قورومونون یاییملادیغی "تاراما سؤزلویو" کیتابلاریندان علاوه ائتمیشیک کی، اوخوجولار معنالارینی داها یاخشی باشا دوشسونلر.

سؤزلوکلر اؤز سؤزلریله یالنیز معنا پالارلارینی یوخ، هم ده سؤزلرین قراماتیک گؤرسکلرینی آشکار ائدیر. بیز بو سؤزلرین یاردیمی ایله اونلاردا اولان سؤزدییشدیریجی و یا حال دییشدیریجی علامتلری موشاهیده ائدیریک. باشقا یؤندن سؤزلر مورفولوژی حیصه لرینه عایید اولان سؤزقروپلارینی دا موعیین ائدیر. بو سؤزلوگده سؤزلریمیزی چاغداش و تاریخی باخیمدان تحلیل ائتمک اوچون اونلاری علامتلرینه گؤره آشاغیداکی بؤلمه لرده گؤزکزدیرمیشیک.

ألیازمانین دیل اؤزللیکلزی

ألیازمانین دیل اؤزلیکلری دیلیمیزین تاریخی باخیمدان آراشدیرماسی اوچون عوضسیز ماتئریال اورتایا قویور. بو اؤزلیکلری هم عمومی باخیمدان، هم ده خصوصی اولاراق بو ألیازمایا عایید اولماسینی گؤرمک اولار. بورادا اولان خصوصیيتلری قرافیک، فونئتیک، مورفولوژی ، لئکزیک و بیرلشمه أساسیندا اینجه لمک اولار.

ألیازمانین قرافیک اؤزلیکلری:

قرافیک جهتدن ألیازمادا چوخ واریانتلیلیق بیرینجی یئرده دیر. بیز بورادا سؤزلرین ایملاسینی واحید بیر گؤرسکده یوخ بیر نئچه گؤرسکده گؤروروک. چوخ واریانتلیلیق أصلینده سابیتلرین یازیسیندا داها قاباریق

گؤرونور. سامیتلرین یازیسیندا ثابیتلیک داها مؤحکم قورونور. بورادا واحید بیر مأسله بودور کی، هم سامیتلر، هم ده سایيتلرین یازیلیشیندا آهنگ قانونو وار. سایيتلرین یازیلیشی اوچون خصوصی قرافیکدن ایستیفاده اولونمور، آنجاق اینجه، قالین اولماق ایله بونو سؤزلرده موشاهیده ائدیریک. سامیتلر سؤزون بایندا، اورتاسیندا و سونوندا اوچ موختلیف واریانتدا ، آنجاق فرقلی گؤرسکده گؤزه چارپیر. سامیتلرین و سایتلرین یازیلیشی بئله دیر:

سایتلرین یازیلیشی:

- آ (A) سسی سوزون باشیندا فتحه لی و فتحه سیز ، سؤزون اورتاسیندا أساسن فتحه سیزدیر. آنجاق فتحه لی میثاللارا دا راستلاشیریق. ائله سؤزلر ده وار کی، «ا» سسی یازیلمیر. سؤزوزون سونوندا فتحه سیر یازیلیر و یا «ـه» قرافم ایله گؤستریلیر:

سؤزون سونوندا ا - ـه	سؤزون اورتاسیندا آ - ا - یازیلمادان	سؤزون باشیندا آ - ا
پاچه ، اغلیه ، صکره، اژدها، الا، ارلیا	کوز یاشی، ارقون، انلر ، ارزولو، اتمک اشی	آز ، آت، آری،

- ائه (E) سسی سؤزون باشیندا «ا» و «ایـ» اشاره سی ایله ، سؤزون اورتاسیندا یازلمادان (آهنگ قانونونا گؤره) و یا « ـه» ایشاره سی ایله یازیلیر. سؤزون سونوندا «ـه» ایشاره سی ایله گؤستریلیر:

سؤزون سونوندا ـه	سؤزون اورتاسیندا یازیلمادان	سؤزون باشیندا ا – ایـ
اوکرنه ،اکنه ، انجه ، انجیده ، اله ، اوشیه	اچرو، اکلمک ، استیه، التمک، اشلمک	اشتمک،، اشک ، ایو ، اینلو، او، اکشی، انیش

- أ (ə) سسی سؤزون باشیندا «ا» اشاره سی ایله ، سؤزون اورتاسیندا یازیلمادان (آهنگ قانونونا گؤره) و یا « ـه» ایشاره سی ایله یازیلیر. سؤزون سونوندا «ـه» ایشاره سی ایله گؤستریلیر:

سؤزون سونوندا	سؤزون اورتاسیندا	سؤزون باشیندا

ا	یازیلمادان	ـه
اتمک آشی، اسرکمک، اژدها ، ازه ، اروک ،	اتمکچی ، اکرمک ، البته ، الیه ، امجک	اسرکیه ، اکسیه ، اکشیه ، اسنلشه ، اکلیه ، اکیره

- ایـ (i) سسی سؤزون باشیندا «ا» و «ایـ» اشاره سی ایله ، سؤزون اورتاسیندا « یـ » و یا یازلمادان (آهنگ قانونونا گؤره) و سؤزون سونوندا «ی » ایشاره سی ایله یازیلیر:

سؤزون باشیندا ا - ایـ	**سؤزون اورتاسیندا** یـ - یازیلمادان	**سؤزون سونوندا** ی
اپلک ، اچرو ، ارشه ، ایشسز، ایت، ایپ،	ایشق ، بلش ، بلکو، بلمز ، سز ، سیزک	اری ، ای اوی، ایکی ، اوصی ، اوکی، سنی

- او (O) سسی سؤزون باشیندا «ا» و «او» اشاره سی ایله، سؤزون اورتاسیندا « و» و یا یازلمادان (آهنگ قانونونا گؤره) و سؤزون سونوندا یازیلمادان و یا آلینما سؤزلرده « و » ایشاره سی ایله یازیلیر:

سؤزون باشیندا ا – او	**سؤزون اورتاسیندا** و - یازیلمادان	**سؤزون سونوندا** و
اوغلق، ارغان، انلر، او، ایوق	بوی ، توز ، چوغان ، زقاق ، صکره ،طقوز	کر دوتمق،

- او (U) سسی سؤزون باشیندا «ا» و «او» اشاره سی ایله ، سؤزون اورتاسیندا « و» و یا یازلمادان (آهنگ قانونونا گؤره) و سؤزون سونوندا « و » ایشاره سی ایله یازیلیر:

سؤزون باشیندا ا – او	**سؤزون اورتاسیندا** و - یازیلمادان	**سؤزون سونوندا** و
اوجوز، اوچه ، ارو،	اوسکر، قوش ، اوقیه ، اوغل ، اورج ، اودن	ارو ، اوشو ، اوصلو، اولو، آیو

- او (Ö) سسی سؤزون باشیندا «او» اشاره سی ایله و یالنیز بیر میثالدا «ا» یازیلمیدیر. سؤزون اورتاسیندا « و» و یا یازلمادان (آهنگ قانونونا گؤره) و سؤزون سونوندا بو ایشاره سؤزلریمیزده ایشلنمیر و آلینما سؤزلرده «و» ایشاره سی ایله یازیلیر:

سؤزون باشیندا ا – او	سؤزون اورتاسیندا و - یازیلمادان	سؤزون سونوندا گلمز
اوپمک ، اوردک، اولو، اله ،	کومجی، توره، درت ، چقرق بلمه سی، دکمک	اچرو کله،

- او (Ü) سسی سؤزون باشیندا «او» اشاره سی ایله و یالنیز بیر میثالدا «ا» یازیلمیدیر. سؤزون اورتاسیندا « و» و یا یازلمادان (آهنگ قانونونا گؤره) و سؤزون سونوندا و آلینما سؤزلرده « و » ایشاره سی ایله یازیلیر:

سؤزون باشیندا ا – او	سؤزون اورتاسیندا و - یازیلمادان	سؤزون سونوندا گلمز
اوچ ، اوزمک، اوزون	توتون ، یوز ، مشکل ، مشتریلک، کومش	کیرو ، کیزلو، کویکو، کوجلو

سامیتلرین یازیلیشی:

سامیتلرین یازلیشیندا باشقا ألیازمالارلا فرقلی بیر یؤن گؤزه چارپمیر. بورادا همین دؤوره مخصوص اولان اوزه للیکلر، ألیازمادا تکرار اولونور. بیرینجیسی ب//پ ، ج//چ ، ک//گ ، ق//غ پارالئل اولماسیدیر. بوگون دیلیمیزده بو سس و ایشاره لر چوخ ثابیت ایشلنیر، آنجاق او چاغلاردا بئله دییلدی. همین دورومو بیز فارس دیلی یازیلاریندا دا گؤروروک. آمما ماراقلی یؤن سامیتلرده اینجه ، قالین ایشاره نین گؤسترمه سیدیر. بو عنعنه چوخ أسکی زامانلاردان یعنی اورحون، یئنی سئی یازی اؤزلیکلرینین قالیغیدیر. همین دؤور ألیفبا ایشاره لرینه اینجه- قالین آهنگی هم سامیتلر، هم ده سایتلرده گؤزله نیلیردی. سونرالار عرب ألیفباسینی ایشلدندن سونرا بو قایدا اؤزونو بیر نئچه ایشاره ده مثلن س//ص ، ت//ط ایشاره لرینده ساخلادی. ألبته بو حال بوتون سؤزلرده رعایت اولونمور، آنجاق أسکی بیر ایز اولاراق همین دؤور ألیازمالاریندا گؤزه گؤرونور. بوگون بئله حال ألیفبامیزدا یوخدور و بیز دیلیمیزه مخصوص اولان «س» سسینی یالنیز «س» ایشاره سی و «ت» سسینی

گؤسترن سؤزلری ده «ت» ایشاره سی ایله یازیریق. «ط» و «ص» حرفلری یالنیز آلینما سؤزلرده ایشلنیلیر.

اینجه «س»سسی	قالین «س» سسی	اینجه «ت» سسی	قالین «ت» سسی
سقال،سکا،سیز، سرچه، سپرکه ، سکز ، سکسن	صقلمق، صنجمق، صو، صمن،صوق	تره، تزک ، تکه ، توتون ، تیز	طقوز، طوته ، طون، طورمک، دو طبانی، طاری

ألیازمانین آیری بیر قرافیک اؤزللییی ده سؤزلرین ایملاسیندا اولان ایکیلیکدیر. بورادا بیر نئچه سؤز وار کی، اونلارین ایملاسی ثابیت دییلدیر. بئله تیپلی سؤزلر همین دؤوره مخصوص اولان ألیازمالارا گؤره داها آز گؤزه گؤرونور.

بیرینجی گؤرسک[1]	ایکینجی گؤرسک
کیزلو	کزلو
قرنداش ، رازداش	طاش
تاغ	طاغ
دشره اولمق	طشره
طپرق	طوپرق//طورپق
اویوق	ایوق
قونمش اوق	قونموش اوق
قرغه دلکی	قرغه دلوکی

ألیازمانین باشقا بیر قرافیک اؤزللییی ده آلینما سؤزلرین یازیلیشیدیر. آلینما سؤزلر منشاء دیلده اولدوغو کیمی یازیلیرسا، ائله سؤزلره ده راستلاشیریق کی ، دیلیمیزین قانونلارینا اویغون اولاراق تلفوظ أساسیندا یازلیرلار. أصلینده بو دوغرو یازیلیشدیر و آلینمالاری منشأده اولدغو کیمی، یازماق سهودیر و تلفوظ آسیمیلاسینی یارادیر و دیلیمیزین تلفوظ آهنگی پوزولور.

---

[1]. بو سؤزی «تحفه» لوغتیندن آلمیشام اورادا «فورما، شکیل» معناسیندادیر، چوخ موناسیب قارشیلیغلی معنانی چاتدیریر.

آمنشأ دیلده	آلیازمادا
مفت	موفت
شب قدر	قدیر کجسی
ناز	نزلنمک

آلیازمانین اورفوفونئتیک اؤزه للیکلری:

آلیازمانین فونئتیک باخیمدان آراشدیرماسی دیلیمیزین تاریخی اوچون بیر نئچه مسئله نی آیدینلاشدیریر. آلیازمازنین فونئتیک اؤزه للیکلرینده چوخ دییشیکلیک گؤرونمور، آنجاق بعضی سسلرین تاریخی اینکیشافینی گؤرمک مومکوندور. بونلار آشاغیداکیلاردیر:

- بوگون چاغداش دیلیمیزده ایشلنن «خ» سسی أسکی گؤرسکی اولان «ق» سسی ایله سؤیله نیلیر. مثلن : لغلنمق (لاخلانمق)، صقمق (سیخماق)، قوقی (قوخو)، قوقمق (قوخوماق)، صقلمق (ساخلاماق)، قورقمق (قورخماق)، قرق (قیرخ)، ارقه (آرخا) ، چق (چوخ) ، اکک چوقوری (أنگ چوخوری)، دوقمق (توخوماق).

- أدبی دیلیمیزده ائله سؤزلر وار کی، اونلار«ق» ایله تلفوظ اولونور و یازلیر، آنجاق شیفاهی دانیشیق دیلینده یا دیالئکتلرده اونو «خ» ایله تلفوظ ائدیرلر. آلیازمانین دیلینده بئله حالا راستلاشیریق و دانیشیق فورماسینی موشاهیده ائدیریک. مثلن: دوزاخ (دام) < دوزاق.

- «گ» سسین موقعی ثابیتدیر. بوگونکی دیلیمیزده بو سس ایکی سایت آراسیندا موقعینی ایتیریر و «ی» سسی ایله تلفوظ اولونور. ائلجه ده بیر سیرا سؤزلرده بو سسی بوگون «ی» ایله تلفوظ ائدیریک. مثلن: اکری (أیری)، اکنه (ایینه)، ایکرمی (اییرمی)، اوکوت (اؤیود)، اوکرنمک (اؤیرنمک)، دکمه (دویمه)، سکود (سؤیود)، کوکجک (گؤیچک).

- أليازمانین فونئتیک اؤزه للیکلریندن بیری ده آهنگ قانونون کیفیتیدیر. بوگونکی چاغداش دیلیمیزه عکس اولاراق ، اورتا و قدیم دؤور سؤزلر حالانان زاماندا ، یا دا شکیلچیلر آرتان زامان دوداق آهنگین اوستون موقعینی موشاهیده ائدیریک. بو مودئل آهنگلشمه بوگون جنوب دیالئکتلرینده داها قاباریق موشاهیده اولونور. لوغتدن میثالار: دقدوکوز (تیخدینیز)، انجندوکوز (اینجیتدینیز)، دوغردوکوز (دوغرادینیز)، بولشدوم (بولاشدیم)، کتوردم (گتیردیم)، اینجو (ایجی)، ایکلدو (اینیلدی)، اروک (أریک).

- ألیازمادا ائله سؤزلره راست گلیریک کی، چاغداش دیلیمیز ایله موقاییسه ده اونلاردا سس اینوئرسیایی (یئردییشمه حادیثه سی) موشاهیده اولونور. مثلن : اوکسورمک (اؤسکورمک)، اقسورمق (آسقیرماق)، دوتسق (دوستاق) ، اکسک (أسکیک)، اکسکرک (أسکیک راق).

- چاغداش دیلیمیزده باشیندا «هـ» سسی ایله دییلن و یازیلان سؤزلر ألیازمادا بو سس اولمادان ایشلنیبدیر. مثلن: ایس > هیس (دوده) ، اورک صاج > هؤروک ساچ (موی بافته// مرغول)، اورمجک > هؤرومجک (تنیده// عنکبوت).

- چاغداش دیلیمیزده «ت» ایله تلفوظ اولونان سؤزلر ، ألیازمانین دیلینده «د» ایله ایشانیلیبدیر: یمرده (یومورتا)، دلکولک (تولکولوک) ، دیکن (تیکان) ، دپرندرمک (ترپندرمک)، دوقمق (توخوماق)، دپمک (تپیک آتماق).

- ألیازمادا سؤزون باشیندا و سونوندا «ت» ایله یازیلان سؤزلر ، چاغداش دیلیمیزده «د» ایله یازیلیرلار. مثلن : دوتسق (توستاق)، قنت (قاناد)، اوکوت (اویود) ، طولو (دولو) ، طول عورت (دول آرواد)، طوغری (دوغری)، طمق (داماق)، طورنا (دورنا)، ، طلق (دالاق).

- سؤزون باشیندا ایشلنیلن «ی» سسی، چاغداش دیلیمیزده ایشلنمیر. بو دوروم باشقا اوغوز قروپونا داخیل اولان تورک دیللرینده (تورکییه ، تورکمن) ثابیتلشیبدیر. مثلن: یوکسک (اوسکوک)، یلدز (اولدوز)، یوز (اوز)، یلدرم (ایلدیریم)، یوزکجی (اوزوکجی)، یوجه (اوجا)، یورک (اورک)، یوزمک (اوزمک)، یل (ایل) ، ییلمک (ایله مک)،

- گئری آسیمیلاسیا نومونه سینه ألیازمانین دیلینده راستلاشیریق: تس > سس مثلن: ایستی > اسی ، ایستیلیک> اسیلک.

- سس دوشمه سی حادیثه سینه ألیازمادا ایشلنیلن سؤزلرده ، موعاصیر دیل ایله موقاییسه ده ، راستلاشیریق. مثلن: بلازک (بیلرزیک) – بورادا «ر» سسی دوشمه سی وار.

- دیالئکت خصوصیتی سایيلان چ > ش عوضلنمه سینه بیر نئچه سؤزده راستلاشیریق: چاشماق > شاشی (لوچ).

- سس دییشمه سی حادیثه سینین نادیر بیر نومونه سینی ألیازمانین دیلینده موشاهیده ائدیریک ، او دا ن> ی دییشمه سیدیر. بیر نئچه سؤزده بوگونکی دیلیمیزده اولان «ن» سسی ألیازمانین دیلینده «ی» واریانتینا راست کلیریک: کوکلک >کوینک.

- سس دییشمه سی حادیثه سینه ألیازمادا راستلاشیریق. بونلاردان ر> ل دییشمه سینی موشاهیده ائدیریک. مثلن: صولمق[1]>صورمق (پژوهیدن)، اورکر> اولکر (پروین)، کورش> کولش، کورشجی >کولشچی، چامل>چامور (زیق) ؛ ل > ن دییشمه سی کپه لک > کپه نک .

---

[1]. بو فعل «وسیلة المقاصد» اثرینده صورمق کیمی یازیلیبدیر، کی ر>ل عوضلنمه سینی داها مؤحکم ثبوت ائدیر.

- آسیمیلیاسینین بیر نؤوعونه ألیازمانین دیلینده راست گلیریک. بورادا «ن+م» >«م+م» میثالینی موشاهیده ائدیریک: **صمق** (شکستن)> **سینماق**. ألیازمادا بو فعلین امر فورماسی «صینه» کیمی یازیلیبدیر.

- ألیازمانین دیلینده دیلمیزین تاریخی فونئتیکاسینین بیر نادیر نومونه سینه راستلاشیریق. بورادا چوخ قدیملرده باش وئرمیش د > ج عوضلنمه سیدیر. بو عوضلنمه نی موعاصیر دیلیمیزده اولان دیرناق و جیرماق سؤزلرینده موشاهیده ائدیریک. ألیازمادا بیزه یادیکار گلن درمقلمق (خراشیدن) فعلی بو حادیثه نین قدیم اورنکیدیر.

- سؤزون ترکیبینده اولان « پـر » مثلن : یقه پیرغی ، طپرق و س. چاغداش دیلیمیزده «رپـ » ترکیبی ایله ایشلنیلیر. مثلن: طپرق// طورپق (تورپاق)، بیپرق (یارپاق)، کوپری (کؤرپو)، دپرندرمک (ترپتدیرمک)، دپرنمک (ترپنمک).

ألیازمانین لئکزیک اؤزللیکلری:
«تحفۀ الاخوان»-دا اولان سؤزلرین سایی چوخ دییل ، آنجاق اونلارین هامیسی گؤندلیک دانیشیق دیلینده ایشلنیلن سؤزلردیر. بونا گؤره ده همین سؤزلرین بیر دیل عالیمی و یا بیر لوغت یازان طرفیندن بیلینمه سی طبیعیدیر. بو منطیقه گؤره رستم مولوی دئمک اولار کی، بو سؤزلری یازاندا حافیظه سیندن یارارلانیبدیر. نتیجه ده بیز هیچ بیر باشقا لوغتین آدینا ایشاره ائتمه سینی گؤرموروک. لوغتده ایستر تورک سؤزلری اولسون، ایسترسه ده آلینما سؤزلر، بونلار ایکی قروپ اولورلار. بیرینجیسی بوگون ده دیلیمیزده فعال اولانلار و ایکینجیسی بوگون دیلیمیزده فعال سایلمایانلار.

لوغتین لئکزیک اؤزللیکلریندن بیریسی اونون أسکی اولان سؤزلرین تصویریدیر. أسکی سؤزلرین (فعال اولمایان سؤزلر) بیر قروپو ، ایجتیماعی حیاتین دییشمه سی نتیجه سینده اورتادان چیخیبلار. مثلن:

اشرف (دینار)، ادکجی (موزه دوز)، ادک (موزه)، اسکجی (پینه دوز)، اوزنکو (رکاب)، باجه (کنکره)، بلکو (افسان)، صندو (درزی آلتی). آرخاییک اولان سؤزلرین آراسیندا آرخاییک فعللرده راستلاشیریق کی، اونلارین برپاسی مومکوندور.

بیر قروپ سؤزلر ده منشأ دیلین تاثیرلی آلتیندا (دیل خارجی تاثیر نتیجه سینده) دیلدن ازواقلاشیب غیرفعال اولوبلار. بو سؤزلری یئنیدن برپا ائتمک اولار. بو دا جمعیتین دیل سیاستینه گؤره باش وئریر. کورسک (تصویر)، اود (شرم)، اولچک (پیمانه، اندازه)، اوشو (تاوه)، کوتورم (افکار)، یالک (شعله ، زبانه)، بونه مش (فرتوت)، دوتی (گرو) و س. .

بیر قروپ أسکی سؤزلرده «آلینما أسکی سؤزلردیر». بو سؤزلر ایستر فارس دیلیندن ، ایسترسه عرب دیلیندن آلینمیش اولمالارینا باخمیاراق بوگون آرتیق دیلیمیزده فعال دییللر. مثلن: بو سؤزلر همین دؤورون طلباتی أساسیندا دیلیمیزه داخیل اولموشدور. بخن ، بومه (کبک)، پاردم ، تیمار، چاشنی کیر، چنبر، خلخال، خشنود، خنب ، خایه، دایه، دولاب، دویت، ریسمان، زیب، زردآلو، سپد . آلینما سؤزلرین بیر سیراسی هله ده دیلیمیزده فعالدیرلار. مثلن: چمن، خرما، خرمن، خمیر، خیار، درد، درزی، درمان، درویش، دستور، دشمن، دوست، دین، رنده، زمان، سرای، زندان، سرکه، زیان، ساز، سوسن، دوا . بیر قروپ آلینمالار وار کی، یوسف ابن مولوینین دیگر اثرینی ده نظره آلاراق ، چوخ دا فعال دییللر، چونکی اونلارین تورکی دیلینده قارشیلیغی وار و آلینمانین ایشلنمه سینه بیراو قدر ده ائحتیاج یوخدور. مثلن : کیسه (چوال ، طوربا)، قوربغه (غوک). «ف» ایله اولان سؤزلرین هامیسی فارسجادان آلینماییبلار، بلکه فارسجا، عربجه و تورکجه ده اورتاق اولاراق ایشلنیرلر. اونلارین بعضیسی عربجه دن ویا تورکجه دن فارسجایا داخیل اولوبلار و ائله بونا گؤره ده اورتاق اولوبلار. مثلن : پنیر، قوز (گوژ)، نقاره (طبل).

- آرخاییک فعللر أليازمانین اؤزل أهمیتی اولان حیصه دیر. بیلیریک کی، آرخاییکلاشما پروسئسی فعللرده چوخ آز باش وئریر، آنجاق بورادا بیر نئچه نومونیه راست گلیریک. مثلن: آغونمق (دینجلمک)، اکلنمک (نفرین کردن)، درملمق(خراشیدن) ، یرلغمق (آمرزیدن) ، واز کلمک (باه آمدن)، کویمک (پاییدن)، سوزمک (پالودن)، طپمق (پرستیدن)، التمک (بردن)، اوصی کتمک (بیهوش شدن)، یلمک (پوییدن)، یکزمک (تابیدن)، قیوقزمق (چاهیدن)، کمورمک (چلیدن)، اکشمک (ترشیدن)، سکرتمک (دویدن)، ارلمق (سراییدن)، انکولک ایلمک (ستریدن)، اومک//ایومک (شتاب کردن)، اصروق (کزیدن) ، اوکنمک (لافیدن)، صرتمق (کماریدن)، صرقرنمق (منکیدن)، کنکل ایلمک (مزاح کردن)، ارو دورماق (ورخاستن).

مورفولوژیک اؤزه للیکلر:

أليازمانین دیلینده موعاصیر دیلیمیزده اولان بوتون کیفیتلری گؤرمک اولار. بورادا سؤزلرین قورولوشو ، سؤزدوزلدیجی شکیلچیلرین قبولو و مورکب سؤزلرین یارانماسی عینی چاغداش دیلیمیزده اولدوغو کیمیدیر. أليازمانین دیلینده چاغداش دیلیمیزده اولان حاللاردان علاوه اؤزل خصوصیيتلره ده راستلاشیریق کی، آرتیق چاغداش دیلیمیزده فعال دییللر. بونلار آشاغیداکیلاردان عبارتدیر:

- صیفیتین درجه لنمه سینده ایشتیراک ائدن **–رک** //**-راق** شکیلچیسی آرتیق أدبی دیلیمیز ده فعال دییل و یالنیز دیالئکتلریمیزده اونلارا راستلاشیریق: اکسکرک (کمتر)، الچقرق (پستر)، کچرک (کهتر)، اولورق (مهتر)، تکرک (خیو).

- عوضلیکلرین هامیسی أليازمادا اؤز عکسینی تاپیبدیر. بوردا چاغداش دیلیمیزده اولان عوضلیکلرله یاناشی، بوگون دیلیمیزده فعال اولمایان عوضلیکلره و یا فورماسی و تلفوظو دییشیلمیش عوضلیکلره ده راست گلیریک. مثلن: قنی (کو)، قنقی (کدام)، قنده (کجا)، قموسنده (درهمه)،

اول (او)، بوندن غیر (جزین)، بو (این،اینک)، بوقدر (چندین)، بنوم (آن من)، قنده (کجا) ، بن (من)، بکا (بمن)، بزوم (آن ما)، کندو (خویش، خود)، کمسه (کس)، برکمسه (کسی). شمدیکه حالده (در زمان حال)، نچون (چرا).

- سئمانتیک جهتدن ظرف اولان سؤزلره لوغتده راست گلیریگ. بورادا هم چاغداش دیلیمیزده فعال اولان و هم ده آرتیق أسکیلشمیش ظرفلره راستلاشیریق. مثلن: شمدی (اکنون)، ارو دورماق (ورخاستن) ، یوقاروغی (زیرین)، اول وقت آنک)، چق (بس). غیرفعال سایبلان – **جلایین** شکیلچیسی ایشاره عوضلیکلرینه آرتیراراق ظرف یارادیر. مثلن: انجلین (چنان) ، بونجلین (چنین).

- ألیازمانین دیلینده موشاهیده اولونان سؤزدوزه لدیجی شکیلچیلر: - **جی** (اکنجی ، ایرجی، اکنه جی)، -**لو** (اینلو ، اوصلو)، -**لیک**//**لوک**- **لق** //**لوق** (اسیلک، بشلق، دلکولک) ،-**جک** (امجک) ، -**زیک** (امزیک)، - **سز** (ایش سز، امیدسیز، چاره سوز)، - **اق**//-**وق** (اوتورق، اویوق) ، - **جق** // **جاق** (اوغلنجق، دغرجق)، -**لاق** (اویلق ، بوزلق)، -**أک**//-**وک** (اورک صاج، اولچک، چاپک)، -**ماز**//**مز** (یرتمز ،)، - **ون** (اوستون ،)، - **کون** (دوزکون ، صیقون)، - **ک** (بزک ،)، - **کی**//**کو** (بلکو،)، - **اوناق** (بوغنق).

- ألیازمانین دیلینده سایلارین فرقلی نؤوعلرینه راستلاشیریق. بورادا میقدار سایلارین هامیسینی موشاهیده ائدیریک. سیرا سایلارینا راستلاشماساق دا ، غیرموعیین سایلارین خئیلیسی اؤزعکسینی تاپیبدیر. ألیازمانین دیلینده کز (دفعه)، کره (بار) و ائلجه ده غیرموعین سایلاری گؤسترن واحیدلره ده راست گلیریک. مثلن: چق ، نچه (چند) ، آز (کم).

- فعلی باغلامانین أسکی بیر فورماسی اولان –یو (-yu,-yü) شکیلچیسینه ألیازمانی دیلینده راستلاشیریق. مثلن: صقلایو دوته (نگاه بدارد).

- ألیازمانین دیلینده فعللرین سیراسیندا ساده ودوزلتمه فعللرایله یاناشی یاردیمجی فعللرین واسیطه سیله یارانمیش مورکب فعللره ده راستلاشیریق. بو دا مورکب فعللرین یارانما تاریخینین قدیم اولماسینی گؤستریر. ألیازمانین دیلینده اولمق ، ایلمک ، دوتمق ، التمک، ورمک //ویرمک، کسترمک، کلمک، کتمک، یتمک ، المق ، یتشمک ، اتمق ، قلمق مصدرلری مورکب مصدرلرین یارانماسیندا ایشتیراک ائتمه سینی گؤروروک.

سینتاکسیس اؤزه للیکلر:

ألیازمانین دیلینده بیر نئچه یئرده جومله لر ایشلنیبدیر. بوندان علاوه ترکیبلرین موختلیف نؤوعلرینه ، او جومله دن ثابیت بیرلشمه لر و تعیینی بیرلشمه لره راست گلیریک. بورادا چاغداش دیلیمیزدن فرقلی جهتلره گؤزه گؤرونمور. بیرلشمه لردهآشاغیداکی اؤزلیکلره راست گلدیک.

- بیرینجی نؤوع تعیینی سؤزبیرشمه ده «تعیین علامتی» یوخدور. مثلن: اغج دیب (اغاج دیبی)، اغز یاری (اغز یاریسی)، دوست جان ایچون (دوست جانی اوچون).

واژه نامه ترکی-فارسی تحفۀالاخوان

آ- (A)

ابدست الا (abdəst ala) : وضو بسازد

ابدست المق (abdəst almaq): وضو ساختن

آت (at): اسب

ات قاتر (at qatır) : ستور

اتلو (atlu): سوار

اتمجه (atmaca) باشه

اتمق (atmaq): انداختن

اتنمق (atınmaq) : کرویدن

اته (ata) : پدر

آته (ata): بیندازد

اته بنمک (ata binmək) : برشتن

اته بنمک (ata binmək): ورنشیستن

اته بنه (ata binə) : برنشیند

اج (ac) : کرسنه

آجی (acı): تلخ

اچلمق (açılmaq): واشدن

آچله (açıla): وابشود

اچمق (açmaq): گشادن

اچمک (içmək):اشامیدن؛ نوشیدن

آچه (aça): بکشاید

آخر (axır): پایان

آخرینه یتشمک (axırına yetişmək): سپری شدن

اخشام نمازی (axşam namazı): نماز شام

آخور: (axur): ف

اد (ad): نام

ادم (addım): کام

ار (ər): مرد

ارپلق (arpalıq): جوینه

ارپه (arpa): جو

آرتوقلنه (artıqlana): بچربد

آرته (arta) بیفزاید

ارتق (artıq): فزون

ارتمق (artmaq): افزودن

ارتوق (artuq): افزون

ارد (ard): پس

ارددغی[1] (arddağı): واپسین

آرزو (arzu): ف

ارزولو (arzulu) : آرزومند

ارشون (arşun): کز

ارشون (arşun): یاره

[1]. آرداکی

ارغج (arğac): پور

ارق (arıq): لاغر

ارق (arıq): نزار

ارقلنمق (arıqlanmaq): زنخ زدن

ارقون (arqun): آهسته

ارقونلق (arqunluq) آهستکی

ارقه (arqa) : پشت

ارو (aru) : زنبور

ارو (aru) : منج

آری (arı): پاک

اری اکنه سی (arı ignəsi): نیش

اری دوتمق (arı dutmaq): پاک داشتن

اری طوته (arı tuta): پاک بدارد

اریش (arış): تار

آز (az): اندک

آزاد : ف

آزاد اولمقلقلر(azad olmaqlıqlar): آزاد شدنیها

آزاد اولممقلق (azad olmamaqlıq): آزاد نشدن

ازاد اولمق (azad olmaq): آزاد شدن

آزاد اوله (azad ola) آزاد بشود

ازغونلق (azğunluq): کمرهی

ازق (azuq): توشه

ازقلیه (arıqlaya) : زنخ بزند

ازوق (azuq): برک

آستر: ف

اشغا کله (aşağa gələ):فرو بیاید

اشغه کتمک (aşağa getmək): فرو شدن

اشغه کده (aşağa gedə):فرو بشود

اشغه کلمک (aşağa gəlmək): فرو آمدن

اشغه یان (aşağı yan): زیرین

آشکار: ف

اشکره[1] (aşkərə): پیدا

اشکره (aşkərə): هویدا

اشکره (aşkərə): بدید

اشوق (aşuq) : قاب

اصمق (asmaq): آویختن

اصمق (asmaq): بردارکردن

آصه (asa): بردار بکند

آصه (asa): بیاویزد

اغج (ağac): چرغ

اغج (ağac): درخت

اغج (ağac): چوب

اغج دیب (ağac dibi): بن درخت

اغج قاقن قوش(ağac qaqan quş): سرخسار

اغر (ağır): کران

اغر بهالو (ağır bahalu) کرانمایه

اغرباصن دیو (ağırbasan div): استنه

اغرشق (ağırşaq) : بادریسه[1]

---

[1]. بو سؤز آشکارا سؤزونون دانیشیق گؤزسکیدیر.

اغرشق (ağırşaq) : دوکرسه
اغز (ağız) : دهن
اغز یاری (ağız yarı) : بفج
اغسق (ağsaq): لنک
اغسمق (ağsamaq): لنکیدن
اغلمق (ağlamaq) : کریستن
اغلمق (ağlamaq): کریه کردن
اغلمق (ağlamaq): موییدن
اغلیجی (ağlayıcı) :کریان
اغلیه (ağlaya) : بکرید
اغلیه (ağlaya) : بموید
اغلیه (ağlaya) : کریه بکند
اغو (ağu) : زهر
اغوز[2] (ağuz): فله
اغونمق (ağunmaq): غنودن
اغونه (ağuna) : بغنود
آغی (ağı) : نیش
آفرین: م
آق (aq) : سپید
اق کیک (aq geyik) : ریم
اقچه (aqça) : درم
اقسورمق (aqsurmaq):
عطسه کردن
اقشم وقتی (aqşam vaqtı): شبنکاه
اکا (ana) : یاد بکند

اکلمق (anlamaq) : دریافتن
اکلمق (anlamaq): شناختن
اکلیه (anlaya): بشناسد
اکمق (anmaq): یادکردن
آل: ف
الا (ala): بستد
ال ات (alat): سمند
الت (alt) : زیر
الت (altı) : شش
آلتمش (altmış): شصت
التمش بیک (altmışbin): شصت هزار
التون (altun) : زر
التون اوواغی (altun uvağı): ریزه
التونجی (altuncı) : زرکر
آلتی (altı) شش
التی بیک (altıbin): شش هزار
آلتی یوز (altıyüz): شش صد
التی یوز بیک (altıyüzbin):
ششصد هزار
الچق (alçaq): پست
الچق اصللو (alçaq asıllu):
فرومایه
الچاقلق ایده (alçaqlıq edə):
فروتنی بکند
الچقرق (alçaqraq) : پستر
الچقلق (alçaqlıq) : پستی

---

۱. قطعه چوب یاچرو که هنگام ریستن روی دوک میگذاشتند. (سخن)
۲. هر دیشینین دوغورجار أوللریندهأمجکلریندن کلور. (ح)

الچقلق ایلمک (alçaqlıqeləmək): فروتنی کردن

الچقلق کسترمک (alçaqlıq göstərmək): تواضع نمودن

الچقلق کوستره (alçaqlıq göstərə) : تواضع بنماید

الدایه (aldaya): بفریبد

الدمق (aldamaq) فریفتن

الغم صلغم (alğım salğım): سراب

المه (alma) : سیب

الن (alın) : پیشانی

الوج (aluc) : گَهنج

اله (ala): پیسپیسه

اله قرغه (ala qarğa): کلاغ پیسه

امان (aman) : زنهار

انبار دار (anbardar): داری

انجلین (ancılayın): چنان

انجلین (ancılayın): همچنان

انجلین دکلسن(ancılayın dəgilsən): نه چنانی

انجلین دکلم (ancılayın dəgiləm): نه چنانم

انجلیندر (ancılayındır): چنانست

اند (and) : سوکند

اندن دکلسک (andan dəgilsən): نه ازانی

اندن صکره (ondan sonra): پس ازان

اندن صکره (ondan sonra): پس ازان

اندن غیر (andan ğeyr): جزان

اندن غیر دکلدر (andan ğeyr dəgildir): جزان نیست

انده (anda): دران

انقیت (anqıt): سرخاب

انلردن غیر (anlardan ğeyr): جز ایشان

انلرده (anlarda): درانها

انلرده (anlarda): درایشان

اننه [1](anana): بکرود

انه (ana) : مادر

انی کتوردک (anı gətürdük) آوردیمش

انی کتوردم (anı gətürdüm) آوردمش

انی کتوردی(anı gətürdi): آوردش

انی کتوردیلر (anı gətürdilər) آوردندش

آواز : ف

اواز (avaz) : بانک

اورده (avurda): قابله

ای (ay) : ماه

آی ایدینی (ay aydını): ماهتاب

---

[1] . qovuşa

آی دمر[1] (ay dəmir): شکنه

ای دوست : ف

ایدنلق (aydınlıq) : روشنی

ایدین (aydın) : روشن

ایرمق (ayırmaq): جدا کردن

ایرن (ayran): دوغ

ایرو (ayru): جدا

ایغی (ayğı): پیش خرد

آیق (ayıq): هشیار

ایق (ayaq): به

ایق (ayaq): پای

ایق دوزاغی (ayaq duzağı): پایدام

ایق قابی (ayaqqabı) : پای افراز

ایو (ayu): خرس

ایوه (ayva): آبی

ایه (aya): کف

آییره (ayıra): جدا بکند

أ- (ə)

ابدی (əbədi) : جاودان

ابرشم (əbrişəm) : قز

ابم کومجی (əbəm köməci): پنیرک

اپسم اولمق (əpsəm olmaq) : خاموش شدن

اپسم اولمق (əpsəm olmaq): تمرزدن

اپسم اوله (əpsəm ola): تمر بزند

اپسم اوله (əpsəm ola): خاموش بشود

ات (ət) : کوشت

اتک (ətək): دامن

اتمک (ətmək): گرده ، نان

اتمک آشی (ətmək aşı): آبکامه

اتمک قاتی (ətmək qatı): نان خورش

اتمکجی (ətməkci): نانوا

ادک[2] (ədik): موزه

ادکجی (ədikci): موزه دوز

ارصلان (ərsalan): شیر

ارمک (ərimək) : کداختن

اروک (ərük) : آلو

ازمک (əzmək) : ساییدن

ازه (əzə): بساید

اژدها (əjdəha): نهنک

اسرکمک (əsirgəmək): بخشودن

اسرکمک (əsirgəmək): ترحم کردن

اسرکیه (əsirgəyə): ببخشاید

اسرکیه (əsirgəyə): ترحم بکند

اسکجی (əskici) : پینه دوز

اسکی (əski): کهنه

اسمک (əsmək): وزیدن

---

[1]. دولکرلرین آلتیدیر (ح)

[2]. چکمه ، قالوش؛

اسنلشمک (əsənləşmək) : بدرود کردن

اسنلشه (əsənləşə): درود بکند

اسنلک (əsənlik): درود

اسنمک (əsnəmək): فنجا کردن

اسنمک (əsnəmək): آسا کشیدن

اسنمک (əsnəmk)**:** آسا

اسنمک لکلر (əsnəməkliklər): آسا کشیدنیها

اسنممکلک (əsnəməməklik): آسا نکشیدن

اسنیه (əsniyə): اسا بکشد

اسنیه (əsniyə): فنجا بکند

اسه (əsə): بوزد

اشرف (əşrəf) : دینار

اصل (əsl) : نژاد

افندی (əfəndi): خداوند

افیون: ف

اکرمک[1] (əgirmək) : ریستن

اکری (əgri) : کَر

اکری (əgri) : کَژ

اکسک (əksik): کم

اکسکرک (əksikrək): کمتر

اکسلمک (əksilmək): کاستن

اکسیه (əksiyə): بکاهد

اکشمک (əkşimək): ترشیدن

اکشیه (əkişə): بترشد

اکک (əng) : زنخ

اکک چوقوری (əng çuqurı): زنخدان

اکلنمک (əglənmək): درنک کردن

اکلنمک (əklənmək): درنک

اکلیه (ənləyə) : بزازد

اکمک (əkmək) : کاشتن

اکمه سرو (əgmə sərv): نارون

اکن (əkin) : کشت

اکنجی (əkinci) : برزکر

اکیره (əgirə): بریسد

ال (əl): دست

البته (əlbətə) هرآینه

ال اشی (əl işi): دستکار

ال دکرمنی (əl dəgirmaı): دستاس

الیه (ələyə): ببیزد

الک (ələk): بادویزن

الک (ələk): پرویزن

الله درسک اراسی (əllə dirsək arası): ارش

اللی (əlli): پنجاه

اللی بیک (əllibin): پنجاه هزار

امجک (əmcək): پستان

امجک (əmcək): پوز

امرود (əmrud): مرود

امزک (əmzik) : جره

امزکلو بردق (əmziklü bardaq):

---

[1]. توخوماق

کوزۀ باجره

امکلمک (əməkləmək): غیریدن

اممک (əmmək) : مکیدن

امه (əmə) : بمکد

انار: ف

انکله[۱] (əninlə) لپاچه

اود (əvəd) : آری

اول (əvəl) : نخست

ایر (əyər) : زین

ایرجی (əyərci): زینک

(E) - ائـ

ارکج[۲] (erkəc): نهاز

ارکک (erkək): نر

اشتدورمک (eşitdürmək): شناویدن

اشتدوره (eşitdürə): بشناود

اشتمک (eşitmək): شنودن

اشتمک (eşitmək): شنیدن

اشک (eşşək): باها

اشک (eşşək): خر

اشک یوکی (eşşək yüki):خر وار

اشیده (eşidə): بشنود

اکشی (ekşi): ترش

اکشی اشلر (ekşi aşlar): ریچارها

۱ یلک قفتان، یاغمورلوق

۲.سوروقاباغیندا گئدن کئچی

اکلنه (eglənə): درنک بکند

اکیر (egir): سرمه

انیش (eniş) : نشیب

او (ev): خرکاه

او اوستی (ev üsti): بام

او اوستی (ev üsti): آسمانه

او پرده سی (ev pərdəi): سراپرده

اوجی[۳] (ivəci): شتابان

اوشمک (evişmək): چاپیدن

ایل دوزنلکی (el düzənligi): سامان

ایلمک (eləmək): کردن

اینلو (enlü): پهنایی

ایو (ev): خانه

ایو (eyü): سره

ایو (eyü): نفر

(İ) -ای

ابریق (ibriq) : آفتابه

اپلک (iplik): رشته

اچرو کله (içərü gələ): دربیاید

اچرولمک (içrülməl): درآمدن

ارشمک (irişmək) : رسیدن

ارشه (irişə) : برسد

ارلمق (irlamaq) : سراییدن

ارلیا (irlaya) : بسراید

۳. ایومک فعلیندن ایسیمدیر.

اری (iri) : درشت
استمک (istəmək): جستجوییدن
استمک (istəmək): طلبیدن
استمک (istəmək): پوشیدن
استمه (istimə) : تب
استیه (istəyə): بپوشد
استیه (istiyə): بطلبد
اسراغ کون دکل اسراغی کون (israğıgün dəgil israğıgün): پرپرینه
اسراغی کون (israğıgün): پرپرینه
اسراغی کیجه (israğı gecə): پرندوش
اسی (issi): کرم
اسیلک (istilik): کرماکرمی
اشلمک (işləmək): کاریدن
اشلیه (işləyə): کار بکند
اشی اخرینه التمک (işi axırına ilətmək): انجامیدن
اشی اشفته (işi aşüftə): شیو
اصرمق (isırmaq): کزیدن
اصلمق (islamaq): خیسیدن
اصلیه (islaya): بخیسد
اصلیه (islaya): بیاغیشد
اصمرلمق (ismarlamaq): سپردن
اصمرلیه (ismarlaya): بسپرد
اقراره کله (iqrara gələ): بخستو بیاید

اقراه کلمک (iqrah gəlmək): بخستو آمدن
انکم صغمال (əlkim sağmal): کمان رستم
اکلمک (inləmək): افغان
اکلمک (inləmək): زاریدن
اکلمک (inləmək): نالیدن
اکلنه (ilənə): نفرین بکند
اکلیه (inləyə): بنالد
اکندو نمازی (ikindü namazı): نماز دیکر
اکنه (ignə): سوزن
اکنه جی (ignəci): سوزنک
اکنه یوردو (ignə yurdu): سوفار
اکی (iki): دو
اکی بیک (ikibin): دو هزار
اکی یوز (ikiyüz): دوصد
اکی یوز بیک(ikiyüzbin): دوصد هزار
امزغنه[۱] (ımızğına): بنود
امک لیه (iməkləyə): بغیژد
انجتدوک (incitdün): آزردی
انجتدوکوز (incitdünüz): آزردید
انجتدوم (incitdum): آزردم
انجتدی (incitdi) : آزرد
انجتمک (incitmən): میازارید
انجتمک (incitmək): آزردن

[۱] . mızğanmaq ,mürgülənmək

انجتمک (incitmək): رنجیدن

انجتمک لکلر (incitməkliklər): آزردنیها

انجتممک لک (incitməməklik): نیازردن

انجته سن (incitəsən): بیازاری

انجته لر (incitələr): بیازارند

انجدرلر (incidirlər): می ازارند

انجنه [1](incinə) بفرساید

انجو (incü): در

انجو (incü): لؤلؤ

انجو دیزنی (incü dizini): مروارید

انجه (incə): باریک

انجه الک (incə alın) : مغز

انجیده (incidə): برنجید

اننمق (inanmaq): باورکردن

اومک (ivmək): شتاب

ایپ (ip): رسن

ایپ بوکوجی (ip büküci): رسن تاب

ایت (it): سک

ایت اورمک (it ürmək): لاییدن

ایت اوره (it ürə): بلاید

ایت اوزومی (it üzümi): سک انکور

ایت بالغی (it balığı): کفجلیز

ایتجی (itci): سکبان

ایج یاغی (ic yağı): پیسه

ایچ طون (iç ton): زیرجامه

ایچه (içə): بنوشد

ایراق (iraq): دور

ایرک (irin): ریم[2]

ایرمق (irmaq): جوی

ایز (iz): پی

ایس (is): دوده

ایستمک (istəmək): فنجا

ایستیه (istiyə): بجوید

ایسرجی (isırcı): دد

ایش (iş): کار

ایش اوی (işevi): کارگاه

ایش سز (işsiz) : بیکار

ایش سز (işsiz): آواره

ایشق (işıq): خود

ایشلیه (işləyə): بکارد

ایشه مک (işəmək): شاشه کردن

ایشی آخرنه ایلته (işi axırına ilətə): بینجامد

ایصره (isıra): بگَزد

ایک (ik): دوک

ایکلدو (inildü): زاری

اکده (igdə) : سنجید

ایکی قات (iki qat): دوتا

ایکی یوزلو (iki yüzlü): دو روی

---

[1] . yorula

[2]. (قد) چرک زخم ، دمل (سخن)

ایلته (ilətə): ببرد
التمک (ilətmək): بردن
الک قش ای (ilk qış ayı): دیده
الک قش ای (ilkqış ayı): دی
الک قش ای (ilkqış ayı):
کانون اول
الک کوز آی (ilkköz ayı): ایلول
الک کوز آی (ilkköz ayı): مهر
الک یاز آی (ilkyay ayı): آذر
الک یای ای (ilkyay ayı):
حزیران
الک یای آی (ilkyay ayı): تیر
النج (ilənc) : نفرین
ایلنمک (ilənmək): نفرین کردن
ایلیه (eləyə): بکند
اینانه (inana): باور بکند
اینجیه (inciyə): بیازآرد
انجقرق (incqırıq) زغنک
ایندار[۱] (indar): مشاط
ایو (iyü): به
ایو (iyü): نیک
ایو (iyü): هموار
ایو خویلر (iyü xuylar): خوی
های نیکو
ایودرمک (ivdirmək): شتابانیدن
ایومک (ivmək): شتافتن
ایوه (ivə) : آغاز

۱. آرایشگر قادین

ایوه[۲] (ivə) : بشتابد
انجیر: ف

او – (o)

اوت (ot): کیاه
اوتجی (otcı): بزشک
اوتلق یری (otlaq yeri): چراکاه
اوتلمق (otlamaq): چریدن
اوتلیه (otlaya): بچرد
اوتورق (oturaq): کوسنه[۳]
اوتورمق (oturmaq): نشستن
اوتوره (otura): بنشیند
اوتوره (otura): ورنشیند
اوتوز آلتی (otuz altı): سی و
شش
اوتوز بیک (otuzbin): سی هزار
اوتوز سکز(otuz səkkiz): سی و
هشت
اوتوز طقوز(otuz doqquz): سی
و نه
اوتوز یدی (otuz yeddi): سی و
هفت
اوتوز (otuz): سی
اوج (ovuc): مشت
اوجق (ocaq): آتشدان
اوخشمق (oxşamaq): نواختن[٤]

۲ Evmək (tələsmək)
۳. کوسن؛ کیچیکبالیش
٤.نازلاماق، نوازیش ائتمک

اوخشیه (oxşaya): بنوازد
اود (od): آتش
اودن (odun): هیزم
اوراق (oraq) داس
اورتق (ortaq): انباز
اورته (orta): میان
اورته قش آی (ortaqış ayı): بهمن
اورته قش آی (ortaqış ayı): قانون ثانی
اورته کوز ای (ortaköz ayı): ابان
اورته کوز ای (ortaköz ayı): تشرین اول
اورته یاز آی (ortayaz ayı): اردبهشت
اورته[۱] **یاز آی** (ortayaz ayı): فروردین
اورته یاز آی (ortayaz ayı): نیسان
اورته یای آی (ortayay ayı):تموز
اورته یای آیی (ortayay ayı): مرداد
اورج دوته (oruc duta):روزه بدارد
اورج طوتمق (oruc tutmaq): روزه داشتن
ارغان (orğan): نوار
اوغری (oğrı): دزد

[۱]. ألیازمادا کاتب بورانی سهو یازیبدیر و بورادا «الک» سؤزو اولمالیدیر.

اوغل اهلی (oğul əhli): پور
اوغلان (oğlan): پسر
اوغلان (oğlan): کوذک
اوغلن ایلمز عورت (oğlan eyləməz övrət): خسر
اوغلن یاتغی (oğlan yatağı): زهدان
اوغلنجق (oğlancıq): بچه
اوغلق (oğlaq): بزغاله
اوغول (oğul) فرزند
اوق (oq) : تیر
اوق قابی (oq qabı) : تیردان
اوقومشلردر (oqumuşlardır): خوانده اید
اوقلغو (oqlağu): وردانه
اوقومش دکللردر (oqumuş dgillərdir): خوانده نیستند
اوقومش ده کلوز (oqumuş dəgilüz): خوانده نیستم
اوقومش ده کولم (oqumuş dəgüləm) : خوانده نیستم
اوقومشسن (oqumuşsan): خوانده ی
اوقومشز (oqumuşuz): خوانده ایم
اوقومشلردر(oqumuşlardır): خوانده اند
اوقومشم (oqumuşam):خوانده ام
اوقومق[۲] (oxumaq): خواندن

[۲]. چاغیرماق

اوقونمشلر (oqunmuşlar): خواندکان
اقونمش (oqunmuş): خوانده
اوقویجسز(oquyıcısız): خواننده اید
اوقویجسن(oquyıcısan): خواننده ی
اوقویجی (oquyıcu) :خواننده
اوقویجی دکللردر(oquyıcı dəgillərdir) :خواننده نیستند
اوقویجی دکلم(oquyıcı dəgiləm): خواننده نیستم
اوقویجی ده کلوز(oquyıcı dəgilüz): خواننده نیستم
اوقویجی یوز(oqucıyuz):خواننده ایم
اوقویجیلر (oquyıcılər):خوانندکان
اوقویجیلردر (oquyıcılardır): خواننده اند
اوقویجیم (oqucıyam): خوانده ام
اوقیه (oquya): بخواند
اوکجه[1] (ökcə): پای، پای پاشنه
اول (ol): آن
اول (ol) : وی
اول جهان (ol cahan): آن جهان
اول دنیا (ol dünya): آن سرای
اول سنک قاتکده ایدی (ol sənin qatında idi): پیش تو بودش
اول قدر (ol qədər): چندان
اول قدردور (ol qədərdür): چندانست
اول قنده در (ol qandadır): آن کجاست
اول قنده قلدی (ol qanda qaldı): آن کجا ماند
اول کمدر (ol kimdir): آن کیست
اول کموکدر (ol kimündür): از آن کیست
اول وقت (ol vaqt): آنکه
اولمق (olmaq): باشیدن
اولمق (olmaq): بودن
اولمق (olmaq): شدن
اوله (ola): بباشد
اوله (ola): بشود
اومق[2] (ovmaq): مالیدن
اون (on): ده
اون اکی (oniki): دوانزده
اون اوج (onüç): سیزده
اون آلتی (onaltı): شانزده
اون بر (onbir): یازده
اون بش (onbeş): پانزده
اون بیک (onbin): ده هزار
اون درت (ondörd): چهارده

---
[1]. دابان
[2]. أسکی معناسی اوخشاماق.

اون سکز (onsəkkiz): هشتده
اون طقوز (ondoqquz): نوازده
انلر (onlar): ایشان
انلردن صکره (onlardan sonra)
پس از انها
انلردن صکره در (onlardan
sonradır): پس از انهاست
اون یدی (onyeddi): هفتده
او (ov): شکار
او (ov): کل[1]
اووق (ovuq): خرد
اووه (ova): بمالد
اویانق (oyanıq): بیدار
اویلق (oylaq): ران
اویلق (oylaq): سرون[2]
اوین (oyun): بازی
اوینمق (oynamaq):
بازیدن،باختن **اوینیه**
(oynaya): ببازد
اویوق (oyuq): تندیسه
ایوق (oyuq): هراسه

او – (u)

اوتنمق (utanmaq) شرمیدن
اوتنه (utana) بشرمد

اوجوز (ucuz) ارزان
اوچقر (uçqar) نیفه
اوچمق[3] (uçmaq) پریدن
اوچه (uça): بپرد
اود[4] (ud): شرم
اور طوره (uru tura): ورخیذد
ارو دورماق (uru durmaq):
ورخاستن
ارو قوشی (uru quşı): کاسکینه
اورس (ors): سندان
اورمق (urmaq): زدن
اوره (ura): بزند
اوزون (uzun): دراز
استاد: ف
اسکر[5] (usgur): سکر
اشو (uşu): تاوه
اوص (us): هوش
اوصلو (uslu): هوشمند
اولاشه (ulaşa): بپیوند
اولشمق (ulaşmaq): پیوستن
اولو (ulu) : سرور
اولو (ulu): بزرگ ، بزرکوار؛
کلان
اولو (ulu): مه
اولو (ulu): نامور

---

[1]. بز کوهی؛جنس نر چارپایان بویژه گاو (سخن)
[2]. سرین (سخن)
[3]. بو سؤزون أسکی معناسی جنت،بهشت
[4]. بو سؤز «اوتانماق» فعلین کؤکؤدور.
[5]. بیر نوعی اوزون توکلو کیرپیدور.(ح)

اولو یلان (ulu yılan): اژدرها
اولو یول (ulu yol): شاه راه
اولورق (uluraq): مهتر
اولولنمق (ululanmaq): بزرک منشی کردن
اولولنه (ululana): بزرک منشی بکند
اون (un): آرد
اونتمق (unutmaq):فراموش کردن
اونوده (unuda): فراموش بکند
اووجق قرنجه[1] (uvacıq qarınca): مورچه
اویان (uyan): لکام
اویمق (uymaq): خفتن
اویمق (uymaq): خسبیدن م
اویز[2] (uyuz): کر

اؤ – (ö)

اوپمک (öpmək): بوسیدن
اوپه (öpə): ببوسد
اوتلوکن (ötlügən) چرذ[3]
اودنمک (ödənmək): گزاریدن
اوده مک[4] (ödəmək): گزاردن
اوده یه (ödəyə): بکزارد
اورتمک (örtmək): پوشیدن
اورته (örtə): بپوشد
اوردک (ördək): مرغ آبی
اورک صاج (örük saç) : مرغول
اورکچ (örkəc): کوهان
اورکه (örgə): ریه
اورمجک (örümcək): تننده
اورمک[5] (örmək): تنیدن
اورنک (örnək): نمونه
اوره (örə): بتند
اوزدن (özdən): تنه
اوک (ön): پیش
اوکرندی (ögrəndi): آموخت
اوکرنمک (ögrənmək): آموختن
اوکرنمکلک (ögrənməməklik): نیاموختن
اوکرنمکلملر (ögrənməkliklər): آموختنیها
اوکرنه (ögrənə): بیاموزد
اوکرنه لر (ögrənələr): بیاموزد
اوکسره (öksürə): بسرفد
اوکسورک (öksürük): سرفه

---

1. نارین قاریشقا
2. بیرجور خسته لیک.
3. هوبره
4. جبران ائتمک ؛ بیر شئیین پولونو وئرمک
5. هؤرمک مثلن ساچی هؤرمک

اوکسورمک (öksürmək): سرفیدن

اوکمک[۱] (ögmək): ستودن

اوکوت (ögüt): پند

اوکونه (ögünə) بلاقد

اوکه (ögə) بستاید

اوکی (ögi) کوف

اوکی اته (ögey ata) پدراندر

اوکی انه (ögey ana) مادر اندر

اوکیک (ögəyik) فاخته

اولچک (ölçək) اندازه ؛ پیمانه

اولچمک (ölçmək) پیمودن

اولچه (ölçə) بپیماند

اولم (ölüm) مرک

اولمک (ölmək) مردن

اله (ölə) بمیرد

اولو (ölü) مرده

اولو یویجی (ölü yuyucı) مرده شوی

اونکولک ایلیه (önəgülik eləyə) بستیزد

انکولک ایلمک (önəgülük eləmək) ستریدن

اویکن (öygen) شش

اویکنمک öykünmək واشدن

اویله نمازی (öylə namazı) نماز پیشین

او – (ü)

اوچ (üç) سه

اوچ بیک(üçbin)سه هزار

اوچ یوز بیک (üçyüzbin)سه صد هزار

اوچ یوز(üçyüz)سه صد

ارکه (ürkə) : برمد

ارندولمک (üründüləmək) کزیدن

ارندولیه [۲](üründüliyə) بکزیند

اورکر (ülkər) پروین

اورکمک (ürkmək): رمیدن

اوزرلک (üzərlik) سپندان

اوزرلک (üzərlik) سپند

اوزم (üzüm) انکور

اوزمک (üzmək) کسیختن

اوزن کیجه (uzun gecə) شب یلدا

اوزنکو(üzəngü) رکاب

اوستون (üstün) زین

اوشیه (üşüyə) بچاهد م

اوشیه (üşüyə) بچاید

اوصی کتمک (üssi ketmək) بیهوش شدن

افرمک (üfrəmək) دمیدن

اوکرنمک لک

---

[۱]. تعریفله مک

[۲]. yaxşısını seçmək

اوکنمک (ügənmək) لافیدن
اوکی (ügi) بوم
امیدسیز(ümidsiz) نومید
ایر (ir) سرود

ب//پ (B//P)

بابوج: م
باتمق (batmaq): غرقیدن
باج (bac): پاز
باجدار (bacdar): پاژدار
باجه (baca): روزن
باجه (baca) : کنکره
بادام: ف
بادلجان (badulcan): باتنکان
بادیه : ف
بازار: ف
باش (baş) سر
باش اغرسی (baş ağrısı): دردسر
باش چکیجی (başçəkici): سرکش
باش دپسی (baş dəpəsi): کله
بشمقجی (başmaqcı): کفشک
باشه قتمق (başa qıtmaq): سرزنش کردن
باشه ققه (baş qaqa): سرزنش بکند
باغ (bağ): بند
باقر (baqır): مس
باقلا : ف
باقه (baqa): بنگَرد
بقردلق (bağırdalıq): اسفرود
بال (bal): انکبین
بالته (balta): تبر
بالچق (balçıq): لای
بالدر (baldır): ساق
بالق (balıq): ماهی
بالق اغی[1] (balıq ağı): شست
بالقجی (balıqcı): بوتیمار
بای (bay) توانکر
بایقوش (bayquş): جغد
ببر (bibər): پلپل
بت (bit): شبش
بتکده (butkədə): بهار
بتمن (batman): من
بتون (bütün): درست
بته (bitə): بروید
بجرمک[2] (becərmək): ورزیدن
بجره (becərə): بورزد
بچق (bıçaq): کارد
بچقی (bıçqı): اره
بچمک (biçmək): درویدن
بخشایش: ف
بخشیش: ف
بخس: ف

---

[1]. قارماق؛ بالیق اوولاماق اوچون تور.
[2]. أکمک ، عمله گتیرمک (بیتکی)

بر (bir): یک

برابر (bərabər): همتا

براقه (bıraqa): بیفکند

برتمز (yaratmaz): نمی افرد

برج (bürc): بارو

بردق (bardaq): کوزه

برده (buradə): سوهان

برشقلق (barışıqlıq): آشتی

برقمق (bıraqmaq): افکندن

برک (bərk): استوار

برکره (bir kərə): یکباره

برکمسه (bir kimsə): کسی

برمق (barmaq): انکشت

بریاکه ایلمک(biryana eləmək): یکسو کردن

بریان التنده بشن برنج (buryan altında bişən burunc): کوداب

بر یکا ایده (bir yana edə): یکسو بکند

بریه (bəriyə): بادیه

بز (bez): کرباسه[1]

بز (bez): درفش

بزدن (bizdən): از ما

بزدن (bizdən): زما

بزدن دکلدر (bizdən dəgildür): از ما نیست

[1]. کرباسه و مرباسو: کرتنکله (ح)

بزدندر (bizdəndir): از ماست

بزده (bizdə): درما

بزدی (bəzədi): آراست، آرایید

بزرسز[2] (bəzərsiz):می ارایید

بزرسن[3] (bəzərsən): می ارایی

بزرسیز[4] (bəzəyirsiz): می ارایید

بزرلر[5] (bəzərlər): می ارایند

بزسوز (bizsüz) : بی ما

بزک (bəzək): زیور

بزک (bəzənin): بیارایید

بزم اوززمزه (bizim üzərümüzə): بر ما

بزمک (bəzəmək): اراستن

بزمک (bəzəmək): ارایيدن

بزمک (bəzəmək): پیراستن

بزمک (bəzəmən): میارایید

بزوم (bizüm): آن ما

بزوم جانمز (bizüm canımız): جان ما

بزوم جانمزه (bizüm canımıza): جان ما را

بزوم دکلدر(bizüm dəgildür): آن ما نیست

بزومدر (bizümdür): آن ماست

بزومکلدر (bizümlədir):

[2]. شمدی
[3]. شمدی
[4]. شمدیکه حالده
[5]. شمدی

با ماست

بزومله (bizümlə): با ما

بزومله دکلدر(bizümlə dəgildür): با ما نیست

بزه (bəzə): بیارای

بزه (bizə): بما

بزه در (bizədir): بماست

بزه دک (bizədək): تا بما

بزه دکلدر (bizə dəgildür): بما نیست

بزه دلر (bəzədilər): آراییدند

بزه دلمش (bəzədilmiş): اراییده

بزه دم (bəzədim): آراستم، آراییدم

بزه دوق (bəzəduq): آراییدیم

بزه دوک (bəzədük): آراییدیم

بزه دوک (bəzədün):آراییدی

بزه دوکوز (bəzədünüz): آراستیدید

بزه دی (bəzədi): آرایید

بزه دیجی (bəzədici): ارایده

بزه دیلر (bəzədilər): آراستند

بزه رز (bəzəriz): می اراییم

بزه رم (bəzərəm): می ارایم

بزه مدک (bəzəmədin): نیاراییدی

بزه مدلر(bəzəmədilər): نیاراییدند

بزه مدم (bəzəmədim): نیارایدم

بزه مدوک (bəzəmədük): نیاراییدیم

بزه مدوک (bəzəmədün): نیاراییدی

بزه مدوکوز (bəzəmədünüz): نیاراییدید

بزه مدی (bəzəmədi): نیارایید

بزه مدیلر (bəzəmədilər): نیارایدند

بزه مز (bəzəməz): نمی ارايد

بزه مزز (bəzəməziz) نمی اراییم

بزه مزسن (bəzəməzsən): نمی آرایی

بزه مزسیز (bəzəməzsiz): نمی ارایید

بزه مزلر (bəzəməzlər) : نمی ارایند

بزه مزم (bəzəməzəm): نمی ارایم

بزه مکلکلر (bəzəməkliklər): آراییدنیها ، آراستنیها

بزه ممک لک (bəzəməməklik): نیارآییدن ، نیارآستن

بزه مه (bəzəmə): میارام

بزه یاک (bəzəyək): بیاراییم

بزه یجیلر (bəzəyicilər): ارایندە کان

بزه یر (bəzəyir): می آراید

بزه یلر (bəzəyələr): بیارایند

بزه یلر[1] (bəzəyilər): می ارایند
بزه یم (bəzəyəm): بیارایم
بزه یه (bəzəyə): بیاراید
بزه یه سن (bəzəyəsən): بیارایی
بزه یه سیز (bəzəyəsiz): بیارایید
بسلمک (bəsləmək): پروردن
بسلیه (bəsləyə): بپرورد
عجب لیه (əcəbləyə): بشکفد
بشلق (başlıq): آغاز
بشمق (başmaq): کفش
بشمک (bişmək): پختن
بشمک (bişmək): پزیدن
بشی (bişi): لالنک
بغدای (buğday): گندم
بغرسوق (bağırsaq): روده
بغشلمق (bağışlamaq): بخشیدن
بغلیه (bağalaya): ببندد
بغه[2] (bağa): کشف
بقده اکلو (buqda eklü) کندم کون
بقلمق (baqlamaq) بستن
بقمق (baqmaq): نکریستن
بک (bək): بم
بک (bəg): امیر
بکا (bana): بمن
بکا دکلدر (bana dəgildür): بمن نیست

[1]. اوولینده « شمدیکه حالده» یازیلیبدیر.
[2].توسباغا ؛ قبلوباغا

بکادر (banadır): بمنست
بکادق (banadaq): تا بمن
بکجی (bəkci): پاسبان
بکز (bəniz): جهره
بکزمک (bənzəmək): مانستن
بکزیه (bənzəyə): بتاید
بکزیه (bənzəyə): بماند
بکسمد[3] (bəksüməd): کاک
بکلیه[4] (bənləyə): بهنکد
بکمز (bəkməz): دوشاب
بکنمک (bəgənmək): پسندیدن
بکنه (bəgənə): بپسندد
بگ[5] (bəg): خال
بل (bel): میان
بلازک (biləzik): ابرنجن
بلبل: ف
بلدرجین (bildircin): وریج
بلدرچین (bildirçin): سمانه
بلش (biliş): آشنا
بلک (bölük): کیش
بلکو[6] (bilgü): افسان
بلمز (bilməz): نادان
بلمک (bilmək): دانستن
بلنیق اولمق (bulanıq olmaq):

[3]. بیر نوع اتمک (ح)
[4].hörmətlənə,ululaşa
[5]. قدیم قادین آدلاریندا ایشلنیر مثلن "سارا بکم"
[6]. بیلیجی ، کاهن (تاراما سؤزلویو)

تیره شدن

بلورمک (bülürmək): دمیدن

بله (bilə): بداند

بلی (bəli): آری

بلیجی (bilici): دانا

بن (bən): من

بن سوز (bənsüz): بی من

بندن (bəndən): از من

بندن (bəndən): زمن

بندن دکلدر (bəndən dəgildür): از من نیست

بندندر (bəndəndir): از منست

بنده (bəndə): درمن

بنفشه: ف

بنم جانم ایچون (bənim canım içün): بجان من

بنم جانمه (bənim canıma): جان مرا

بنم کوزم ایچون (bənim gözüm içün): بچشم من

بنمله (bənimlə): با من

بنمله در (bənimlədir): با منست

بنمله دکلدر (bənimlə dəgildür): با من نیست

بنوم (bənüm): آن من

بنوم اوزرمه(bənüm üzərümə): برمن

بنوم جانم (bənüm canım): جان من

بنوم دکلدر (bənüm dəgildür): آن من نیست

بنوم قاتمده (bənim qatımda): پیش من

بنوم قاتمده ایدوکز (bənim qatımda idünüz): پیش من بودی

بنوم قاتمده ایدی (bənim qatımda idi): پیش من بود

بنوم قاتمده در (bənim qatımdadır): پیش منست

بنوم قاتمده دکل ایدی (bənim qatımda dəgil idi): پیش من نبود

بنوم قاتمده دکلدر (bənim qatımda dəgildür): پیش من نیست

بنومدر (bənündür): آن منست

بنیاد: ف

بنیز (bəniz): چرده

بو (bu): این

بو (bu): اینک

بو جهان (bu cahan): این جهان

بو قدر (bu qədər): چندین

بو قدر (bu qədər): چندین

بو قنده[1] كتدی (bu qanda getdi):
این کجا شد
بو ندر (bu nədir): این چیست
بو نه یردر (bu nə yerdir): این چه جاست
بو یل (bu yil): امسال
بو بوجکی (bu böcəgi): دیلمک[2]
بوجق (bucaq): کنج
بودق (budaq) شاخ
بورج (borc): بام
بورج (borc): وام
بورجلو (borclu): وامدار
بورجلو (borclu): بامدار
بورک (börk): کلاه
بورکچی (börkci): کلاه دوز
بورون (burun): بینی
بوری (burı): جوجه
بوز (buz): یخ
بوز ات (boz at): خنک
بوزاغو (bozağu): کوساله
بوزلق (buzlaq): یخدان
بوستان (bostan): پالیز
بوستان: ف
بوستانجی (bostancı): پالیزبان
بوسو[3] (busu): کمین

[1]. هارا ؛ هارایا
[2]. رطیل (ح)

بوش (boş): تهی
بوش بکرو[4] (boş bögrü): تهیکاه
بوغز (boğaz): کلو
بوغمق (boğmaq): کردن بند
بوغمق (boğmaq): خفه کردن
بوغنق (boğunaq): زنکله
بوغه (boğa): خفه بکند
بوک[5] (bök): کوک
بوکار (bunar): چشمه
بوکرتلن[6] (bögürtlən): خرتوت
بوکرلجه (bukr ulca): لوبیا
بوکلو[7] (bunlu): چیر
بوکلم (bükləm): خمر
بوکمک (bükmək): تافتن
بوکون (bu gün): امروز
بوکیجه (bu gecə): امشب
بول ایده (bol edə): شاشه بکند
بولاش (bulaş): بیالای
بولاشاسن (bulaşasan): بیالایی
بولاشاسیز (bulaşasız): بیالایید
بولاشدلمش (bulaşdılmış): آلوده
بولاشم (bulaşam): بیالایم
بولاشمدلر (bulaşmadilər):

[3]. أسکیلشمیش سؤزدور تله، دوزاق معنتسیندا
[4]. چاغداش دیلیمیزده بؤیؤر
[5]. کاهو، مارول
[6]. قره توت (ح)
[7]. مضطرب

نیالودند

بولاشمدوکوز (bulaşmadunuz):
نیالودید

بولاشمدی (bulaşmadı): نیالود

بولاشمز (bulaşmaz): نمی الاید

بولاشمزز (bulaşmaziz):
نمی الاییم

بولاشمزسک (bulaşmazsız):
نمی اسایی

بولاشمزسیز (bulaşmazsiz):
نمی الایید

بولاشمزلر (bulaşmazlar):
نمی الایند

بولاشمزم (bulaşmazam):
نمی الایم

بولاشمک (bulaşman): میالایید

بولاشمه (bulaşma): میالای

بولاشه (bulaşa): بیالاید

بولاشیجیلر (bulaşıcılar):
الایندکاه

بولاشیر (bulaşır): می الاید

بولاشیرسز (bulaşırsız):
می الایید

بولاشیرسن(bulaşırsan):
می آلایی

بولاشیرلر (bulaşırlar): می الآیند

بولاشیرم (bulaşam): می الایم

بولاشیک (bulaşın): بیالایید

بولامدک (bulamadın): نیالاییدی

بولانق اولا (bulanıq ola): طیره
بشود

بولت (bulut): ابر

بولشاق (bulaşaq): بیالاییم

بولشالر (bulaşalar): بیالایند

بولشدرمق لقلر(bulaşdırmaqlıqlar):
آلودنیها

بولشدوکوز (bulaşdunuz): آلودید

بولشدوم (bulaşdum): آلودم

بولشدی (bulaşdı): آلود

بولشدیلر (bulaşdılar): آلودند

بولشمق (bulaşmaq): آلودن

بولشممق لق (bulaşmamaqlıq):
نیالودن

بولک (bölük): کروه

بولماج (bulamac): کاجی

بولمق (bulmaq): یافتن

بولمق (bulmaq): دریافتن

بولمک (bölmək): ستردن

بولنق اولمق (bulanıq olmaq):
طیره شدن

بولنه (bulana): تیره بشود

بولویه (buluya): بسترد

بوله (bula): بیابد

بوره (börə): کیک

بونجق (buncaq): مهره

بونجلین (buncılayın): چنین

بونجلین در (buncılayındır): چنینست

بونجلین (buncılayın): همچنین

بونجلین دکلسن (buncılayın dəgilsən): نه چنینی

بونجلین دکلم (buncılayın dəgiləm): نه چنینم

بوندن دکلسن(bundan dəgilsən): نه ازینی

بوندن دکلم (bundan dəgiləm): نه ازینم

بوندن صکره (bundan sonra): پس ازین

بوندن غیر (bundan ğeyr): جزین

بوندن غیر دکلدر (bundan ğeyr dəgildir): جز این نیست

بونده (bunda): درین

بونلردن صکره (bunlardan sonra): پس ازینها

بونلردن غیر (bunlardan ğeyr): جز اینها

بونلردندر (bunlardandır): ازینهاست

بونلرده (bunlarda): درینها

بونه مش (bunamış): فرتوت

بوی (boy): شنبلید[1]

بویاجی (boyacı): رنگیر

بویرق (buyuruq): فرمان

---

[1]. شقایق (سخن)

بویمک (böyümək): بالیدن

بوین باغی(boyunbağı): گردن بند

بویندرق (boyunduruq): یوغ

بوینوز (boynuz): سرو

بویوره (buyura): بفرمايد

بویه (boya): رنگ

بهادر (bahadır): دلیر ؛ دلاور

بهار (bahar): نوروز

بهاسنه دکمک (bahasına dəymək): ارزیدن

بهایه دکه (bəhaya dəgə): بیرزد

بیرام (bayram): جشن

بیز (bez): کرباس[2]

بیز (biz): ما

بیزر[3] (bəzər): می ارايد

بیزک (bəzək): پیرایه

بیزه یه سز (bəzəyəsiz): بیاراييد

بیزه یه سن (bəzəyəsən): بیارای

بیزه یه سن (bəzəyəsən): بیارایی

بیش (beş): پنج

بیش بیک (beşbin): پنج هزار

بیش یوز بیک (beşyüz bin): پنج صد هزار

بیش یوز (beşyüz): پنج صد

---

[2]. خام بئز (ح.)

[3]. شمدیکه حالده

بیشه (bişə): بپزد
بیشه (bişə): بپزد
بیشیک (beşik): گهواره
بیق (bığ): سبلت
بیق[1] (buyuq): بروت
بیک (bin): هزار
بیلک (bilək): ساعد
بیله (beylə): بهم
بین (beyin): مغز
بیورمق (buyurmaq): فرمودن
بیون (boyun): گردن
پاچه (paça): پایچه
پادشاه: ف
پادشاهلر اوزرنه دوتلان (padşahlar üzərinə dutulan): چترهمایون
پاردم : ف
پارس (pars): یوز
پاره (para): لخت
پاره: ف
پاس (pas): ژنگ
پاس (pas): موریانه
پالان: ف
پالوده: ف
پامق اته (pamıq ata): بفرغمد
پرپرم[2] (pərpərəm): بوخله

[1]. چاغداش دیلیمیزده بوغ ، بوخار
[2]. بوخل و بوخله: پرپرم که طبیب لر قاتنده بقلۀ المقا دیمکله معروفدر.(ح)

پرده: ف
پرهیز: ف
پشیمان: ف
پشیمانلق (peşmanlıq): پشیمانی
پص اچا (pas aça): بزداید
پلان (palan): هوید[3]
پنبق (pənbuq): پنبه
پنبق اتمق (panbıq atmaq): فرغمیدن
پنجره (pəncərə): دریچه
پنجه: ف
پنیر: ف
پوپرم (püpərəm): خرفه
پوخ (pox): ژاژه
پوخ (pox): گوه
پورسق (porsuq): اشغور
پورسق (porsuq): راسو
پول (pul): پشیز
پولاد: ف
پهلوان (pəhləvan): گرد
پیروزه :ف
پیک: ف
پیکار: ف

ت – (T)

تاج (tac): افسر

[3]. جهاز شتر (سخن)

تازه : ف

تحسین (təhsin): آفرین

تخت (taxt): سریر

تخت: ف

تخم (toxum): بذر

ترب: ف

ترخون: ف

ترک ایلمک (tərk eləmək): گذاشتن

ترک ایلیه (tərk eləyə): بکندارد

ترکی (türki): فتراک[۱]

تره (tərə): تره

ترک (təzək): دمال

ترک (təzək): سرکین

تقوط ایده (təqut edə): برید

تکرک[۲] (tükürük): خیو

تکلتو[۳] (təkəltü) نمدزین

تکنه (təknə): لاک

تکه ارکجی (təkə ərkəci): کشن بز

تکیه (təkkiyə): پیغوله[٤]

تلمش یوک (talmış yük): واخیده

تمام اوله (tamam ola): سپری بشود

تمام ایلمک (tamam eləmək): پرداختن

تمام ایلیه (tamam eləyə): بپردازد

تندرست: ف

تنکری (tangrı): ایزد ؛خدا؛ یزدان

تنور ف

توتون (tütün): دود

توج (tuc): روی

توره (törə): دره

توز (toz): غبار

تولوم (tulum): خیک

تیز (tiz): زود

تیمار: ف

ج//چ – (c//ç)

جادو: ف

جان (can): دل

جان چکشه (can çəkişə): جان بکند

جان: ف

جانور: ف

جدام (cuzam): خوره

جماع ایلمک (cəma eləmək): کاییدن

جماع ایلیه (cəma eləyə): بکاید

جمع ویرمک (cəm vermək): گان دادن

---

۱. ترک بند ، ترک اسب (سخن)

۲. توپوروک، توپورجه

۳. منجه بو سؤز تک و آلتی سؤزبیرلشمه سیدیر.

٤. بیغوله – گنج، دخمه (سخن)

جمع ویره (cəma verə): کان بدهد
جنت (cənnət): مینو
جنک (cəng): برخاش
جنک (cəng): کارزان
جنک ایلمک (cəng eləmək): برخاش کردن
جنک ایلمک (cəng eləmək): عربده کردن
جنک ایلیه (cəng eləyə): برخاش بکند ، پیکار بکند
جنکته[1] (cənkətə): لور
جنی (cinni): پری
جواب وره (cavab verə): پاسخ بدهد
جواب ویرمک (cavab vermək): پاسخ دادن
جورک اوتی (çörəkoti): بفنج
جهان: ف
چاپجی (çapıcı): تازان
چاپک[2] (çapık): خشتک
چاتلیه (çatlaya): بتراکد
چادر (çadır): خیمه
چادر: ف
چاره سوز (çarəsuz): درمانده
چاره سوز (çarasuz): بیچاره
چاشنی: ف
چاشنی کیر: ف
چاغرمق (çağırmaq): بانک زدن
چاغرمق (çağırmaq): غریدن
چاغره (çağıra): بانک بزند
چاغره (çağıra): بغرد
چاق اورته (çaq orta): میانه
چالچی (çalçı): دف زن
چالچی (çalçı): مطربک
چام (çam): ناژ
چام (çam): نوح
چامل (çamıl): سنکلاخ
چبان (çıban): دنبل
چبلاق (çıblaq): برهنه
چپق (çupuq): ژفک
چپمق (çapmaq): تازیدن، تاختن
چپه (çapa): بتازد ، بتافد
چتلمق (çatlamaq): تراکیدن
چچک (çiçək): شکوفه
چچک اجلمق (çiçək açılmaq): شکوفیدن
چچک آچله (çiçək açıla): بشکوفد
چراغ: ف
چرچی (çərçi): پیلور
چردق (çardaq): ایوان
چرکن (çirkin): زشت
چرمک (çürümək): پوسیدن
چری باشی (çeribaşı): سالار
چری باشی (çeribaşı): سرهنک

---

[1] .سوزولموش پنیرسویونا سود و یا یوغورت قاتیب قایینادورلر. (ح)
[2] . دون آغی (تاراما)؛ بر پاره مربع بزدور که کونلک قولتغینه دکدلر(ح).

چریش (çiriş): آهار

چریش (çiriş): سریش

چست (çüst): چاپک

چق : (çoq): بس

چقرق بلمه سی (çöqrəq bəlləməsi): لوله

چقرمق (çıqarmaq): بدرکردن

چقره (çıqara): بدر بکند

چقل (çaqal): شقال

چقمق (çaqmaq): آتش زنه

چکچ (çəkic): پتک

چکراغو (çınrağu): درای

چکردک (çəkirdək): آسته

چکردک (çəkirdək): دانه

چکرکه (çəkirgə): ملخ

چکرکه (çəkirgə): چکاوک[۱]

چکمک (çəkmək): کشیدن

چکن (çigin): شانه

چکه (çəkə): بکشد

چکه (çənə): جانه

چکین (çigin): دوش

چلک (çələk): دودله

چمشیر اغجی (çəmşir ağacı): شمشاد

چمن (çimən): زیره

چمن: ف

چنبر: ف

چنق (çanaq): خفور

چنق (çanaq): کاسه

چنقجی (çanaqcı): کاسبند

چنک-چغانه (çəng-çağana): چغانه

چوبان (çoban): کلبان

چوپ[۲] (çup): یون

چورچوب (çörçöp): خاشاک

چورق[۳] (çoraq): شور(ه)

چوغن (çoğan): اشنان

چوق (çoq): بسیار

چوق (çoq): فراوان

چوقل (çoqul): برکستوان

چوکن (çövgən): چوکان

چوکندر (çugundur): جغندر

چولمک (çölmək): دیک

چوید (çevid): نیل

چیچ (çiç): جاج

چیسه[٤] (çisə): نم

چیک (çiy): خام

چیل (çil): تیهو

چینمک (çeynəmək): خاییدن

چینیه (çeyniyə): بخاید

---

۱. توراغای

۲. أیر آلتینا قویولان کئچه (تاراما)

۳. چوراق یئرکه انده اکین و ایو اوت اولمز(ح)

٤. یاغمور سرپینتیسی (تاراما)

ح- (H)

حاجت (hacət): نیاز
حرمت (hörmət): ارجمند
حرمت (hörmət): آزرم
حریر (hərir): دیبا
حصیر (həsir): بوریا
حقیر (həqir): خور
حقیرلق (həqirlıq): خوری
حکایت (hekayət): افسانه
حکایت (hekayət): داستان
حکیم (həkim): جوکی
حلواجی قزانی (halvacı qazanı): پاتله
حمام (hamam): گرمابه
حواله ایلمک (həvalə eləmək): گماشتن
حواله ایلیه (həvalə eləyə): بگماشد
حیله ایده جک (hil edəcək): زنک
حیله (hilə): آل
حیله (hilə): دستان
حیله (hilə): ریو[1]

خ- (X)

خاتون (xatun): بانو
خایه: ف
خبر (xəbər): پیغام ، پیام
خبر ویرمک (xəbər vermək): فرستادن
خبر ویریجی (xəbər verici): پیغامبر، پیامبر، پیمبر
ختمی (xətmi): خیرو
خذمت ایلمک (xizmət eləmək): خدمت کردن
خذمت ایلیه (xidmət eləyə): خدمت بکند
خراج اوده یجی کافر(xərc ödəci kafər): زنهاری
خرزمه (xərzəmə): آهک
خرما: ف
خرمن: ف
خسته (xəstə) بیمار
خشنود: ف
خصم (xəsm): خیشاوند
خلخال: ف
خمر (xəmr): باده
خمیر: ف
خنب: ف
خنجر (xəncər): دشنه
خو (xu): ینک[2]
خوب: ف
خورلمق (xorlamaq): نکوهیدن
خوشنود اولمق (xoşnud olmaq):

---

[1]. نیرنگ ، حیله (سخن)

[2]. عادت (ح)

خرسند شدن

خوشنود اوله (xoşnud ola): خرسند بشود

خیار: ف

خیر (xeyr): مزد

د- (د)

دادسیز (dadsız): بی مزه

دام (dam): خرگاه

دادمق (dadmaq): چشیدن

داراعجمی (dar əcəmi): دار

دامه (dama): بچکد

دانشمند: ف

دایره (dairə): پیرامن

دایم (daim): همواره

دایه: ف

دپرندرمک (dəprəndirmək): جنبانیدن

دپرندره (dəprəndirə): بجنباند

دپرنمک (dəprənmək): جنبیدن

دپرنه (dəprənə): بجنبد

دپلمک (dəpləmək): کشتن

دپلیه (dəpləyə): بکشد

دپمک[1] (dəpmək) : لکد زدن

دپمه[2] **اوره** (dəpmə ura): لکد بزند

دپی (dipi): دمه[3]

دترمک (ditrəmək): لرزیدن

دتره یه (ditrəyə): بلرزد

دخی (dəxi): دیکر

ددمک (dədmək): واخیدن

دده (dada): بواخد

در (dər): خوی

درت (dört): چهار

درت بیک (dörtbin): چهار هزار

درت یوز (dörtyüz): چهارصد

درت یوز بیک (dörtyüzbin): چهارصد هزار

درتمق (dartmaq): سنجیدن

درتمک (dərtmək): دربردن

درتمک (dətmək): درسیوختن[4]

درته (darta): بسنجد

درد: ف

درد (dərd): تاوان

درد: ف

درزی: ف

درلمک (dirilmək): زیستن

درلو (durlu): کونه

درله (dirilə): بزید

---

[1]. بو سؤزون اینکیشافی م >ب> پ دییشمه- سینده بوگون "تپیک" اولوبدور.

[2]. تپیک سؤزونون فونئتیک واریانتی.

[3]. بوران، شاختا ؛ طوفانی ازبرف ریز؛ کولاک (سخن)

[4]. صنجمق (sancmaq)

درمان: ف
درمک (dərmək): نوردیدن
درمک (dürmək): وارین[1]
درملمق (dırmalamaq): خراشیدن
درنق (dırnaq): ناخن
درنک یر (dərnək- yer): انجمن
دروند (dərvənd): درغاله
درویش: ف
دری (diri): زنده
درین (dərin): ژرفین
دزدار (dizdar): کوتوال
دستور: ف
دستی (dəsti): سبو
دشره اولمق (dışra olmaq): بیرون شدن
دشمک (döşəmək): گستردن
دشمک (düşmək): افتادن
دشمن: ف
دشی (dişi): ماده
دغرجق (dağırcaq): انبان
دغرجق (doğurcaq):همیان
دف: ف
دقا (dıqa): بیاکن
دقاسن (dıqasan): بیاکنی
دقاسیز (dıqasız) بیاکنید
دقام (dıqam): بیاکنم

دقامزر(dıqamaz): نمی اکند
دقامزسک (dıqamazsız): نمی اکنی
دقامزلر(dıqamazlar): نمی اکنند
دقامک (dıqaman): میاکنید
دقامه (dıqama): میاکن
دقایر (dıqayır): می آکند
دقایرسز (dıqayırsız): می آکنید
دقایرسن (dıqayırsan): می اکنی
دقایرلر (dıqayırlar): می اکنند
دقایرم (dıqaram): می اکنم
دقجیلر (dıqacılar): اکنندکان
دقدوکوز (dıqdunuz): اکندید
دقدوم (dıqayalar): بیاکونند
دقدوم (dıqdum): آکندم
دقدی (dıqdı): آکند
دقدیلر (dıqdılar): آکندند
دقق (dıqaq): بیاکنیم
دقمدک (dıqmadın): نیاکندی
دقمدلر (dıqmadılar): نیاکندند
دقمدوکوز (dıqmadunuz): نیاکندید
دقمق (dıqmaq): آکندن
دقمق لقلر (dıqmaqlıqlar): آکندنیها
دقممق لق (dıqmamaqlıq): نیاکندن

---
[1]. واریدن (یوتماق) (ح)؛ بلعیدن.

دقه (dıqa): بیاکند
دقه دلمش (dıqadılmış): اکنده
دکنک (dəgənək): باهو
دکدرمک (dikdirmək):دوزانیدن
دکدوره (dikdürə): بدوزاند
دکرمن (dəgirmən): آسیاب
دکرمنجی (dəgirmənci): آسیابان
دکرمی (dəgirmi): کرد
دکک (dəgək): چفته[1]
دکک (dəgək): رز
دکلنجک یر (dilənəcək yer): آرامگاه
دکلندک (dinləndin): آرامیدی
دکلندلمش (dinləndilmiş): ارامیده
دکلندلمش (dinləndilmiş): آسوده
دکلندم (dinləndim): آراییدم
دکلندم (dinləndim): آسودم
دکلندوق (dinləndik): آرامیدیم
دکلندوک (dinləndün) آرامیدی
دکلندوکوز (dinləndünüz): آرامیدید
دکلندوکوز(dinləndünüz): آسودید
دکلندی (dinləndi): آرامید
دکلندی (dinləndi): آسود

[1]. داربست یا چوبی گیاهان بران بالا میروند. (سخن)

دکلندیجی (dinləndici): ارامنده
دکلندیجی (dinləndici): اساینده
دکلندیجیلر (dinləndicilər): اسایندکان
دکلندیجیلر (dinləndicilər): ارامندکان
دکلندیلر (dinləndilər): آرامیدند
دکلندیلر (dinləndilər): آسودند
دکلنک (dinlənək): بیارامیم
دکلنک (dinlənək) : بیاساییم
دکلنم (dinlənəm) بیارامم
دکلنم (dinlənəm) بیاسایم
دکلنمدک (dinlənmədin): نیارامیدی
دکلنمدک (dinlənmədin): نیاساییدی
دکلنمدلر (dinlənmədilər): نیارامیدند
دکلنمدلر(dinlənmədilər): نیاسودند
دکلنمدم (dinlənmədim): نیارامیدم
دکلنمدم (dinlənmədim): نیاسودم
دکلنمدوک (dinlənmədük):
دکلنمدوک (dinlənmədük) : نیارامیدیم
دکلنمدوکوز (dinlənmədünüz): نیارامیدید
دکلنمدوکوز (dinlənmədünüz): نیاسودید
دکلنمدی (dinlənmədi): نیارامید

دکلنمدی (dinlənmədi): نیاسایید
دکلنمز (dinlənməz): نمی ارامد
دکلنمز (dinlənməz): نمی اساید
دکلنمزز (dinlənməziz):
نمی اساییم
دکلنمزسک (dinlənməzsin) :
نمی اسایی
دکلنمزسک (dinlənməzsin):
نمی ارامی
دکلنمزسیز (dinləməzsiz):
نمی اسایید
دکلنمزسیز (dinləməzsiz)
نمی ارامید
دکلنمزلر (dinlənməzlər):
نمی ارامند، نمی اسایند
دکلنمزم (dinlənməzəm):
نمی اسایم ، نمی ارامم
دکلنمک (dinlənmək): ارامیدن
دکلنمک (dinlənmək) آسودن
دکلنمک (dinlənmən) :
میارامید ، میاسایید
دکلنمکلکلر(dinlənməkliklər):
آسودنیها ، آرامیدنیها
دکلنممکلک (dinlənməməklik):
نیاسودن ، نیارآمیدن
دکلنمه (dinlənmə): میارام،
میاسای
دکلنوک (inlənin: بیارامید،بیاسایید
دکلنه (dinlənə) : بیارامد، بیاساید
دکلنه سیز (dinlənəsiz):
بیاسایید ، بیارامید

دکلنه لر (dinlənələr):
بیارامند ، بیاسایند
دکلنیر (dinlənir): می آرامد
دکلنیرز (dinləniz) :
می ارامیم، می اساییم
دکلنیرسز (dinlənirsiz):
می اسایید ، می ارامید
دکلنیرسن (dinlənirsən):
می ارامی ، می اسایی
دکلنیرلر (dinlənirlər):
می ارامند ، می اسایند
دکلنیرم (dinlənəm) :
می ارامم ، می اسایم
دکله (dinlə) : بیارام ، بیاسای
دکلیه سن (dinləyəsən):
بیاسایی
دکمک (dikmək): دوختن
دکمک (dikmək): نشاندن
دکمک (dögmək): کوفتن
دکمه (dügümə): انکله
دکیز (dəniz): دریا
دل (dil): زبان
دلسیز(dilsiz) کنکره
دلک (dəlik) : شیار
دلکولک (dülkülük): جابلوسی
دلمک (dəlmək): سفتن
دلمک (dəlmək): سوراخ کردن
دلمک (diləmək): خواستن
دلو (dəlü): آشفته
دلو (dəlü): دیوانه

دلوجه طغان (dəlücə toğan): یوهه[1]

دلوک ایلیه (dəlük eləyə) : سوراخ بکند

دلولک (dəlülik): دیوانکی

دله (dələ): بسفتد

دلیه (diləyə): بخواهد

دمر (dəmir): آهن

دمر کوکلک (dəmir gönlək): زره

دمرجی (dəmirci): آهنکر

دمرن (dəmrən): پیکان

دمره کو (dəmrəgü): پریون

دنک (dən): تنک

دوا (dava): دارو

دوترق[2] (dutraq) : آتش انکیز

دوتسق (dutsaq): اسیر

دوتقال (dutqal): سیرم[3]

دوتمق (dutmaq): کرفتن

دوتمک (dütmək): کشتن

دوته (duta): بکیرد

دوتی (dutı): کرو

دوجی ایکی (dəvəci ini): کوتلان

دودق (dodaq): پوز

دودق (dodaq): لب

دودک (duduk): نی

دودکجی (dudukci): نی زن

دوربی[4] (dörbi): چوبسای

دوره (dura): بایستد

دوزخ (tuzax): دام

دوزکون (düzgün): پالهنک

دوزمک (düzmək): ساختن

دوزه (dözə): بسازد

دوزه (düzə): بنوردد

دوست: ف

دوست (dost): یار

دوست جان ایچون (dost canı içün): بجان دوست

دوست دتمق (dost dutmaq): دوست داشتن

دوست دوته (dost duta): دوست بدارد

دوست کوزی ایچون (dost gözi içün): بچشم دوست

دوستکدر (dostundur): از آن دوست

دوسته دک (dostadək): تا بدوست

دوشرمک (döşürmək):کردکردن

دوشره[5](döşürə): کرد بکند

دوشک (döşək): پستر

دوشمک (döşəmək): افراشتن

---

[1]. نوعی شاهین (سخن)

[2]. آتش توتوشدوراجاق چؤرچؤپ (تاراما)

[3]. تسمه ، دوال (سخن)

[4]. دولگر آلتی

[5].بیرآرایا گتیره ، توپلایا (تاراما)، بوگون فارسجادا گردآوردن ایشلنیلیر.

دوشه (düşə): بیفتد
دوغرادلر (doğradalar): بیاغیشند
دوغردوکوز(doğradunuz): آغشتید
دوغرده سن (doğradasan): بیاغیشی
دوغرده سن (doğramazsan) : نمی اغیشم
دوغردی (doğradı): آغشت
دوغرمدک (doğramadın): نیاغشتی
دوغرمق (doğramaq): آغشتن
دوغرمق (doğurmaq): زاییدن
دوغره مقلقلر(doğramaqlıqlar): آغشتنیها
دوغره ممقلق(doğramamaqlıq): نیاغشتن
دوغریه (doğraya): بیاغیشد
دوغمق (doğmaq): زادن
دوغه (doğa): بزاید
دوقمق (doqumaq): بافتن
دوکمک (dökmək): ریختن
دوکمه (tökmə): کوزکره
دوکون (dügün): عروسی
دوکه (dökə): بریزد
دولاب: ف
دولبند (dülbənd): دستار
دولک (dölək): سفجه

دولکر (dülgər): درودکر
دولمق (dulmaq): افسردن
دولنکج (düləngüc): زغن
دون (dün): دی
دون کیجه (düngecə): دوش
دونه (dönə): بگردد
دوه (dəvə): اشتر
دوه (dəvə): شتر
دوه طبانی (dəvə tabanı): شترغار
دویت : ف
دیب (dib): بن
دیب (dib): تک
دیرک (dirək): ستون
دیرمک (dizmək): چیدن
دیرملیه (dırmalaya): بخراشد
دیز (diz): زانو
دیزدرمک (dizdirmək): چینانیدن
دیزدوره (dizdürə): بچیناند
دیزه (dizə): بچیند
دیش (diş): دندان
دیکن (dikən): خار
دیکه (dikə): بدوزد
دیکه (dikə): بنشاند
دیمک (demək): گفتن
دین دوتجی (din dutucı): دین دار
دین: ف

دینمق (dınmaq): لغزیدن
دیو کبی (div kibi): دیو ساد
دیه (deyə): بکوید

ذ- (Z)

ذکر (zikir): کیر

ر- (R)

رازداش (razdaş): غمکسار
رازداش (razdaş): همراز
رزق (rizq): روزی
رزنه (rəzənə): رازیانه
رزنه (rəzənə): بادیانه
رقاص (rəqs): پاکوب
رنده: ف
رنک (rəng): فام
ریحان (reyhan): سپرغم
ریسمان: ف
رئیس: اولو (ulu)

ر- (R)

زاهد (zahid): پارسا
زحل (zöhəl): کیوان
زردالو: ف
زقاق (zoqaq): کوچه
زمان (zaman): روزکار
زمان: ف
زنج (zənc): سنج
زندان: ف
زهر یلدوزی (zöhrə yildüzi): ناهید
زیاده لق کسترمک (ziyadəlıq göstərmək): تفضل نمودن
زیاده لق کوستره (ziyadalıq göstərə): تفضل بنماید
زیان: ف
زیب: ف
زیرک (zirək): لوزغ

ژ- (J)

ژیوه (jivə): سیماب

س-(S)

ساج (sac): زاک
ساج ایاغی (sac ayağı): سه پایه
ساج ایغی (sac ayağı): دیک پایه
ساز: ف
سپاهی: ف
سپید: ف
سپرکه (süpürgə): جاروب
سپره (süpürə): بروبد
سپورمک (süpürmək): رفتن

سجومق[1] (suçumaq): سکیزیدن
سرای: ف
سرجه (sırça): جام
سرچه (serçə): پنجشک
سرچه (serçə): کنجشک
سرچه (serçə): مینا
سرچه (sırca): آبکینه
سرکلو اش (sirkəlü aş): سکبا
سرکو قمشی (sarku qamışı): نایژه
سرکه (sirkə): رشک
سرکه: ف
سرمه: ف
سرمه قابی (sürmə qabı):سرمدان
سرو: ف
سز (siz): شما
سزسوز (sizsüz): بی شما
سزک جانکز (sizin canınız): جان شما
سزک جانکزه (sizin canınıza): جان شما را
سزکله (sizinlə): با شما
سزکله در (sizinlədir) با شماست
سزلمق (sızlamaq): زنویدن

سزوک اوزرکوزه (sizin üzərünüzə): بر شما
سزوکله دکلد (sizinlə dəgildür): با شما نیست
سزه (sizə): بشما
سزه در (sizədir): بشماست
سزه دکلدر (sizə dəgildür): بشما نیست
سست (süst): کند
سفره (süfrə): خوان
سقال (saqqal): ریش
سقسغان (saqsağan): کچله
سکا (sana): بتو
سکا دکلدر (sana dəgildür): بتو نیست
سکادر (sanadır): بتست
سکادق (sanadaq): تا بتو
سکرتمک (səkrətmək): دویدن
سکرده (səkərdə): بدود
سکرمک (səkirmək): گواریدن
سکز (səkkiz): هشت
سکز بیک (səkkizbin): هشت هزار
سکز یوز بیک (səkkizyüz bin): هشتصد هزار
سکز یوز (səkkizyüz):هشت صد

---

[1] . سرکشلیک ائله مک، بیردن بیره سیچراماق (تاراما)؛ جفتک انداختن (سخن)

سکسار[1] (sonsar): دله

سکسان بیک (səksənbin): هشتاد هزار

سکسکه اغجی (səkəsəkə ağacı) تاغ

سکسن (səksən): هشتاد

سکک (sinək): مکس

سکل (segil): غدد

سکوجی (süngüci): نیزه دار

سکود (sögüd): بید

سل پر[2] (selpir): سر

سلطان هند (sultani Hind): **رای**

سلقم (salqım): خوشه

سلک (sülük): زلو

سلک[3] (sülügən): سرنج

سلکن (sülügən) : تذرو

سلکین (sülügin):اسرنج

سمز (səmiz): فربه

سمک (sumuk): خلم

سمور: ف

سن (sən): تو

سن انی کتوردک(sən anı gətürdün): آوردیش

سنت ایلمک (sünnət eləmək): ختنه کردن

سنت ایلیه (sünnət eləyə): ختنه بکند

سندن (səndən): از تو

سندن (səndən): زتو

سندن دکلدر (səndən dəgildür): از تو نیست

سنددر (səndəndir): از تست

سنده (səndə): درتو

سنک (sənin): آن تو

سنک اوزرکه (sənin üzərinə): بر تو

سنک جانک (sənin canın): جان تو

سنک دکلدر (sənin dəgildir): آن تو نیست

سنک قاتکده (sənin qa tında): پیش تو

سنک قاتکده ایدی (sənin qatında idi): پیش تو بود

سنک قاتکده در (sənin qatındadır): پیش تست

سنک قاتکده دکل (sənin qatında dəgil): پیش تو نیست

سنک قاتکده دکل ایدی (sənin qatında dəgil idi): پیش تو نبود

سنکدر (sənindir): آن تست

سنکله (səninlə): با تو

---

[1]. بیر جانواردر که دریسینی کورک ایدرلر. ایکی نوعدور،اییسینه زرداوه دیرلر، قوخوسو آقجا اولور. آلچاغینه سکسار دیرلر. (ح)

[2]. بیر آیاق قابیدیر که قیلدانو ایپدناوررلر (ح)

[3]. بیرنوع قوش (ح)

سنکله در (səninlədir): با تست
سنکله دکلدر (səninlə dəgildür): با تو نیست
سنکو (süngü): نیزه
سنی کتوردک (səni gətürdük): آوردیمت:
سنی کتوردم (səni gətürdüm): آوردمت:
سنی کتوردی (səni gətürdi): آوردت
سنی کتوردیلر (səni gətürdilər): آوردندت
سوجی (sücı): می
سود (süd): شیر
سود چورکی (süd çörəgi) :تباهه
سودک (südük): شاشه
سودک (südük): کمیز
سورچک (sözcək): لغز
سورمک (sürmək): راندن
سورمک (sürmək): واراندن
سورنمک (sürünmək): خیزیدن
سورنه (sürünə): بخیزد
سوره (sürə): براند
سوره (sürə): واراند
سوری (süri): رمه
سوری (süri): کله
سوز (söz): سخن
سوزک[1] (süzək): پالو

[1]. سوزکو و سوزگج ده دییرلر (تاراما).

سوزمک (süzmək): پالودن
سوسن: ف
سوکمک (sögmək): دشنام دادن
سوکو (sevgü): مهر
سوکه (sögə): دشنام بدهد
سون[2] (sun): زه
سونمک (sönmək): فرسودن
سیاست: ف
سیزدن (sizdən): از شما
سیزدن (sizdən): زشما
سیزدن دکلدر (sizdən dəgildür): از شما نیست
سیزدندر (sizdəndir): از شماست
سیزده (sizdə): درشما
سیزک (sizin): آن شما
سیزک دکلدر (sizin dəgildür): آن شما نیست
سیزکدر (sizindür): آن شماست
سیزلیه (sızlaya): بزنود
سیزمق (sızmaq): تراویدن
سیزه (sıza): بتراود
سیل: ف

ش- (Ş)

شادی (şadi): سرور
شاشی[1] (şaşı): لوچ

[2]. سینجف کی ققتانا دیکرلر.(ح)

شاکرد: ف
شاه تره (şahtərə): شهتره
شبان: ف
شبهه (şübhə): کمان
شحنه: ف
شربت (şəbət) نوش
شسته (şeştə): بربط
ششته جی (şeştəci): بربط زن
ششمک (şişmək): اماسیدن
شعله (şölə): تاب
شفتالو: ف
شفقتلو (şəfəqətlü): مهربان
شکر قمشی (şəkər qamışı): نالی
شلغم: ف
شمدی (şimdi): اکنون
شنخیار (şin xiyar): بادرنک
شوربا: ف
شوم (şum): وارون
شهوت (şəhvət): منی
شیره (şirə): شاب
شیش (şiş): سیخ
شین (şin): آباد
شین ایلمک (şin eləmək): آبادان کردن
شین ایلمک لکلر(şin eləməkliklər): آباد کردنیها
شین ایلممک لک (şin eləməməklik): آباد نکردن
شین ایلیه (şin eləyə):آبادان بکند

ص- (S)

صاتون المق (satın almaq): خریدن
صاته (sata): بفروشد
صاچه (saça): بپاشد
صاچه (saça): بیفشاند
صاره (sara): بپیچد
صاغ ال (sağ əl): دست راست
صالنه (sallana): بخرامد
صالوره (Salı verə): بهلد
صالی وره (salı verə): فرو بهشد
صان جلمق (sancılmaq): خلیدن ، خستن
صانجله (sancıla): بخلد
صانه (sana): بپندارد
صانه (sana): بینکارد
صاوره (savıra): بدآمد
صایقلمق (sayıqlamaq): افراختن
صایه (saya): بشمرد
صباح (sabah): بام
صبر (səbir): شکیب
صبر (səbir): کزیر

[1] چاشماق فعلیندن ایسیمدیر.

صبر ایلمک (səbr eləmək):
شکیبیدن
صبر ایلیه (səbr eləyə): بشکیبد
صبن دموری[1] (saban dəmüri):
هیش
صپقون (sıpqun): زوبین
صپن (sapan): فلاخن
صتمق (satmaq): فروختن
صجریه (sıçraya): بجهد
صجویه[2] (suçuya): بسکیزد
صچ بلکی (saç bölügi): کیش
صچ بولکی (saç bölügi): کیسو
صچدرمق (saçdırmaq): افشانیدن
صچرمق (sıçramaq): جستن
صچق (suçuq): آکنده
صچمق (saçmaq): افشاندن
صچمق (saçmaq): پاشیدن
صچمق (sıçmaq): ریدن
صحبت (söhbət): بزم
صحرا (səhra): هامون
صرتلان (sartlan): کفتار
صرتمق (sartmaq): گماریدن
صرف (sırf): ویژه
صرقوق صچ (sarquq saç):
فرخال

صرمسق (sarımsaq): سیر
صرمشق (sarmaşıq): سرند
صرمق (sarmaq): پیچیدن
صرو (saru): زرد
صروبنیز (sarubəniz): زردچرده
صریده (sırıda): بکمارد
صغنمق (sığmaq): کنجیدن
صغر (sığır): کاو
صغر (sığır): کبر
صغرجق (sığırcıq): سار
صغری (sağrı): کیمخت[3]
صغش (sağış): شمار
صغمق (sağmaq): دوشیدن
صغمق (sığmaq): خوچاریدن
صغنه (sığına): بپناهد
صغه (sağa): بدوشد
صغه (sığa): بخوجارد
صغه (sığa): بکنجد
صفا (səfa): سر
صقز (saqız):علک رومی
صقرنه[4] (soqrana): بمنکد
صقلای دوتمق (saqlay dutmaq): نکاه داشتن
صقلایو دوته (saqlayu duta):

---

[1]. صابان کی اکینچیلرییر سوررلر(ح)، خیش
[2]. بو فعلین کؤکؤ آلیازمادا«سجومق»-دیر.

---

[3]. پوست کفل اسب و خر که به شیوه ای خاص دباغی شده باشد، چرم **صاغری** (سخن). صاغری که اشک دریسندن و آت و قولن دریسندن اولور(ح)
[4]. سؤیلنمک ، عاقلینی ایتیرمک (تاراما)

نکاه بدارد
صقلق ویرمک[۱] (sıqlıq vermək): شفلیدن
صقلق ویره (sıqlıq verə): بشفیلد
صقلمق (saqlamaq): پاسیدن
صقلیجی (saqlayıcı): نکاهبان
صقمق (sıqmaq): افشردن
صقمن (suqman): خرکش[۲]
صقنجق (sıqıncaq): پناکاه
صقنمق (sıqanmaq): پناهیدن
صکره (sonra): پسین
صلقم کوپه (salqım küpə): کوشواره
صللمق (sallamaq): کورایستن
صلنمق (sallanmaq): خرامیدن
صلورمک(salı vermək):هشتن
صلورمک (salı vermək): هلیدن
صلوویرمک (salı vermək): فروهشتن
صمان اوغرسی (saman oğrısı): کهکشان
صمق (sımaq) : شکستن
صمن (saman): کاه
صمو[۳] (samu): سمه

صنایه لر (sınayalar): بیازمایند
صنجمق (sançmaq): درسیوختن
صنجه (sanca): دربسیوزد
صندو[٤] (sındu): دوکارد
صندی (sandı): کاژ[٥]
صندی (sınadı): آزمود
صنعت (sənət): پیشه
صنمق (sanamaq): انکاشتن
صنمق (sanmaq): پنداشتن
صنمق (sınamaq): آزمودن
صنمق لقلر (sınamaqlıqlar): آزمودنیها
صنممق لق (sınamamaqlıq): نیازمودن
صنیه (sınaya): بیازماید
صو (su): آب ، آب حیات
صو چوکمکی (su çökməgi): کرداب
صو یولی (suyolı): کاریز
صواش (savaş): جنک
صوده اوزمک (suda üzmək): شناو کردن
صوده یوزه (suda yüzə): شناو بکند
صورت (sürət): بت

---

۱. آغیزدان دودوک کیمی سس چیخارماق (تاراما)؛ فیشقیراق چالماق
۲. کشان کشان، یقه گیری (سخن)؛ صوقمن که آیاغا کییرلر (ح)
۳. زوله (zəvlə) کی بویوندوروغو اوکوزون بوینونا اونونلا باغلارلار (ح)
٤. درزی آلتی
٥. احول ، لوچ ؛۲- کاج (فرهنگ سخن)

صورت (sürət): پیکر
صورت (sürət): لقا
صورت طرسی باشی (sürət tarası başı): کاورس
صورقون[۱] (sorqun): گبوده
صورمق (savurmaq): دامیدن
صورمق (sormaq): پرسیدن
صورت طاری[۲] (surət tarı): آورس
صوره (sora): ببرسد
صوسز (susuz): تشنه
صوغان (soqan): پیاز
صوق (sovuq): سرما
صوقرنمق[۳] (soqranmaq): منکیدن
صوقیجق (suqıcaq): آبدان
صوک قش آی (sonqış ayı): اسفندازمد، شباط
صوک کوز آی (sonköz ayı): تشرین، آذر
صوک یاز آی (sonyaz ayı): خرداد ، ابار
صوک یای آی (sonyay ayı): آب، شهریور
صول ال (sol əl): دست چپ

۱. سورخون آغاجی که چیچگینه مشک بید دیرلر (ح)؛ نوعی درخت از خانواده بید (سخن)
۲. آردوچ آغاجی (ح)
۳. سؤیلنمک (تاراما)؛ آهسته و زیر لب سخن گفتن (سخن)؛ قینرانماق (ح)؛ میزیلداماق

صولق (suluq): سطل
صولمش اولمق (solmuş olmaq): پژمرده شدن
صولمش اوله (solmuş ola): پژمرده بشود
صولمق[۴] (solmaq): پژوهیدن
صوله[۵] (sola): بپزوهد
صومق (suvamaq): اندودن
صوویه (suvaya): بینداید
صیقل (sıqal): جلوه
صیقلمق (sıyıqlamaq): زدودن
صیقه (sıqa): بیفشرد
صیمق (saymaq): شمردن
صینه (sına): بشکند

ض- (Z)

ضرر (zərər): کزند

طـ (T)

طاپه (tapa): بپرستد
طاده (tada): بچشد
طار (tar): تنک
طاش (taş): سنک
طاشلق (taşlıq): سنکستان
طاغ (tağ): کوه

۴. سورماق و سوروشدورماق
۵. سورا ، پژوهئش ائلیه.

طاغ اروکی (dağ ərügi): آلوچه
طانق (tanıq): کواه
طاول (tavul): دهل
طبلمق (tabılmaq): طپیدن
طبلیه (tablaya): بطیید
طپمق (tapmaq): پرستیدن
طرف (tərəf): سوی
طرنق (tırnaq): سم
طرنق (tırnaq): شانه
طرو (taru): ارزن
طشره کله (tışra gələ):بیرون بیاید
طغان (toğan): باز
طقز (toquz): نه
طقسان بیک (toqsanbin): نود هزار
طقسان (toqsan): نود
طقوز بیک (toquzbin): نه هزار
طقوز یوز بیک (toquzyüz bin): نه صد هزار
طقوز یوز (toquzyüz): نه صد
طک نمازی (tan namazı): نماز صبح
طک ییری آقلغی(tan yeri aqlığı): سپیده دم
طلق (talaq): سپرز[١]
طمان[٢] (tuman): میغ

[١]. طحال (سخن)

طمر (tamar): رک
طمق (tamaq): کام
طمو (tamu): دوزخ
طنشق (tanışıq): کنگاج
طوپ (top): گوی
طوپرق (topraq): خاک
طوپق (topuq): پژوک
طورپق (torpaq): جای
طورق اوتی (turuq olan): شبت
طورمق (turmaq) : ایستادن
طورنا (turna): کلنک
طوز (tuz): نمک
طوزلق (tuzluq): نمکدان
طوزلو (tuzlu): نمکسار
طوشن (tvşan): خرکوش
طوشنجیل (toşancıl): آله
طوطی: ف
طوغری (toğrı): درست
طوق (toq): سیر
طوقیه (toquya): ببافد
طوکوز (tonuz): خوک
طوکوزلان بوجکی (tonuzlan böcəgi): سرکین کردان
طوکوزلان بوجوکی (tonuzlan böcəgi): خیزدوک
طوکه[٣] (tona): بیفسرد

[٢]. بولود (ح)
[٣]. آلیازمادا مصدر«دوکمق»-دیر.

طول عورت (tul övrət): بیوه
طولدرمق (toldurmaq): انباشتن
طولق (tuluq): پاتابه
طولو (tolu): پر

ظـ (T)

ظورنا (zurna): سرنای

ع- (Ə//A)

عادت (adət): آیین
عار (ar): ننک
عار ایلمک (ar eləmək): عار کردن
عار دوتمق (ar dutmaq): ننک داشتن
عار دوته (ar duta): ننک بدارد
عجب لمق (əcəbləmaq): شکفتن
عدل (ədl): داد
عذر ایلیه (üzr eləyə): پوزش بکند
عذرایلمک (üzr eləmək): پوزش کردن
عصص (əsəs): شبرو
عطارد (Utarud): تیر
عقرب (əqrəb): کژدم
عقل (ağıl): خرد
عقللو (ağıllu): خردمند

عقلی کیده (aqlı gedə): بیهوش بشود
علم (elm): طراز
علم لمق (ələmləmaq): طرازیدن[1]
علم لیه (ələmləyə): بطرازد
عناب: ف
عنبره: در دستنویس معادل ندارد.
عنبرینه: در دستنویس معادل ندارد.
عورت (övrət): زن
عورت اری (övrət əri): شوهر، شوی
عورت سیز (övrətsiz): بی زن
عوض (əvəz): پاداش
عوض ورمک (əvəz vermək): پاداش دادن
عوض ویره (əvəz verə): پاداش بدهد
عهد (əhd): پیمان
عیب: ف

غ- (Q//Ğ)

غصلو (qüssəlü): پژمان
غصلو ایلمک (qussəlu eləmək): اندوه کین کردن
غصلو ایلیه (qüssəlü eləyə):

---

[1]. زردوزلر دورلو دورلو یاراشیقلی نسنه دیکمک و مطلقا دیکمک معناسنه (ح)

اندوه کین بکند

غصه (qussə): اندوه

غصه (qüssə): دژم

غصه لو (qüssəle): غمکین

غلبه (qalaba): انبوه

غلبه لق ایلمک (qalabalıq eləmək): انبوهی کردن

غلبه لق ایلیه (ğələbəlıq eləyə): انبوهی بکند

غیر (ğeyr): جز

ف- (F)

فاق[1]**:** ف

فال قلم (fal qələm): کلک

فتنه (fitnə): آشوب

فتنه (fitnə): آسیب

فتیل (fitil): پتیل

فرشته (firiştə): سروش

فرشته: ف

فریاد ایده (fəryad edə):غریو بکند

فریاد ایلمک (fəryad eləmək): غریو کردن

فستق (fıstıq): پسته

فک (fig): ماش

فکر (fikir): رأی

[1]. شکاف انتهای تیر که چله را برآن بند میکنند (سخن)

فلانده (filanda): درفلان

فلانه دک (filanadək): تا بفلان

فلک (fələk): کردون

فلک (fələk): کیتی

فیل (fil): پیل

فیل کموکی (fil kəmüki): پیلسته

ق- (Q)

قاپو (qapu): در

قاپوجی (qapucı): دربان

قار (qar): برف

قارش (qarış): بدیست

قاز (qaz): بط

قازن (qazan): لوید

قازنمق (qazınmaq): كَندیدن

قازه (qaza): بیکاود

قاش (qaş): ابرو

قاشیه (qaşıya): بخارد

قاصق (qasıq): زهار[2]

قاضی (qazi): داور

قاضی لقمه سی[3] (qazi loqması): پژماورد

قاقیه qaqıya طیره بشود

[2]. شرم گاه (سخن)

[3]. خلیفه لقمه سی که بیر طعام آدیدور که خراساندا نواله دیرلر. (ح)؛ خوراک آماده خوردن در سفر (سخن).

قالدوره (qaldura) وربدارد
قان (qan) خون
قان (qan): دم
قان اليجی (qan alıcı): رگزن
قانت[1] (qanat): ریش
قاون (qavun): خربزه
قایش (qayış): براز
قایغنه (qayğana): خایکینه
قایمق (qaymaq): تو
قاین انه (qayınana): مادرزن
قاینق (qaynaq): چنگ
قاینیه (qaynaya): بجوشد
قبر (qəbir): گور
قبرقزجی (qəbir qazıcı): گورکن
قبزه (qəbzə) : کیک نه
قبق (qabaq): کدو
قبلوبقه (qablubaqa): سنگ پشت
قبول ایده (qəbul edə): بپذیرد
قبول ایلمک (qəbul eləmək) : پذیرفتن
قبیله (qəbilə): دودمان
قپا (qapa): ببرباید
قپرمق (qoparmaq): انگیختن
قپلان (qaplan): پلنگ
قپمق (qapmaq): ربودن
قپو اوکی (qapu öni): درگاه

[1]. قاناد یارا معناسیندا

قپو ایشکی (qapu eşigi): آستان آس تانه
قتدرمق (qatdırmaq): برغالیدن
قتدره (qatdıra): ببرغالد
قتر (qatır): استر
قتی (qatı): سخت
قچا (qaça): بگریزد
قچمق (qaçmaq): گریختن
قچنه دک (qaçanadək): تا بگی
قچه جق یر (qaçacaq yer): گریزگاه
قد (qəd): بالا
قدح (qədəh): پیاله
قدیر کیجسی (qədir gecəsi): شب قدر
قران (quran): نبی
قراوش (qaravaş): پرستار
قربان: ف
قرپوز (qarpuz): هندوانه
قرتال (qartal): خرچال
قرتال (qartal): دال
قرجه (qarıca): بازو [2]
قرجه قاز (qırca qaz): موسیچه
قرشق (qarışıq): آمیزش
قرشمق (qarışmaq): آمیختن

[2].اکی دورلو اولور. آغ اولور که پازو دیمکله معروف اولان اولدور و قزیل اولور که چغندر دیمکله مشهوردر (ح).

قرشون (qurşun): سرب
قرغل (qarğıl): دموی[1]
قرغه (qarğa): زاغ
قرغه (qarğa): کلاغ
قرغه دلکی (qağa dəligi): کپست
قرغه دلوکی (qarğa dəlügi): شری
قرق (qırq): چهل
قرق اکی (qırqiki): چهل و دو
قرق آلتی (qırqaltı): چهل و شش
قرق بر (qırqbir): چهل و یک
قرق بیش (qırqbeş): چهل و پنج
قرق بیک (qırqbin): چهل هزار
قرق درت (qırqdört): چهل و چهار
قرق سکز(qırqsəkkiz):چهل وهشت
قرق طقوز (qırqtoquz):چهل و نه
قرق یدی (qırqyedi): چهل و هفت
قرقه (qorqa): بهراسد
قرکو کیجه (qaranu gecə): شب دیجور
قرلغوج (qırlağuc): پرستک
قرمه (qorma): تباهه
قرن (qarın): شکم
قرنجه (qarınca): مور
قرنداش (qarındaş): براذر
قرنداش (qarındaş): هم شکم
قره (qara): سیاه ، سیه

---

[1]. مربوط به دم یا غلبه دم بر مزاج (سخن)

قره غو[2] (qırağu): بژم
قره غو (qırağu): ژاله
قره کو (qaranu): تار
قره کولق (qaranulıq): تاریکی
قرک[3] (qəran): کران
قریشه (qarışa) بیامیزد
قز (qız): گران[4]
قز اوغلی (qız oğlı): نواده
قز قرنداش (qız qarındaş): خواهر
قز قرنداش (qız qarındaş): همشیره
قزلجق (qızılcaq): همسود[5]
قزمق (qazmaq): کندن
قزمق یعنی یر (qazmaq yəni yer): گاویدن
قزمه (qızma): تب
قزنمق (qazanmaq): اندوختن
قزه مق[6] (qızamaq): تروشه
قزیللق (qızıllıq): کلکونه
قزیله (qızıla): بگندد
قزییه (qazıya): بکناید
قسرغه (qasırğa): کردباد

---

[2]. دولو (dolu)
[3]. بو سوز عربجه دیر
[4]. اکی معنایه کلور.اولا آغیر دیمک اولور، ثانیا قیزه غالی (غلو ایله ین) معناسنه (ح).
[5]. ایت بورنی دیدوکلری یمش (ح)
[6]. قوزی قولاغی دیدوکلری اوت (ح)

قسرق (qısraq): مادیان
قسقون (qusqun): پالدم
قسنی (qasnı): قاسنی
قسنی (qasnı): کاسنی
قش (qış): زمستان
قشق (qaşıq): ملعقه
قشمق (qaşımaq): خاریدن
قصد (qəsd): آهنک
قصد ایلدی (qəsd eylədi): آهنک کرد
قصد ایلمک (qəsd eləmək): آهنک کردن
قصد ایلمکلکلر (qəsd eləməkliklər): آهنک کردنیها
قصد ایلممک لک (qəsd eləməməklik): آهنک نکردن
قصد ایله یلر (qəsd eyləyələr): آهنک بکند
قصد ایلیه (qəsd eləyə) : آهنک بکند
قصنی (qasnı): انکژد ، انکیژد[1]
قصه (qıssa): کوتاه
قصیج (qasıc): انبر
قفتان (qaftan): جامه
ققردق (qaqırdaq): چژدره
ققمق qaqmaq طیره شدن

قل (qıl): موی
قلای (qalay): ارزیز[2]
قلب (qalib): کالبد
قلبر (qəlbir): غربال
قلج (qılıc): شمشیر
قلج (qılıc): تیغ
قلدرمق (qaldırmaq): ورداشتن
قلعه (qala): دز
قلعه دتجی (qala dutucı): دزدار
قلقان (qalqan): سپر
قلم (qələm): خامه
قلمق (qalmaq): ماندن
قله (qala): بماند
قلیه : ف
قلیه مشک (qalya müşk): غالیه
قماش (qmqş): خنوز
قماش (qumaş): رخت
قمچی (qamçı): تازیانه
قمری: ف
قمش (qamış): نای
قموسنده (qamusında): درهمه
قنبره[3] (qünbərə): خنبره
قند (qanad) : پر
قند اوجی (qanad ucu): شهپر
قندره (qandıra): دوخ[1]

---

[1]. آغیز قوقار، طبیبلر قاتنه خلطت دیمکله معروفدر (ح)

[2]. قلع (سخن)
[3]. کوپجوک (ح) ؛ خمره (سخن)

قنده (qanda): کجا
قنده سن (qandasan): کجایی
قنقی (qanqı): کدام
قنقسی (qanqısı): کدامین
قنی (qanı): کو
قوان (qavan): کندو
قوپره (qopara): بینکیزد
قوت (qüvvət): زور
قوت (qüvvət): نیرو
قوت (qut): تبا
قوتلو (qutlu): میمون
قوتلو (qutlu): همایون
قوتلو (qüvvətlü): نیرومند
قوتلو اولا(qüvvətlu ola): نیرومند بشود
قوتلو اولمق (qutlu olmaq): خجسته شدن
قوتلو اولمق (quvətlu olmaq): نیرومند شدن
قوتلو اوله (qutlu ola): خجسته بشود
قوج (qoç): کبش
قوجا (quca): دربر بکند
قوجق (qucaq): آغوش
قوجه (qoca): پیر
قوجی (qocı): سخن چین
قودق (qodaq): نهال

۱. خصیر اوتی (ح) ؛ ساز توروندن بیر اوت؛ خصیر اوتی (تاراما)

قودق (qoduq): کره
قورا اوزم (qora üzüm): مویز
قوربغه (qurbağa): بزغ
قوربغه (qurbağa): جغر
قوربغه (qurbağa): غوک
قورت (qurut): ترف
قورت (qurt): گُورک
قورتلمق (qurtulmaq): رستن
قورتلمق (qurtulmaq): رهیدن
قورتله (qurtula): برهد
قورجق (qorucaq): کله[۲]
قورجق تاج (qurcaq tac): نفوله
قورجق زلف (quracaq zülf): کاکل
قورد (qurud): پینر
قورق (qoruq): غوره
قورق اشی (qoruq aşı): غورپا
قورقمق (qorqmaq): باک داشتن
قورقمق (qorqmaq): ترسیدن
قورقمق (qorqmaq): هراسیدن
قورقو (qorqu): باک
قورقو (qorqu): بیم
قورقه (qorqa): بترسد
قورقی دوته (qorqu tuta): باک بدارد
قورلیه (qorlaya): بنکوهد
قوری (qurı): خشک

۲. پشه بند (سخن)؛ عورتلر فوته سی (ح)

قوز (qoz): کردکان

قوز (quz): کوز

قوزغون (quzğun): غراب[1]

قوزلو حلوا(qozlu halva):
کوزینه

قوزی (quzı): بره

قوسمق (qusmaq): قی

قوش (quş): مرغ

قوش بورنی (quş burnı): تک

قوشق (qovşaq): کمر

قوشلق (qoşuluq): چاشت

قوشلق وقتی (qoşuluq vaqtı):
چاشتگاه

قوغ[2] (quğ): خذیره

قوق (qovuq): سپیدار

قوق (quq): آبدان

قوقلیه (qoqlaya): ببوید

قوقمق (qoqmaq): کندیدن

قوقی (quqı): بوی

قوقیل (qoqıl): بویا

قول (qul): بنده

قول (qul): چاکر

قولان (qulan): گور

قولتق (qoltuq): بغل

قولج (qoluc): باز

قولق (qulaq): کوش

[1]. کلاغ سیاه بزرگ (سخن)
[2]. قیویلجیم (تاراما)

قولق توزی (qulaq tozı): بناکوش

قوم (qum): ریک

قومق[3] (qomaq): نهادن

قونشی (qonşı): همسایه

قونق (qonaq): مهمان

قونمش اوق (qonmuş oq):
خدنک

قونموش اوق (qonmuş oq): تیر
خدنک

قویرق (quyruq): دنبال

قویرق (quyruq): دنبه

قوین (qoyun): کوسفند

قویون (qoyun): میش

قویه (qoya): بنهد

قویی (quyı): چاه

قیامت کونی (qiyamət güni):
رستخیز

قیرجق (qırcaq): آبله

قیز (qız): دختر

قیز قوشی (qız quşı): دلدال

قیزاوغلن (qızoğlan): دوشیزه

قیزل (qızıl): سرخ

قیسی (qaysı): تالانک

قیش (qış): شتا

قیش آیلری (qış ayları): ماههای
زمستان:

[3]. بو فعلین چاغداش تلفوظو قویماقدیر.

قیش فصلی (qış fəsli): فصل زمستان
قیغ (qığ): پشک
قین (qın): نیام
قین اته (qayınata): پدرزن
قینمق (qaynamaq): جوشیدن
قیورجق صاچ (qıvırcıq saç): پشک
قیوقزمق (qıvqızmaq): چاهیدن[1]

ک – (K)

کابن: ف
کاربان: ف
کافر (kafər): ترسا
کافر (kafər): کبر
کافر قوشغی (kafər qoşağı): زنار
کافر نوبتی (kafər nöbəti): ناقوس
کبه (kibi): تک
کبی (kibi): وار
کبی (kibi): وش
کپک (kəpək): سپوس
کپک (köpük): کفک
کپه کک (kəpənək): پروانه
کتان: ف
کچرک (kiçirək): کهتر

[1]. اوشوتمک (ح)

کچمش (keçmiş): پیرار
کچمک (keçmək): گذشتن
کچه (keçə): بکذرد
کچه (keçə): نمد
کچی (keçi): بز
کچی (kiçi): که
کچی بوینوز چیچکی (keçi buynuzu çiçəyi): ارغوان
کچی بوینوزی (keçi buynuzı): خرنوب
کدی (kədi): کربه
کرپک (kirpik): مژه
کرپیج (kərpic): خشت
کرج (kirəc): گچ
کرز: ف
کرس[2] (keras): کلنار
کرش[3] (kiriş): زه
کستنه (kəstənə): شه بلوط
کسر (kəsər) : تیشه
کسک (kəsək): کلوخ
کسکن (kəsəgən): موش
کسکون (kəskün)**:** تیزه
کسمک (kəsmək): بریدن
کشر[4] (keşür): کزر
کشنیز ف

[2]. نار گلی
[3]. یای کریشی و سینجف که قفتانا دکرلر(ح)
[4]. هویج، کؤک

کشیش: ف
کشیش (keşiş): مغ
کفیل (kəfil): پایندان
ککلک (kəklik): کبک
کل: ف
کلاله: م
کلپه[1] (kiləpə) : کنده
کلخان (külxan): تون
کلخانجی (külxancı): تونی
کلر (kələr): سوسمار
کلزار: ف
کلستان: ف
کلم: ف
کلنک: ف
کلوک: ف
کلید: ف
کمسه (kimsə): کس
کمسه سیز (kimsəsiz): بی کس
کمک (kəmik): استخوان
کمکدر (kimindir): کراست
کمن کوره (kəmən kürə): کمان کروهه
کمند: ف
کمون: ف
کناه: ف
کنجید: ف

[1]. توتساقلرون اللرینه آیاقلرینه اورورلر.(ح)

کندر (kündür): کنو
کندر تخم (kündür toxum): کنو دانه
کندو (kəndü): خود
کندو (kəndü): خویش
کنده نا: ف
کنکل ایلمک (kəngəl eləmək): مزاح کردن
کوپ (küp): خم
کوپچک (küpəçik): پستر
کوپری (köpri): پل
کوپه (küpə): ورکوش
کوتلک[2] (günlək): کندو
کوتی (köti): دون
کوج[3] (küc): وفره
کوچک (küçük): کوچک
کورتن (kurtən): پشماکند
کورک (kürək): پارو
کورک (kürək): دم
کورک (kürk): پوستین
کوز (köz): خریف
کوز (köz): پایز
کوز آیلری (köz ayları): ماههای پایز
کوز فصلی (köz fəsli): فصل پایز

[2]. آری پتیی
[3]. کوجی وکیرکید که کلیم و چوال طوقورلر (ح) ؛ توخوماجیلیقدا ایپلیکلری آرایان تاراخ (تاراما)

کوسته بک (köstəbək):
کورموش

کوشک (köşk): کاخ

کوشک: ف

کوشه (köşə): کلبه

کوک اولمق (kök olmaq):
شاستن

کوکس (köks): بر

کوکس (köks): سینه

کوکل (könül): دل

کوکل قالمش لق ایده
(könül qalmışlıq edə):
دلمادکی بکند

کوکل قلماقلق کوسترمک
(könül qalmaqlıq göstərmək):
درنک کردن

کوکل قوردی (könül qurdı): پیله

کوکلک (könlək): پیرهن، پیراهن

کول (kül): خاکستر

کولک (külək): کاودوش

کولکه (kölgə): سایه

کولکه لک (kölgəlik): سایبان

کون (kün): کنج

کوهر: ف

کوی (köy): دیه

کویه (küyə): بپاید

کهربا: ف

کیجه[1] (keçə//kiçə): جمچه

کیجی چیچ (kiçi çiç): خاپسک

کیر[2] (kir): شوخ

کیرجی (kirici): مزدور

ارغاد (irğad): مزدور

کیرپی (kirpi): خارپشت

کیری (kiri): مژد

کیم (kim): که

کیمدر (kimdir): کیست

کین (kin): کینه

کیسه: ف

گ- (G)

کترممکلک (gətirməməklik):
نیاوردن

کتمک (getmək): رفتن

کتمک (getmək): شدن

کتوردک (gətürdük): آوردیم

کتوردم (gətürdüm): آوردم

کتوردوک (gətürdün): آوردی

کتوردوکوز (gətürdünüz):
آوردید

کتوردی (gətürdi): آورد

کتورمک (gətürmək): آوردن

کتورمک (gətürmən): میاورید

[1]. کئچی بالاسی (ح)
[2]. چرک معناسیندا

کتورمک لکلر(gətürməkliklər): آوردنیها

کتورورلر (gətürürlər): می اورند

کتوره (gətürə): بیاورد

کتوره سن (gətürəsən): بیاوری

کتوره سیز (gətürəsiz): بیاورید

کتوره لر (gətürələr): بیاورند

کدک (gədik): رخنه

کده (gedə): برود

کر دوتمق (giro dutmaq): بازداشتن

کرک اولا (gərək ola): بباید

کرک اولمق (gərəkolmaq): بایستن

کزلمک (gizləmək): نهفتن

کزلو (gilü): پنهان

کستره (göstərə): بنماید

کک کل ایلیه (gəngəl eləyə): مزاح بکند

ککرمک (gəgirmək): آروغ کردن

ککره (gəgirə): اروغ بکند

ککشک (gənşək): سست

کل صوی (gül suyı): کلاب

کلمسیه (gülümsəyə): تبسم بکند

کلدی (gəldi): آمد

کلمک (gəlmək): آمدن

کلمک لکلر (gəlməkliklər): آمدنیها

کلممکلک (gəlməməklik): نیامدن

کلن (gəlin): عروس

کله (gələ): بیاید

کله (gülə): بخندد

کله لر (gələlər): بیایند

کمجی (gəmici): کشتی بان

کمش مزدرجق (gümüş mızdırcıq): بوته

کمورمک (gömürmək): چلیدن

کمی (gəmi): کشتی

کناه (günah): بزه

کندز (gündüz): روز

کندوره (göndərə): بفرستد

کوبک (göbək): ناف

کوبلک چچکی (göbələk çiçəki): چرخله

کوتورم (götürüm): افکار

کوج (güc): ستم

کوجلو (güclü): توانا

کوجی یتمز (güci yetməz): ناتوان

کوجی یتمک (güci yetmək): توانستن

کوجی یته (güci yetə): بتواند

کورر (görər): بینا

کورش (gürəş): کشتی
کورشجی (gürəşci): کشتی کیر
کورمک (görmək): دیدن
کوره (görə): ببیند
کوره (görə): بجلد
کوز (göz): دنبال
کوز اوجیله نظر (göz ucu ilə nəzər): کرشمه
کوز (göz): چشم
کوز ادم یر (göz addım yer): فرسنک
کوزجی (gözici): دیده بان
کوزقبغی (göz qabağı): پله
کوزل (gözəl): شوخ
کوزیاشی (göz yaşı): اشک
کوسترمک (göstərmək): نمودن
کوستک (göstək): شکل[1]
کوک (gög): آسمان
کوک (gög): چرخ
کوک (gög): کَبود
کوک میمون (gög meymun): نسناس
کوکجک (gögcək): خنک
کوکجک خو (gögcək xu): یکنی
کوکجک لک (gökçəklik): زیبایی
کوکچک (gökçək): زیبا

کوکرجین (gögərcin): کبوتر
کولمسومک (gülümsümək): تبسم کردن
کولمک (gülmək): خندیدن
کومش (gümüş): سیم
کوملدرک[2] (gömüldürük): بربند
کومیش (gomış): کاومیش
کون (gəvən): پینه
کون (gön): چرم
کون اورته (günorta): نیمروز
کون باتسی (gün batısı): باختر
کون بردغی (gün bardaöı): مناره
کونش (günəş): آفتاب
کونش (günəş): خرشید
کونش (günəş): خور
کونش (günəş): شید
کونش (günəş): مهر
کونی (güni): رشک
کوه یاغی (gəvə yağı): مسکه
کویکو (güyegü): داماد
کویمک (göymək): پاییدن
کوینمک (göynəmək): سوختن
کویه[3] (güyə): پیو
کیج (gec): دیر
کیج لک (geclik): دیرین

---

۱. طنابی که با آن دست و پای چهارپایان حیوانات را می بندند.

۲. أیرین کوکورلیکی (ح) ؛ تسمه ای که با آن زینرا به سینه اسب بندند.(سخن)
۳. ینکه وکلین و اکیز اوغلان (ح)

کیجوک[1] (gicük): خارش
کیجه (gecə): شب
کیدی[2] **دمک** (gidi demək): کوده لان
کیرک[3] (geyrək) : چرندو
کیرو دوته (giro tuta): باز بدارد
کیرو کله (gerü gələ): باز بیاید
کیزلو (gizlü): راز
کیزلیه (gizləyə): بنهند
کیک (gen): فراخ
کیک (geyik): آهو
کیمک (geymək): پوشیدن
کیونه (göyünə): بسوزد
کیه (geyə): بپوشد
کوده (gövdə): تن

ل- (L)

لاجورد: ف
لاغ لنه (lağlana): بلاغد
لاف: ف
لاله: ف
لایق (layıq): سزاور
لایق اولمق (layiq olmaq): روابودن
لایق اوله (layiq ola): روا باشد
لشکر: ف
لغلنمق (lağlanmaq): لاغیدن
لقمه (loqma): نوید
لقمه سیز (loqmasız): بی نوا
لکن (ləgən): طشت
لکلک: ف
لنک: ف
لوند (lund): اوباش
لیقه: ف

م- (M)

مارول (marul): کاهو
ماشه: ف
مال (mal): خواسته
مبارک (mübarək): فرخنده
متقب[4] (matqab): ماهه
محبوب (məhbub): شنک
محصول (məhsul): خوید
محله (məhələ): کوی
مدد (mədəd): فریاد
مدد یتیشجی (mədəd yetişici): فریادرس
مراد (murad): کام
مرتبه (mərtəbə): پایکاه
مرتبه (mərtəbə): جاه

---

[1]. گیجیشمک فعلیندن
[2]. دیوس، پزونگ، کالتابان (تاراما)
[3]. یوموشاق سونوک که کمیردک دیرلر. (ح). غضروف
[4]. دولکر آلتی

مرتد (mürtəd): پردو
مرتد (mürtəd): تیژه
مرجمک (mərcimək): منجو
مردار (murad): پلید
مرسق (morsuq): مرد
مرسن[۱] (mərsin): آس
مریخ یلدوزی (merix yüldüzi): بهرام
مزغنمق (mızğınmaq): نویدن
مسخرلق (məsxərəlıq): افسوس
مسخرلق (məsxətəlıq): فسوس
مسکین (miskin): مستمند
مسواک اغجی (misvak ağacı): اراک
مشتری یلدوزی(müştəri üldüzi): برجیش
مشتریلک کسترمک (müştərilik göstərmək): خریداری نمودن
مشتریلک کوستره (müştərilik göstərə): خریداری بنماید
مشتلق (muştuluq): مژده
مشک: ف
مشکل (müşkül): دشوار
مشمله[۲] (müşmələ): کوهنج
مشهور (məşhur): روشناس

مصحف (müshəf): کراسه
معدنوس (mədənus): سزاب
المق (almaq): ستدن
المک (ələmk): بیختن
مکتوب اولی (məktub əvvəli): سرنامه
ملامت (məlamət): رسوا
مله (mələ): ماله
مملکت (məmləkət): کشور
مناره: ف
منت (minnət): سپاس
منت: ف
منتر (mantar): کما
منتر (məntər): سماروغ
منصب (mənsəb): پایه
موفت (müftə): رایکان
موملو بال (mumlu bal): شان
مهر: ف
میدان: ف
میمون (meymun): پوزینه
میمون (meymun): کبی

ن- (N)

ناردان (nardan): نارپا
ناز: ف
نازلنه (nazlana): بغنجد
ناکس: ف

---

۱. یوموشاق (ح)
۲. آلوچدیدوکلری یمش که تاغ یمشجوکدر.(ح)

نجه (necə): چون

نجه در (necədir): چونست

نجه سن (necəsən): چونی

نجه سین (necəsin): چونی

نچون (nəçün): چرا

نچه (neçə): چند

نحس (nəhs): شوم

نخود: ف

ندر (nədir): چیست

ندرلو (nədirlu): چگونه

ندرلو (nədurlu): چگونه

ندرلودر (nədurludur): چگونست

ندرلوسین (nədurlusın):چگونه ی

ندیم (nədim): شوخ

نردبان: ف

نرکس: ف

نریدک (nərəyədək): تا بکجا

نزلنمق (nazlanmaq): غنجیدن

نزلنمق (nazlanmaq): نازیدن

نزلنه (nazlana): بنازد

نسنه (nəsnə): چیز

نسیج: ف

نشان: ف

نشان (nişan): آماج

نشانه (nişana): بوته

نصیب (nəsib): تیر

نصیب (nəsib): بهره

نصیب لو (nəsiblu): بانوا

نفس: ف

نفس (nəfəs): دم

نقاره: ف

نقش (nəqş): نگار

نکنده (nikəngə)**:** بخیه

نمار (ز): ف

نماز قلمق (namaz qılmaq): نماز گزاردن

نماز قله (namaz qıla): نماز بگزارد

نوخده[1] (nuxda): مهار

نور (nur): پرین

نوکی (nukı): وقیه

نه (nə): چه

نه درلوسیز (nədurlusız): چگونه اید

نه درلولردر (nədurlulardır): چگونه اند

نه قدر در (nə qədərdir): چندست

نه قدر یوقدور(nə qədər yoqdur):چند نیست

نه نسنه (nə nəsnə): چه چیز

نه نسنه در (nə nəsnədir): چه چیزست

[1]. دیزگین (تاراما)؛ چوب کوچکی که در پره بینی شتر میکردند و طنابی به آن میبستند (سخن)

نیجه (necə): چون
نیچون (niçün): چرا
نیچوندر (nəçündür): چراست
نیچه (neçə): چند
نیشتر: ف

و- (V)

وار (var) هست
وازکلمک (vaz gəlmək): باه آمدن
واله (valeh): پریشان
ورسی (verəsi): نسیه
وره (verə): بدهد
وقت (vaqt): گاه
وقتی کچمه (vaqtı keçmə): کنک
وه ره (vəhvəh): رود[1]
ویران: ف
ویرمک (vermək): دادن

هـ – (H)

هد هد (hudhud): پوپو
هر کیم (hər kim): هرکه
هر وقت (hər vaqt): هرکه
هر یر (hər yer): هرجا
هر یرده اولمز (həryerdə olmaz): هرجا نمی شود
هران (hər an): هرکاره
هرکز ایلتمز (hərgiz ilətməz): هرکز نمی برد
هرکز: ف
هرنه (hər nə): هرچه
هروقت (hər vaqt): هرکاه
هفته: ف
هلاک: ف
هلک (helik): اژند[2]
هم سفر (həmsəfər): همکامه
هما: ف
هما قوشی (huma qüşi): سیمرغ
همیشه: ف
هندو: ف
هندوستان: ف
هوبال (hubal): ونا
هیبت (heybət): شکوه

ی – (Y)

یبان (yaban): دشت
یاپشه (yapışa): بچفسد
یاپشه (yapışa): بسوید
یاپوشه (yapışa): بدوسد
یاتسو نمازی (yatsu namazı): نماز خفتن
یاته (yata): بخسبد

---

[1]. هر نوع ساز (سخن)

[2]. ملاط ساختمانی

یاردم (yardım): یاری
یاردم ایده (yardım edə): یاری بکند
یارسز (yarsız): بی یار
یارلق ایلمک (yarlıq eləmək): یاری کردن
یاروق (yaruq): بسیج
یاره (yara): بشکافد
یاره (yara): ریش
یارین (yarın): فردا
یارین دکل بری کون (yarın dəgil birigün): پس فردا
یاز (yaz): بهار
یاز (yaz): بهار
یاز آیلری (yaz ayları): ماههای بهار
یاز فصلی (yaz fəsli)**:** فصل بهار
یازجی (yazıcı): دبیر
یازه (yaza): بنویسد ، بنبیسد
یازی (yazı): بیابان
یاسمن: ف
یاش (yaş): تر
یاصدق (yasdıq): بالین ، بالش
یاغ (yağ): روغن
یاغ یغر (yağ yığar): جکراکنده
یاغه (yağa): ببارد

یاغیر[1] (yağır): چرده
یاقه (yaqa): کریبان
یاقین (yaqın): نزدیک
یالک (yalın): زبانه
یالکوز (yalnuz): تنها
یان (yan): نزد
یاوز (yavuz): تند
یاوزلنه (yavızlana): بتندد
یاوقلمق(yavıqlamaq):یاوه کردن
یاوقله (yavıqlaya): یاوه بکند
یای (yay): تابستان
یای (yay): کمان
یای آیلری (yay ayları): ماههای تابستان:
یای فصلی (yay fəsli): فصل تابستان
یایق (yayıq): پیاده
یپرق (yapraq): برک
یپرنمق (yıpranmaq) : فرسودن
یپشمق (yapışmaq): دوسیدن
یپشمق (yapışmaq): سبودن
یتمک (bitmək) رستن
یتمیش (yetmiş): هفتاد
یتمیش بیک (yetmişbin): هفتادهزار
یدی (yeddi): هفت

---
[1]. سیرتی یارلی ؛ حیوانلارین سیرتیندا چیخان یارا (تاراما)

یدی بیک (yeddibin): هفت هزار
یدی یوز بیک (yeddiyüzbin): هفت صد هزار
یدی یوز (yeddiyüz): هفت صد
یدیکز (yedi kəz): هفت رنک
یر (yer): زمین
برادیرز (yaradırız): می آفریم
براشه (yaraşa): ببرازد
یرتدق (yaratdıq): آفریدیم
یرتدم (yaratdım): آفریدم
یرتدوک (yaratdun): آفریدی
یرتدوکز (yaratdunuz): آفریدید
یرتدی (yaratdı): آفرید
یرتدیلر (yaratdılar): آفریدند
یرتمدق (yaratmadıq): نیافریدیم
یرتمدک (yaratmadın): نیافریدی
یرتمدم (yaratmadım): نیافریدم
یرتمدی (yaratmadı): نیافرید
یرتمزز (yaratmazız): نمی فریم
یرتمزسن (yaratmazsız): نمی آفری
یرتمزم (yaratmazam): نمی آفرم
یرتمق (yaratmaq): آفریدن
یرتمق (yırtmaq): چاک کردن
یرتمق (yırtmaq): دریدن
یرتمقلقلر(yaratmaqlıqlar): آفریدنیها
یرتممقلق (yaratmamaqlıq): نیافریدن
یرتمه (yaratma): میافر
یرته (yırta): بدرد
یرد (yarad): بیافر
یردش (yaradış): آفرینش
یردلمش (yaradılmış): آفریده
یردم (yaradam): بیافرم
یردمجی (yardımcı): یاریک
یرشمق (yaraşmaq): برازیدن
یرلغادم (yarlığladım): آمرزیدم
یرلغدوکوز (yarlığdunuz): آمرزیدید
یرلغدی (yarlığadı): آمرزید
یرلغلدوق (yarlıgladıq): آمرزیدیم
یرلغلدوک (yarlıgladun): آمرزیدی
یرلغلدیلر(yarlıgladılar): آمرزیدند
یرلغمدک (yırlağamadın): نیامرز(یدی)
یرلغمدم (yırlağmadım): نیامرزیدم
یرلغمدی (yarlığamadı): نیامرزید
یرلغمز (yarlığamaz): نمی آمرزد
یرلغمق (yarlığamaq): آمرزیدن
یرلغمقلقلر (yarlığamaqlıqlar): آمرزیدنیها

یرلغممقلق (yarlığamamaqlıq): نیامرزیدن
یرلغمه (yarlığama): میامرز
یرلغمه دق (yırlağamaduq): نیامرزیدیم
یرلغمه زز (yarlığamazız) نمی آمرزیم
یرلغمه زم (yarlığamazam): نمی آمرزم
یرلغمه مزسک(yarlığamazsız): نمی آمرزی
یرلغه (yarlığa) بیامرز
یرلغه دلمش (yırlagadılmış): آمرزیده
یرلغه دیجی (yırlağadıcı): آمرزیننده
یرلغه وز (yarlığavuz): بیامرزیم
یرلغه یر (yarlığayır): می آمرزد
یرلغه یرز(yarlığayız): می آمرزیم
یرلغه یرسن (yarlığayırsan): می امرزی
یرلغه یرم(yarlığaram): می آمرزم
یرلغیم (yarlığam): بیامرزم
یرلغیه (yarlığaya): بیامرزد
یرلغیه سن (yarlığıyasan): بیامرزی
یرم (yarım): نیم
یرمز (yaramaz): بد
یرمز اولمق (yaramaz olmaq): تباهیدن
یرمق (yarmaq): شکافتن
یره در[1] (yaradır): می آفرد
یره درسن[2] (yaradırsan): می افری
یره درم[3] (yaradam): می افرم
یره ده (yarada): بیافرد
یره ده سن (yaradasan): بیافری
یره ده وز (yaradavuz): بیافریم
یره دیجی (yaradıcı): آفریننده
یزمزخو(yaramazxu): بدخو
یزمق (yazmaq): نویشتن ، نبشتن
یشل (yaşıl): سبز
یصی (yassı): پهن
یغمور (yağmur): باران
یغمورلق (yağmurluq): بارانی
یفقه (yufqa): تنک
یفقه یوماغی[4] (yufqa yumağı): زواله
یقمق (yaqmaq): باریدن
یقمق (yıqmaq): ویران کردن
یقه[5](yıqa): ویران بکند
یقه یپرغی (yaqa yaprağı): اسپیوس

---

۱. اوولینده « شمدیکه حالده» یازیلیبدیر.
۲. شمدیکه حالده
۳. شمدیکه حالده
٤. یورارلاق خمیر
٥. yıxmaq, viran etmək

یک (yin): آستین
یکاق (yanaq): رخ
یکت (yigit): برنا
یکت (yigit): جوان
یکرک (yegrək): بهتر
یکرمی (yigirmi): بیست
یکرمی اکی (yigirmiiki): بیست و دو
یکرمی اوچ (yigirmiüç): بیست و سه
یکرمی آلتی (yigirmialtı): بیست و شش
یکرمی بر (yigirmibir): بیست و یک
یکرمی بش (yigirmibeş): بیست و پنج
یکرمی بیک(yigirmibin): بیست هزار
یکرمی درت (yigirmidört): بیست و چهار
یکرمی سکز (yigirmisəkkiz): بیست و هشت
یکرمی طقوز (yigirmitoqquz): بیست و نه
یکرمی یدی (yigirmiyeddi): بیست و هفت
یکزمک (yekizmək): تاییدن
یکن اولمق (yenən olmaq): چیره شدن
یکی (yeni): نو
یکیت اوله (yigit ola): جیره بشود

یل (yel): باد
یل (yil): سال
یلان (mar): مار
یلان (yalan) دروغ
یلان (yılan): اژدر
یلدر (yildir): پار
یلدرم (yıldırım): بخنوه
یلدرم (yıldırım): درخش
یلدرمق (yıldırmaq): تابیدن
یلدرمق (yıldırmaq): درخشیدن
یلدریه (yıldırıya): بدرخشد
یلدریه (yıldıraya): بتابد
یلغون (yolğun): گژ
یلکن (yelkən): بادبان
یلکن (yelkən): پرتک
یللنمک (yillənmək): تیزیدن
یلنمک[1] (yelinmək): هنکیدن
یلمق (yalamaq): لیسیدن
یلمک (yəlmək): پوییدن
یلمک (yilmək): تک
یلنکج (yelənkəc): خرجنک
یلنکج[2] (yeylənkəc): دستنبو
یلورمق (yalvarmaq): لابه کردن
یلوره (yalvara): لابه بکند
یمرده (yumurda): تخم مرغ
یمرده (yumurda): خایه

---
[1]. یولونا داوام ائتمک
[2]. شاماما

یمش (yemiş): بر
یمش (yemiş): میوه
یمشق (yumuşaq): نرم
یمه[۱] (yama): سلخ
یمه (yemə): رکو
یمه[۲] (yama): وژنک
ینجق یر (yıncaq yer): چیچله
ینمق (yanmaq) :افروختن
ینه (yenə): باز
یوالمق (yuvalmaq): غلطیدن
یوتمق (yutmaq): فروبردن
یوتمن (yutman): سطبر
یوجلتمک (yücəltmək): افراشتن
یوجلده (yucalda): بیفرازد
یوجلمک (yücəlmək): بالیدن
یوجلمک (yücəlmək): فرازشدن
یوجله (yucala): ببالد
یوجله (yucala): فراز بشود
یوجه (yuca): بالا
یوجه (yuca): بلند
یوخسول (yoxsul): کدای
یوده (yuda): فرو برد
یورغان (yorğan): چامهٔ خاب
یورغه (yorğa): راهوار
یورک (yürək): دل
یورمز اوله (yormaz ola): بتباهد

یوریه (yaraya): بشاید
یوز (yüz): صد
یوز (yüz): روی
یوز یصدوغی (yüz yasduğı): نازبالش
یوزبیک (yszbin): صد هزار
یوزک قاشی (yüzük qaşı): نکین
یوزکج (yüzkəc): شناو ، شنا
یوزکجی (yüzükci): انکشترین
یوزکز یوزبیک (yüzkəz yüzbin): صدبار صدهزار
یوزلنمق (yavuzlanmaq): تندیدن
یوشق[۳] (yovşaq): شبشه
یوشن (yovşan): آویشن
یوشن (yovşan): درمنه
یوغرلش (yoğruluş): سرشت
یوغورمق (yoğurmaq): سرشتن
یوغوره (yoğura): بسریشد
یوق (yoq): نیست
یوقارو (yuqaru): بر
یوقاروغی (yuqaruğı): زبرین
یوقش (yoquş): بالا
یوقش (yoquş): فراز
یوقلو[٤] (yavuqlu): نام زاد
یوک (yük): بار

---

۱. ص. طوطاغی یلمه اولموش
۲. یاما وکوزه(ح)
۳. تاخیل بیتی
٤. آداخلی ، نیشانلی

یوک (yün): پشم

یوک چکیجی (yük çəkici): بارکش

یوکرک (yükrək): کرده

یوکسک (yüskük): انکشتوانه

یوکن (yügən): استره

یول (yol): راه

یولار (yular): افسار

یولجی (yolcı): راهبر

یولداش (yoldaş): همراه

یولنه (yuvalana): بغلطد

یومرق (yumruq): مشت

یومز صانه[1](yomuz sana): بسکالد

یومزصغمق (yomuz sanmaq): سکالیدن

یومق (yumaq): شستن

یونجه (yonca): سپست

یونلمدق قلم (yonlumdaq qələm): غرو

یونمق (yonmaq): تراشیدن

یونه (yona): بتراشد

یوه (yuva): آشیان

یوه (yuva): آشیانه

یویه (yuya): بشوید

ییتر (yitər): بس

ییر (yir): زمین

ییر کلنجوکی (yir gəlincügi): عروسک

ییرتمق (yırtmaq): چاک

ییرته (yırta): چاک بکند

ییکنلک (yigənlik): پیروزی

ییللنمیه (yillənməyə): بتیزد

ییلمک (yiylәmәk): بوییدن

ییله (yıla): بپوید

ییمش (yemiş): گُنده

ییه (yiyə): بخورد

یئمک (yemək): خوردن

[1] əsli yavuz sanmaqdır

منابع مورد استفاده:

عثمانلی مولفلری ،محرری بروسه لی محمد طاهر، استانبول، مطبعهٔ عامره، ۱۳۳۳،جلد ۲،
فرهنگ سخن، دکتر حسن انوری، سخن ، تهران ، ۱۳۸۲
کاتب چلبی، کشف الظنون، الجلد الثانی، استامبول ، ۱۹۴۳
نسخه دستنویس وسیلة المقاصد فی احسن المراسد- مجموعه نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران
نسخه دستویس شرح بحر الغرایب (فرهنگ حلیمی)- مجموعه نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران
نفیسی سعید ، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، تهران، انتشارات فروغی، جاپ دوم ، ۱۳۶۳

Qaynaqlar:

Yeni tarama sözlüğü , Düzenleyen Cem Dilçin, TDK yayınları .

Katib Çələbi, Kəşful Zunun, ۲-nci cild, İstanbul, ۱۹٤۳

Bursalı Məhəməd Tahir, Osmanlı Müəllifləri, ۲-nci cild, İstanbul, ۱۹۱۳

Lutfullah Həlimi, Bəhrul Ğərib Şərhi , Məclisi Şurayi İslami əlyazması,

Rüstəm Mövləvi , Vəsilətul Məqasid ila Əhsənul Mərasid, Köç və Harvard Üniversitələri əlyazmaları

incəliklərini göstərən əlamətlər onu əski Türkçə abidələrindən əyani sürətdə fərləndirir. Bu incəlikləri leksik baxımdan , özəlliklə alınma sözlərdə , morfoloji əlamətlərdə görürük.

Bizim bu əsərin elmi mətnini hazırlamaq imkanımız olmadığı üçün onun başqa əsərindən bir xeyli faydalandıq. Həmin əsərdən sözlərin qrafikası və imla varyanlarını aşkar etmək üçün araşdırmaya cəlb etdik. Eyni halda Frasca sözlərin var olduğu başqa mənalarını da ətək yazısında göstərdik. Sonunda işin daha faydalı olması üçün ona Azərbaycan Türkcəsi-Farsca sözlüyü, əksi tərtib usulu ilə hazırlayıb, nəşrə əlavə etdik. Kitaba farsca bir giriş və Azərbaycaca dil özəlliklərinə aid özsöz əlavə etdik.

Bu yaxın gələcəkdə Rüstəm Mövləvinin ikinci əsərini də nəşr edəcəyik. Əlimizdə beş əlyazması olduğu üçün elmi nəşri hazırlamağa imkanımız olacaqdır.

Firuz Refahi Alamdari
Tehran 2015

bölməni Dərviş Rüstəm bu şer parçası ilə başa çatdırır:

Mər bənim,mara bizimdir,ba ke deməkdər məra,
Həm şomara sizə demək, sana deməkdir tora.
Ya çünan ya elədir ya həmçinin ya belədir,
Bəs desək yetər deməkdir ey neçə demək bəsa.
"Töhfetül Əxvan" ra gər yad dari ey canı mən,
Dər lüğət mislət nəbaşəd zibtida ta intəha[7].

Beşinci babda " dər ədad" Dərviş Rüstəm sayları və ədədləri rəqəmlə yazır və onların Farsca oxunuşunu yazır. Bu bölmədə ayların, fəsillərin adlarını Ərəbcə və Rumicə yazır.

Qlavuzun maraqlı bir cəhəti budur ki, Dərviş Rüstəm sistematik olaraq , emi metoddan yararlanır. Misal üçün o, üç feli (bəzəmək, yaratmaq və dinləmək) hallanmaq üçün seçir və onlardan yaralanır. Bu əsəri dilimiz üçün birinci tətbiği qramatika əsəri hesab etsək , bu səhv bir mulahizə dəyil.

Bu lüğət dil xüsusiyyətləri və lüğət ehtiyatı baxımdan Azərbaycan torpağında yaradılmış bir abidədir. Düzdür əski Azərbaycan dili ilə əski Anadolu dilləri arasında çox-çox az fərq var, ancaq dilimizin

---

[7] .Tərcümə: Mənim canım hərgah Töhfətül Əxəvanı əvvəldən axıra qədər öyrənsən, söz ehtiyatnda heç kim sənin kimi ola bilməz.

Yetmədir daim zəmiri qandasa mütəkəllimin,
Vahidində və məəlqeyrində biçünü çira.
Güftəmü güftəm dedigim nədir birsən bana
Bən dirəm kim dedim və dedik eşit sözüm məha.
Pars dilində iki məniyə məhsurdur
Ya xitabiçün gəlir ,ya vəhdətiçün bilək ya.
Kamili demək iki məni yara ey xəbir
Biri bir kamil deməkdir, biri kamilsən şəha.
Behtərinə ismə ləfzi tər ulaşsa ol təfsil olur,
Kaf ulaşsa likən ol təsqir qılır iqtiza.
Behtərü mehtər demək ya ki, deməkdir oluruq
Sən bu mənidən dəyilsən qafil ey aqil fəta.
Nazicək canın desək bir dilnəvazə sən həmin
Nazınıyam cancığaz demiş olursan ey kiya.
Ki duruş ey gözlərim nuri kitabı yad qıl
Ta ki canı Dğrviş Rüstəm səndən şad ola.
Xatirində tut bu əbyatı ki, qıldıqda xutur
Şayəd ola kim, qılasan şairinə bir dua.

Əvəzliklər və ədatlar bölməsində , əvəzliklərə bu misalları göstərir: gətürdük, səni gətürdüm, səni gətürdük, anı gətürdüm, səni gətürdi, anı gətürdi, səni gətürdilər, anı gətürdilər, sən anı gətürdün. Bu bölmədə əvəzlikləri işarə və şəxsə bölərək belə misallarla izah edir: bənum, bizüm, sənin, sizin, ol, bu, o qadadır, bu qanda getdi. Sonra əvəzlikləri belə hallandırır: bana, sana, qatımda, bənüm canım üçün, sənin qatında. Burada "başqa növlər" adında belə misallar yazır: sizədək, sən də, siz də , bunda. Bu

bəzəmədünüz, yaratmadım. Sonra "əmsəle əchd" misalları belə yazır: bəzəmədi, bəzəmədilər, bəzəmədün, bəzəmədünüz, bəzəmədim, bəzəmədük.

"ismi əlfail" başlığında feli isimlərin tək və cəm formasına belə misal gətirir: yaradıcı, bəzəyicilər, yaradılmış, yaradılmışlar. Sonra İsmi əlməfül" başlığında yaradılmışları misal verir. Bu bölmədə oxucu , oxucular, oxunmuş, oxucusan, oxucusuz, oxumuşsan, oxumuşlardır, oxucu dəyiliz, oxumuş dəyiləm formaları misal gətiri.

Üçüncü babda " Babi sevüm dər əsma" isimlər bölməsində əlifba sırası ilə Farsca isimlər və Azərbaycanca mənası ilə sıralanır. Burada müasir sözlərlər yanaşə arxaik isimlərə də rastlaşırıq: tamu, qız qarındaş, ölçək , pənbuq, şeştəci (saz çalan),bay (qadir), oq qabı, qonmuş oq (ox qabı), dülbənd, güykü, qasıq, köks, gürəşci, üsslü (aqıllı).

Dördüncü babda "bab fi əlməzmərat və hürufi ələdəvat" bölməsində mətləbi şeir ilə izah edir. Bu göstərir ki, müəllimi Azərbaycancanı bilən şəxs olubdur. Dərviş Rüstəm bu bölmədə belə yazır:

Məzməratın halını bilmək dilərsən biriya,
Qayibin şindir zəmiri, hazirin bişək ta.
***Güftəməş** desək **ona deməkdir** bigüman,*
***Güftəmət** desək demək olur ki, **dedim bən sana**.*

şəxslərdə örnək felləri misal göstərir: "cəm müstəqbəl" bəzəyələr, dinlənələr , "müxatəb müstəqbəl"-ə bəzədəsən, yırlağayasan, "cəm müxtatəb müstəqbəl"ə bəzəyəsiz , dinlənəsiz , "nəfsi mütəkəlimi vəhdə"yə yaradam, yırlağayam, dinlənəm, "nəfsi mütəkəlimi məə əlğeyr"ə bəzədəvüz misal verir. Bunun ardından felləri əlifba sırası ilə qeyd edir.

Həmin bölmənin "əlhal" (indiki zaman) başlığında belə misallar yazır: "əlhal" yaradır , "cəm əlhal" bəzəyirlər ,"müxatib əlhal" yaradırsan , şimdi bəzərsən, "cəm müxatib əlhal" bəzərsiz, "nəfsi mütəkəlim vəhdə" yaradıram, bəzərəm, "nəfsi mütəkəlimi mə əlğeyr" yaradrız. Sonra belə bir hallanmanı göstərir: Şimdi halda bəzər, şimdi bəzərlər, şimdi bəzərsən, bəzərəm, bəzəriz.

Bunu ardından "ələmr başlığı gəlir və belə misal verilir: yarad, yırlağa , bəzə , "cəm əlƏmr" bəzənin, dinlənün, "əlnəhy" inkara yaratma , yırlağma, bəzəmə, dinlənmə, "cəm əlnəhy" bəzəməyin, dinlənmən,"əlnəfy" inkara yaramaz, yırlağmaz , "cəm nəfy" bəzəməzlər. Ardından inkarı belə hallandırı: bəzəməz, bəzəməzlər,bəzəməzsən, bəzəməzsiz, yaramazam, yaratmazız.

Bunun ardından "əl cəhd" başlığı gəlir və bu misallar göstərilir: yaratmadı, bəzəmədilər, yaratmadın,

arxiklər çox-çox azdır. Arxaik məsdərlərdən göymək (göz altına almaq), tapmaq , qaparmaq (təşviq etmək), əsirgəmək, üssi getmək (huşsuz olmaq), alçaqlıq göstərmək (təvazü etmək), əpsəm olaq (susmaq), irişmək (çatmaq), uru durmaq (qalxmaq) misal göstərmək olar.

İkinci babda" Əmsəleyi cəm məsdər" başlığı altında fellərin zaman və başqa şəkillərdə hallanmasını görürük. Burada dilimizə məxsus olmayan formalar da var. Məsələn məsdərlərin cəmləşməsi. "Nəfye Məsdər" başlığı altında məsdərlərə inkarlıq kategoriyası misal ilə , göstərilir: sınmamaqlıq, gətirməməklik, doğramamaqlıq. Bunun ardından "Əlmazi" –də felin geçmiş formasına misal yazır: yaratdılar, yırlağladılar, bəzədilər. Sona "Mazi müxatəb" başlığında belə misal göstərir: yaratduk. İkinci şəxs cəm forması olan "Cəm müxatəbi mazi"-də yaraddunuz, yırlağdınuz yazır."Nəfsi mütəkəlim vəhdə" –də yaratdım,bəzədim, dinləndim , və "nəfsi mütəkəllim məəlğeyr"-də yaratdıq misal göstərir. Sonra "əmsəli mazi" bir felin hallanmasını belə göstərir: bəzədilər, bəzədün, bəzədim,bəzədük, bəzədünüz.

"Əlmüstəqbəl" (gələcək) bölməsində felləri əlifa sırası ilə qeyd edir və mənasını Azərbaycanca qarşısında yazır: məs. Bəzəyə, gerü gələ,qorqa, yırta, aşağa gedə, dəpmə ura, oxşaya. Sonra müxtəlif

Bu tarix Azərbaycanda hakimiyyətdə olan Qaraqoyunlu-Aqqoyunlu zəmanəsinə uyqun gəlir. Demək Dərviş Rüstəm həmin dönəmdə yaşamışdır.

Bu əsər dilimizin tarixi, tarixi dialektologiyası və tarixi qramatikasını öyrənmək üçün çox önəm daşıyır. Sühahi əlƏcəm, Sühahi Fərəsdən sonra hələlik , bu şəkildə , dilimizə aid yazılan nadir bir əsərdir. Töhfeyi Husam , Sahahul Əcəm və Sahahul Fərəs əlsində lüğət kitablarıdır , və onlarda dilimizin qramatikasına dolayı şəkildə rast gəlmək mümkundur. Ancaq “ Töhfətul Əxəvan”-da morfoloji hallanmalara rast gəlirik çünki bu kitab dil təlimi verən bir qlavuzdur. Bunun üçün onun hərtərəfli araşdırması dilimizin tarixi üçün önəmlidir.

Qlavuza ötəri bir baxış göstərir ki, 560 ildən sonra , hələ də ədəbi dilimizdə bir o qədər dəyişiklik baş verməyibdir. Burada yalnız qrafik və yazma problemlərinə üzləşirik.

Birinci babda (bölmədə) Farsca məsdərlər ilə Azərbaycanca mənası qeyd olunubdur. Göstərilən məsdərlərdə fellərin semantik mənası ilə bir xeyli quruluş göstəricilərinə rast gəlirik. 375 məsədər burada qeyd olunubdur .Onların çoxu bugünki dilimizdə fəal olanlardır, ancaq arxaik olanlara da rast gəlmək mümkundur. Fars dilində olan məsdərlərin qırx faizi araxik olsa da, dilimdə olan

mübahisələr şeir ilə təqdim olunur. Ancaq, Rüstəm Mövləvinin birinci əsəri də sübüt edir ki, o, bir şair dilçi olubdur. Töhfeyi Əxəvanda ədatları şeir ilə izah edir.

Əlyazma 28 varaqdan ibarədir. O, qey edir ki, əsəri beş babda sözlərin birinci hərfi ilə hərəkələr əsasında sıralayıbdır. Bundan əlavə qeyd edir ki, bunu tələbələrin rahatlığı üçün edibdir və əlavə edir ki, əsərdə 1-nci babda məsdərlər , 2-nci babda feillərin hallanması, 3-cü babda adların sözlüyü, 4-cü babda ədatlar və 5-ci babda saylar və ayların adı qeyd olunubdur.

Əsərin son səhifəsində Risalənin qurtarma tarixini belə qeyd edibdir:

Bər xudayi xaliqi cinü unas,
Həmdi bihəddü fəravanəş sipas.
Şüd tamam in Töhfətül Əxvani mən,
Ba inayati xudayi zi mətən.
Bistümi ruzi Rəbiul Əvvələst,
Həştsədü Həftadü Həşt əndər sənən.[6]

---

[6] . tərcümə: İnsan və cinləri yaradan Allaha şükür olsun ki, bu Töhfətül Əxəvan sona çatdı. Bu gün Rəbiul Əvvəl ayın iyirmisində Sıkkizyüz yetmiş səkkisinci ildə."

Rüstəm Mövləvi haqqında müstəqil bir araşdırmaya rast gəlmirik. Bu dilçi alimimiz hələlik elmimizin unudulmuş səhifələrində itib-batıbdır. Onun harada yaşaması haqqında qaynaqlarda , demək olar ki, heç bir məlumat yoxdur. O, Vəsilətül Məqasid ila Əhsənül Mərasid əsərində bağlayıcılardan danışarkən Təbriz şəhərinin adını xatırlayır. Məncə bu təsadufi dəyil və onun həmin şəhər ilə daxili bağlılığı olduğuna görə həmin şəhərin adını xatırladır.

“Töhfeyi Əxəvan” – doslara bir töhhfə adlı kitabın əlyazmasında 878 h. (1458) Tarixi qeydə rast gəlirik. Əlyazma alimin öz həyatında yazılmış olsa da, demək Rüstəm Mövləvi 15-nci əsrin birinci yarısında yaşayıb-yaradan dilçi alimimiz olubdur. Məclisi Şuaryi İslami Kitabxansında olan əlyazmada başqa bir əsər də var ki, Ərəbcə-Farca- Türkcə sözlükdür, və onun quruluşu və qlavuz sistemi “Töhfeyi Əxəvan” ilə üst-üstə gəlir. Onu hazırlayan yazar onu “Kitabi Müsəlləsə” adlandırır. Mənim gümanımca bu əsər də Rüstəm Mövləviyə aid bir əsər olmasına güman etmək olar.

“Töhfeyi Əxəvan” kıtabının yeganə nüsxəsini nəşrə hazır etmək üçün onun başqa əsərindən geniş yararlandıq. Həmin əsər yəni Vəsilətül Məqasid ila Əhsənül Mərasid həcmcə daha beş qat bundan çox sözü ehtiva edir. Həmin əsərdə olan sözlərin sayısı onminə yaxınlaşır. Orada bütün elmi-nəzəri

və xətiblər dini təbliq etmək üçün obadan-obaya köçən kimsələr olublar.

Rüstəm Mövləvi haqqında ilk məlumata Lütfullah Həliminin lüğətində rastlaşırıq. Həlmi 922 H. (1502) Ilində yazmış Bəhrulğəraib adlı lüğətinə yazmış şərhində Vəsilətul Məqasid əsərinə işarə edir. Nemətullah Rumi 947-nci ildə (1527) yazdığı Nemətullah Lüğəti adlı əsərinin önsözündə Rüstəm Mövləvinin əsərini bir qaynaq kimi xatırladır. Katib Çələbi də Rüstəm Mövləvi və əsərinə müxtəsər işarə edir[4]. Osmanlı Müəlifləri kitabında Rüstəm Mövləvidən bir Osmanlı şəxsiyyəti kimi söhbət getmir, ancaq Fərhəngi Şuuri maddəsində Rüstəm Mövləvini bir dilçi-lüğət alimi kimi xatırladır və yazır: Füzəlayi mövləviyədən (Xətib Rüstəm) dədənin (Vəsilətül Məqasid ila Əhsənül Mərasid) ismində bir lüğəti farsiyəsi vardır ki kəndi söylədiyi (bərat münir) tarixinin dəlaləti olan (903 Hicri) müəlifidir. Üç bab bir xatimə üzrə mürəttəb bulunan bu əsərdə hər bəhsdə Türkcə mənzum qəvaidi farsiyə yazılıb sonra təfsil edilmişdir[5]. İranlı ədəbiyyatşunas Səid Nəfisi həmin sözləri bir az dəyişdirilmiş formada təkrar edir.

---

[4] . Katib Çələbi, Kəşful Zunun, 2-nci cild, İstanbul, 1943, s. 634

[5] . Osmalı Müəllifləri, mühərriri Bursalı Məhəməd Tahir, İstanbul, Mətbəyi Amirə, 1333, 2-nci cild, s. 363

qıssa bir qeydə rast gəlirik. O, yazır: Rüstəm Mövləvi Quniyyədə (Konyada) yaşayıb, mövləvi təriqətinə mənsub olub, və 903 H. Tarixində (1483) "Vəsilətul Məqasid" adında bir lüğət kitabını həmin təriqətə mənsub olanlar üçün yazıbdır."[2] Nəfisinin qeydləri həqiqətə uyğun dəyildir. "Vəsilətul Məqasid"-də o, aşkara yazır ki, övladları dini dərsləri yaxşı mənibsəyiblər və artıq vaxtı çatıbdır ki, başqa tələbələr kimi dünyəvi elmləri öyrənsinlər və həmin kitabı onlara Farsca öyrənib təhsillərinə davam etmək üçün hazırlayıbdır. "Tohfeyi Əxəvan-"da o, aşkar yazır ki, əsərini müəllimi üçün hazırlayıbdır. Bundan əlavə "Vəsilətül Məqasid ila Əhsənül Mərasid" kitabında bir şeirin mətnində bir oğlunun adına da işarə edir:

Bulardır misali dirəm ey ***Həsən,***
Boridən, pəridən dəxi bixdən[3].

Nəfisi Mövləvizadələr sözünü Mövləvi təriqətinə mənsub olanlar kimi izah edir ki, bu da başdan-başa yalnışdır. Həmin əsərdə o, özünü Xətib Rürəm ibn Yusif Mövləvi kimi tanıtdırır. Görünür ki, dərviş və xətib onun peşəsi ilə bağlı olan unvanlardır. Dərviş

---

[2] . əsəri
[3] . Maraplı budur ki, əlyazmaların birində oğlunun adını Hüseyn yazıbdır.

getməyinə rüzigar aman vermir, üzrxahlıq üçün bu Risaləni günahından keçmək üçün ona göndərdi, bağışlamaq böyüklərindir ”[1].

Buradan belə anlaşılır ki, Dərviş Rüstəm Şeyx Ədhəmin yanında tələbə olub, ancaq müxtəlif səbəblərdən bu işə davam edə bilməyib, üzrxahlıq üçün bu qılavuzu ona hazırlayıbdır. Sözsüz ki, Dərvişin ustadı ona Ərəb ya da ana dilində dərs verirmiş idi. Həmin şəxs Fars dilini bilmədiyi üçün onun bir Azərbaycanlı və ya Ərəb olduğunu güman etmək olar. Şeyx Əhdəm haqqında hələlik bir məlumat əldə edə bilmədik. Bunu qeyd etmək lazımdır ki, Aqqoyunlu və Qaraqoyunlu şuərası və alimləri haqqında bilgilər çox az və pərkəndədir.

Risalədən belə anlaşılır ki, Dərviş Rüstəm Fars və Ərəb dilini yaxşı bilən, həm də zövq sahibi bir şəxsiyyət olubdur. Rustəm Mövləvi ikinci bir Farsca-Türkcə lüğət kitabı da yazıbdır. “Vəsilətül Məqasid ila Əhsənül Mərasid” adı ilə məşhur olan bu əsərindən bir neçə nüsxə Türkiyə (8nüsxə) , İran(iki nüsxə), Amerika (bir nüsxə), Gürcüstan (bir nüsxə), Misirdə (bir nüsxə), Məcaristanda (bir nüsxə) var olması bizə məlumdur. Yüsifoğlu Rüstəm Mövləvi haqqında iranda yalnız Səid Nəfisinin “Fars Dilində Nəzm və Nəsr və İran Ədəbiyyati Tarixi” kitabıbda

[1] Əlyazmanin girişi, s. 2.

Önsöz

İslami Şura Məclisin əlyazmalar bölməsində mərhum Kərimzadənin vəqf etdiyi nadir bir əlyazma 21792 nömrəsi altında qeydə alınıbdır. “Fərhəngi Farsi-Turki” adında qeydə alınan əlyazmanın son səhifələrində “Töhfətül Əxəvan” adında bir dil-lügət mətninə rast gəlirik. Əslində bu toplu əlyazmada yeddi kitab bir-biri ardından toplanılıbdır. Bunlardan altısı sözlükdür və yeddinci hissə həm Fars dilini öyrənmək üçün bir qlavuz , həm də bir Farsca-Azərbaycanca sözlükdür.

Kitabın yazarı özünü dərviş Yusif oğlu “Rüstəm Mövləvi” kimi tanıtdırır. O, qeyd edir ki, bu kitabı öz müəllimi Şeyx Ədhəm ibn Sənan üçün yazıbdır. Özü bu barədə yazır: “Allahın Bu yoxsul bəndəsi , Dərviş Rüstəm Mövləvi-Allah onu məğfərətdə qəni etsin, Şeyx Ədhəm ibn Şeyx Sənan Haci Fənayi Ələnguriyə məşhur olan Məhəmmədiyə məşrəbinin aşiqləri iftixari və saliklər yolun mürşidi yanında tələbəsi olub, ondan təlim alırdı , və onun Pars dilinə rəğbətini görüb, dilin əsaslarını öz bacarığı həddində qələmə gətirib, artiq onun yanına öyrənmək üçün

This Persian-Azari Turkic dictionary and language learning book is prepared upon Tohfeyio Akhavan Maniscript kept at İslamic Shura Parlimental Library of İran compilled by Rustam Moülavi at 1458.

15-nci əsrin ortasında yazılmış bir əlyazma əsasında çapa hazırlanıbdır.

Hazırlayan: Firuz Refahi Ələmdari

İSBN: 978-600-04- 4443-3
Tehran 2016-02-29

Firuzrefahi@gmail.com

© All rights reserved/

RÜSTƏM MÖVLƏVİ

TÖHFEYİ ƏXƏVAN

İran İslami Şura Məclisin Əlyazması Əsasında Hazırlanmış
1458

Hazırlayan:
Firuz Refahi Ələmdari

Tehran
2016

**Rüstəm Mövləvi
Yusif oğlu**

Töhfətul -Əxəvan

Hazırlayan:
Firuz Refahi Ələmdari